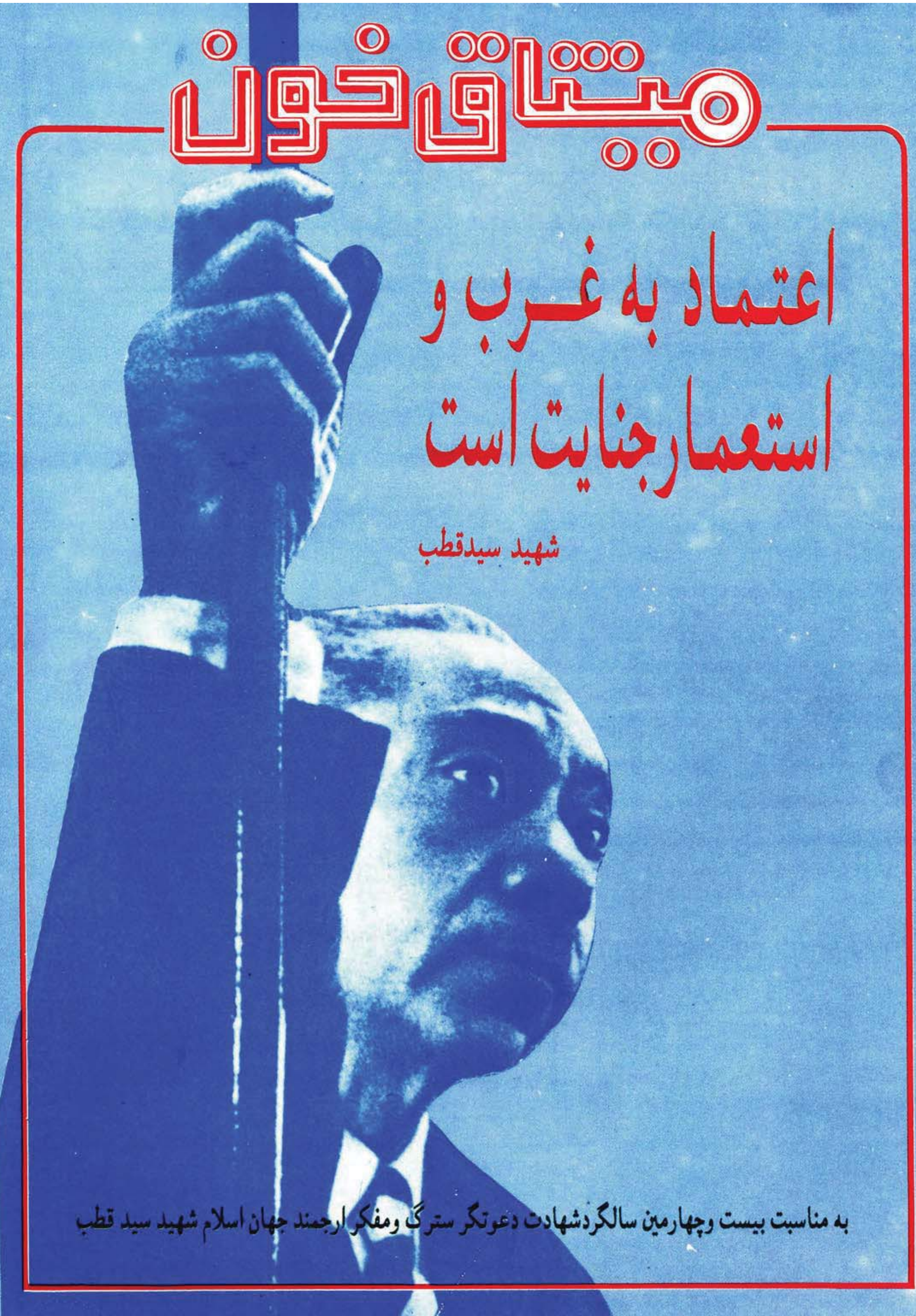
میثاق خون



اعتماد به غرب و استعمار جنایت است

شهید سیدقطب

به مناسبت بیست وچهارمین سالگرد شهادت دعوتگر سترگ ومفکر ارجمند جهان اسلام شهید سید قطب

دور دوم نشراتی - سال پنجم - شماره ششم - ماه سنبله ۱۳۶۹ هـ.ش. نمبر مسلسل (۷۲)

فرمان خدا جل جلاله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوٰةِ وَالْعَشِيِّ
يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوٰةِ
الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُۥ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ
أَمْرُهُۥ فُرُطًا ﴿٢٨﴾ وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن
شَآءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا
وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَآءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِى الْوُجُوهَ بِئْسَ
الشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا

ترجمه

وهمیشه خویشرا با کمال شکیبائی بمحبت آنانیکه صبح وشام خدا را میخوانند ورضای اورا میطلبند وادار کن ویك لحظه از آن فقیران چشم مپوش که بزینتهای دنیا مایل شوی . وهرگز کساني را که ما دلهای آنها را از یاد خود غافل کرده ایم وتابع هوای نفس خود شدند وبه تبه کاری پرداختند متابعت مکن (یعنی با اشراف وثروتمندان ظالم هواپرست نپیوند) ویگو دین حق همانست که از جانب پروردگار شما آمد پس هرکه میخواهد ایمان آرد وهرکه میخواهد کافر شود ما برای کافران ستمکار آتشی مهیا ساخته ایم که شعله های آن (مانند خیمه های بزرگ) گرد آنها احاطه کند واگر (ازشدت عطش) شربت آبی درخواست کنند آبی مانند مس گداخته سوزان بآنها دهند که رویها را بسوزد وآن آب بسیاربد شربتی و (آن دوزخ) بسیار بد آسایشگاهی خواهد بود .

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجله "میثاق خون"

ارگان نشراتی انجمن نویسندگان وسخنوران

جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۷۸۱ یونیورستی - پشاور - پاکستان

P.O.BOX 781
University
Peshawar Pakistan

باهتمام : ع - وثیق ف - فاضل ث - ثامر

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه

میثاق خون

ارگان نشراتی انجمن نویسندگان وسخنوران
جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی - سال پنجم - شماره ششم - ماه سنبله ۱۳٦۹هـ.ش. - نمبر مسلسل (۷۲)

مطالب این شماره

یادداشت اداره

بیست وچهار مین سالروز شهادت سید قطب

بیست وچهار سال پیش از امروز ، پایتخت مصر شاهد جنایتی بود بس بزرگ جنایتي که درنیمه شب دوشنبه ۷ جمادی الأول ۱۳۸٦ هجری قمری (برابر با ۷ سنبله ۱۳٤٦ ش) بدست جلادان روسیاه مصری به سرکردگي جمال ناصر بوقوع پیوست وآن ،شهادت بزرگمرد دنیای اسلام ومفکر ومفسر عالیمقام مکتب قرآن سید قطب شهید ودوتن از یاران وی بود .

چرا ناصر وجلادان خونخوار فرعون منش باین جنایت بزرگ دست زدند ؟ پاسخش واضح است : برای اینکه جباران وسرکشان در طول تاریخ با رهروان راه حق چنین برخورد کرده اند . سید قطب که درآغوش اسلام چشم باز کرده ودر مکتب قرآن پرورش یافته بود هنگامیکه بجانب اجتماع وبشریت محکوم ودربند نگریست فریاد اعتراض بلند کرد واوضاع اجتماعی ومناسباتی را که بر سرنوشت بنی نوع آدم مسلط بود با قاطعیت محکوم نمود وچون میدید کسانی که بر مقدرات امت، مسلمه حکم میرانند چاکر منشانه درخدمت بیگانگان قراردارند ونه تنها تسلط این زمامداران خود کامه وخونخوار مایه سرافگندگی است بلکه همه هست وبود ملت های مسلمان از طریق ایشان بغارت رفته ودر جیب بیگانگان فرو میریزد وبنابرین گام به پیش برمیدارد. وعمیقاً تشخیص میدهد که اوضاع اجتماعي موجود نه تنها شرافت وبزرگی وانسانیت و ارزش انسانرا از میان مي برد ونه تنها وضع اجتماعي حاضر را بتمام معنی ومن کل الوجوه مخالف روح دیانت ومخصوصاً دیانت اسلام میداند وآنرا متهم مي کند بلکه این اوضاع را به هیچ وجه قابل بقاودوام نمیداند وملت های مسلمان را که برسردوراهی قرار گرفته اند به جهاد ومبارزه دعوت مي کند وبا صراحت وقاطعیت مردم را به‌سوي اسلام فرامیخواند وبه مردم ابلاغ میکند که تنها درسایه اسلام میتوانند از ذلت وبدبختی نجات یابند و سید قطب با بینش عمیق

بقیه در صفحه (۷٤)

متن سخنرانی استاد برهان الدین (ربانی) درختم سمینار خود سازی اسلامی جوانان جمعیت اسلامی افغانستان :

آنانیکه فقط تمام کار شان تخ

وحواله به این وآن باشد



الحمد لله والسلام علی سیدنا ونبینا ومولانا محمد صلوات الله علیه وسلامه وعلی اله وصحابته ومن دعا بدعوته وجاهد فی سبیل الله الی یوم الدین .

برادران عزیز ،نو جوانان انقلاب اسلامی !

السلام علیکم ورحمة اله وبرکاته وبعد : اولتر از همه سمینار خود سازی شمارا که در دوران آن توانستید قضایا ومسایل مهمی را یکجا با استادان ، موردبحث ومناظره قرار داده واستفاده های علمی بنمائید وهمچنان درین دوران تربیه های اسلامی را که در گذشته ها هم دردوران درس وتحصیل نظراً وعملاً بآنها آشنائی داشتید ، یکبار دیگر با اهتمام بیشتر در دوران سمینار عملاً درین جهت گامهای مثبتی برداشتید ، این موفقیت را بشما برادران عزیز واستادان محترم تان ومسؤلین تنظیم با ارزش تان که بعنوان یکی از نهاد های بسیار موثر وعمده درانقلاب اسلامی مامی باشد ، مبارکباد میگویم .

ـــريب نهضتها ، افراد ،اشخاص
این عناصر میکروبی اند

در چنین مراحلی که تخریب دشمنان بعناوین مختلفی درجبهات جهادی وجود دارد اگر گفته شود خیراست فلانی ملیشه شد من مجاهد هستم ! کارخراب میشود باید فرق ملیشه را شکست ، اجازه نداد که کسی ملیشه شود . زیرا اگر یکبار این طاعون درمیان جامعه شیوع پیداکند همه را میگیرد وهمه عناصر بدان مبتلا میشوند .باید دربرابر کسانیکه به رژیم مزد ور ارتباط دارند ، سخت عکس العمل نشان داده شود عکس العمل تبلیغاتی ،عکس العمل جهادی وغیره ...

برادران عزیز !

شما در روز ها وایامی مشغول چنین جهشهای خود سازی هستید که درجهان ما دردنیای اسلام قضایا ومسائل زیادی دامن گیر امت اسلامی ماست . مادر روزگاری قرار داریم که از یکطرف در افق زندگی مسلمانان جهشها ، بیداری ها وخیز شهای اسلامی درکشورهای مختلفی بچشم می خورد ودرعین حال دسایس دشمنان ، درهمه جا برعلیه اسلام نمایان است .

البته این یك پدیده ناآشنا نیست بلکه هرجائی وهرزمانیکه جنبشهای اسلامی بقوت خود برای درهم شکستن کنگره های کفر والحاد بکار آغاز میکند درمیان دشمنان حق حرکت های مذبوحانه ای بمیان می آید تا اگر بتوانند جنبشها را درنطفه خنثی بسازند ویا اقلاً سدو مانع ایجاد بکنند . اینجاست که ما می بینیم دشمنان قسم خورده که با هم سالهادر کشمکش بسرمی بردند درروز گاریکه می بینند مسلمانان رو برشد و قوت هستند ، یکدم با اتفاق ویکپارچگی وتنها برای سرکوبی جهشهای اسلامی وجلوگیری از تمرکز قوت دردنیای اسلام دست بدست همدیگر می دهند که مثالهای تاریخی ازین قبیل بسیار زیاد است .

درصدر اسلام ودر دوران مختلف از تاریخ اسلامی که مسلمانان روبر شد و قوت بودند دسایس مختلفی بمیان آمد حتی نهضتهای اسلامی که در تاریخ اسلام بسوی غرب سرازیر شد چه درخلافتهای اموی وخلافتهای عباسی ودرخلافت عثمانی . درهردوریکه دشمنان اسلام دیدند که مسلمانها میخواهند پرده ها ی ضخیم جاهلیت را بدرند ، اتحاد های نامقدسی بضد مسلمانها شروع میشد حتی حالاتی بمیان می آمد که بعضی از مورخین غربی هم خودشان اظهار تاسف میکنند که چرا مسلمانان درآن معرکه ها ناکام شدند ؟ چنانچه می بینیم گوستاو لو بون درکتاب خود می نویسد : وقتیکه مسلمانان درشمال افریقا ویا دراندلس که بعد ازهشتصد سال خلافت اسلامی ونهضت عظیم اسلامی دردیار مغرب زمین پایگاه عمده ای ازعلوم ومعارف وپایگاه جهانی اسلام راشروع کردند ومسلمانها دریکی از جملات شان بسوی فرانسه برای تسخیر لیون پیش می رفتند ،بعضی حوادثی بمیان آمد که آنها برگشتند درآنجا سیاست مداران غرب تبصره میکنند که اگرمسلمانها درین حمله خود پیروز می شدند ، امروز در کمبریج ،آکسفورد ودرهمه

پوهنتونهائیکه در مغرب زمین موجود است قرآن تدریس میشد واسلام همه جهانرا فتح میکرد وازجانب دیگربعضی مستشرقین با انصافشان می نویسند :ایکاش مسلمانان درین حمله ناکام نمی شدند تا تمدن اروپا ئیها پیشتر شروع میشد . زیرا درروزگاریکه مسلمانها مدنیت بزرگی درجهان داشتند درمغرب زمین و درمشرق زمین (درعراق واندلس) نهضت عظیم علمی داشتند .

درجهان غرب نامه هائیرا که سلاطین غربی می فرستادند به تعبیرماوشما مهر داشتند وانگشت خودرا میگذاشتند ودرزیر آن کاتبی از مسلمانان ویا مترجمی نامشان رامی نوشت . اکثر سلاطین شان امضای خودرا یاد نداشتند. اما درجهان اسلام درآن هنگام پیشرفت عظیمی بود دراندلس مسلمانها تلاش داشتند وبفکرآن بودند که بچه وسیله میتوانند بقمر بروند ؟ تقریباً هرجاکه ممکن بود مسلمانها توانستند دراعمار ودرآباد ساختن زمین گامهای مهمی درشرق وغرب آن بردارند . شهر های بسیار بزرگی پایه گذاری کرده بودند ، کتابهای بسیارعالی وعلمی درهمه رشته ها تالیف شده بود که حتی بعضی از آن کتب تاهنوز در دانشگاهای غربی بقسم مواد درسی تدریس میشود. اما درآنروز ها دنیای غرب یعنی کشورهائیکه به تعبیرمعاصر پیشرفته یاد میشوند ، جز جهل خشك چیز دیگری نداشتند .

ما می بینیم که چه نوع دسایس درگذشته ها علیه مسلمانان برای درهم کوبیدن خلافت اسلامی درمغرب زمین (اندلس) درمیان همه دشمنان اسلام که قبلاً باهم درجنگ ونزاع بودند بمیان آمد .

مامی بینیم دشمنان علم ومعرفت ، دشمنان اسلام در اندلس که هشتصد سال مسلمانها درآنجات حکومت بسیاربا عظمتی داشتند همه دست بدست

درجهان غرب نامه هائیرا که سلاطین غربی می فرستادند به تعبیرماوشما مهر داشتند وانگشت خودرا میگذاشتند ودرزیر آن کاتبی از مسلمانان ویا مترجمی نامشان رامی نوشت . اکثر سلاطین شان امضای خودرا یاد نداشتند. اما درجهان اسلام درآن هنگام پیشرفت عظیمی بود دراندلس مسلمانها تلاش داشتند وبفکرآن بودند که بچه وسیله میتوانند بقمر بروند ؟ تقریباً هرجاکه ممکن بود مسلمانها توانستند دراعمار ودرآباد ساختن زمین گامهای مهمی درشرق وغرب آن بردارند . شهر های بسیار بزرگی پایه گذاری کرده بودند ، کتابهای بسیارعالی وعلمی درهمه رشته ها تالیف شده بود که حتی بعضی از آن کتب تاهنوز در دانشگاهای غربی بقسم مواد درسی تدریس میشود. اما درآنروز ها دنیای غرب یعنی کشورهائیکه به تعبیرمعاصر پیشرفته یاد میشوند ، جز جهل خشك چیز دیگری نداشتند .

همدیگر داده خلافت اسلامی را درآنجا از بین بردند .

سپس خلافت اسلامی دربغداد که مرکز علم ونهضت جهانی بود ، توسط دشمنان اسلام با نواع مختلف از شرق وغرب علیه آن دسیسه چیدند وآنرا ازبین بردند .

خلافت عثمانی باین سرنوشت روبرو شد . اینها همه بیانگر اینحقیقت است که زمانیکه مسلمانها بسوی معراج تمدن خود گام برمیدارند دشمنان اسلام دست پاچه شده بخاطر جلو گیری یا سرکوبی نهضت اسلامی آنچه در توان دارند دریغ نمیکنند. آنها دشمنی های خودرا که درمیان یکدیگر دارند کوشش میکنند از بین ببرند تابتوانند جلو پیشروی اسلام ومسلمانهارا بگیرند .

درشرایط کنونی هم بار دیگر ما می بینیم نهضتهای اسلامی درزمان معاصر روبرشد و پیشرفت است وتمام عوامل ترس وخوف را از هم شناختند دیگر ملتهای مسلمان درسرنوشت خود تشویشی از ابرقدرتها ندارند وذهنیت منفی ایکه قبل از جنبشها وبیداری های جهان اسلام بود وآن هیولای خطرناکی بود که برفکرزیادی از مسلمانان حاکم بود که مامسلمانان نمیتوانیم با وجود دسایس ابر قدرتهای خونخوار که هرحرکت مارا زیرنظردقیق دارند ومانند سایه هرجائیکه می رویم بدنبال ماهستند ،نمی توانیم دست بکار های دیگری بزنیم وتحولاتی بمیان بیاوریم . اما پیروزی انقلاب اسلامی ایران وپیروزی مسلمانها دراطراف مختلف جهان بالآخره این هیولا را از فکر مسلمانها زد ود ومسلمانها امروز احساس سربلندی وعزت میکنند .

درچنین اوضاع واحوال باردیگر می بینیم که دسیسه های جهانی علیه مسلمانها آغاز شده وبازمشکلات زیادی از هرسوجهان اسلام را فرا میگیرد . برعلیه انقلاب اسلامی مادسیسه ها چیده میشود درخاور میانه دسایسی بمیان می آید که سخت خطرناك است .

امروز حوادثی که درشرق میانه بمیان امده بحیث خطرناك ترین حادثه زمان معاصراست .

تجربه تاریخی بما نشان میدهد که کارهائیکه جهت تخریب انقلاب شروع میشود درهر بعدی که باشند ، درابعاد نظامی درابعاد سیاسی درابعاد فرهنگی ولو ازنقطه های بسیار خورد شروع شود ،باید جلو آن را بگیریم و مجال ندهیم . زیرا اگر جلو آنها گرفته نمیشود بالآخره بعنوان یك حربه خطرناك انقلاب را تهدید می کند و ما باید جلو خطرهارا ولو بسیار کوچك هم باشند بگیریم .

درینجا ما می بینیم که همه نیروهای غیراسلامی بشکلی از اشکال درین دسیسه وتوطئه خطرناك سهیم هستند واز خودخواهی واز قدرت طلبی یکی از زمامداران بی فرهنگ (کشور اسلامی عراق) استفاده می نمایند واینها توانستند با اسالیب مختلفی اورا تشویق بکنند تابیك کشور همسایه دیگر حمله کند وتعجب است که یکی از کشورهای غربی درزمانیکه جنگ مابین عراق وایران جریان داشت ، کویت را سخت تشویق میکرد که از چاه هائیکه در مرز عراق وجود دارد ، زیاد تیل استخراج کند . تا چاه هائیکه مربوط عراق است خشك شوند وزمانیکه باز خواستند رخ دیگردسیسه را عملی بسازند درمذاکره ایکه مابین عراق وکویت جریان داشت به کویتي ها میگویند به هیچ شکل نقطه نظر های عراق را نه پذیرند وکویت هم مطمئنانه همه شرایط عراق را رد میکند وحتی با غرور زیاد هئیت عراق را جواب میگویند درین زمان دشمنان اسلام تمام اسنادومدارك مربوط به استخراج نفت از مرز عراق را که کویت استخراج کرده بود ، دراختیار عراق می گذارند که ببینید که کویتی ها باشما چه کردند ؟

کویت را دعوت به عدم سازش وعراق را تشویق می کنند که به عراق حمله کند کویت را بگیرد تا مجال برای پیاده شدن عساکر امریکائی درمنطقه پیدا شود پس مسلمانها دردوحالت قرار دارند .اگرجنگی صورت میگیرد باز هم میدان جنگ ، کشور های مسلمان است ومسلمانها کشته میشوند ، سرمایه مسلمانها از بین می رود ، کشورهای خلیج وعربستان سعودی که پناهگاه نهضتهای اسلامی ومنبع تمویل نهضتها بودند ، دریك جنگ ویران کن واقع می شوند .وهمه سرمایه های ملی مسلمانها از بین میرود وکشورهائیکه درحال انکشاف وپیشرفت بودند ، باز درفقروتنگدستی گرفتار میشوند ومسلمانها باز بصورت ملتهای محکوم درمیآیند .

واگر جنگی هم صورت نگیرد نیرو های خارجی به بهانه اینکه جنگ صورت خواهد گرفت ومصرف عساکر امریکائی که تعداد آنها به صد هزار نفر می رسد ودرعربستان مستقر شده اند به ده ها هزار دالر میرسد واگر تعداد عساکر زیاد میشود مبلغ پول هم زیاد شده می رود ودرماهی به ملیاردها دلارمی رسد که این مصرف فقط مصرف خوردونوش آنها ست . مصارف نقل وانتقال آنها ومواد نظامی وسائر موادیکه بمصرف می رسد جدا ازین است وآثار شوم فرهنگی آنرا بجای خود بگذار که بحیث یك مصیبت بزرگ درمنطقه باقی می ماند که تمام منابع منطقه بصورت مستقیم ویاغیر مستقیم تحت کنترول غربیها قرار میگیرد ودرعین حال دنیای اسلام بکمپ های مختلف وگروپ بندی های گوناگون ودسته بند یهای مختلف روبرو میشود . وحتی جنبشهای اسلامی نیز بعین تقسیم بندی دچار میشوندکه شدند .

درینجا در دنیای عرب دو کمپ تشکیل شد یك تعداد درپهلوی عراق قرار گرفتند تعدادی جانب کویت راگرفتند وحتی دیدیم که نهضتهای اسلامی داشتند بسوی یکپارچگی ووحدت پیش می رفتند ، دچار اختلاف شدید شدند .

این ها البته مشکلاتیست که فعلاً ما به او روبروهستیم ودرعین حال یکی از اهداف عمده توطئه هم مسئله افغانستان است .

ما وشما که بسوی پیروزی کامل روان بودیم ورکود نظامی وسیاسی درسطح کل انقلاب رو بشکستن بود وحتی کشورهائیکه مخالف پالیسی مجاهدین بودند دعوت شده بودند مخالفت خود را ترك بکنند ویك سلسله دیدووادید های سیاسی درجریان بود ویك جهش سریع درحال وقوع بوددرماه های اخیر فعالیتهای نظامی مجاهدین قوت گرفته بود . حملات موفقانه مجاهدین در سالنگ ، حملات نیرومند مجاهدین برای آزاد ساختن قلعه نو که با پیروز یهای بزرگی روبرو بود وراه های اکمالاتی جلال آباد درحال بسته شدن بود وبرنامه های وسیع جهادی درکابل درحال تکوین بود درچنین شرایطی توطئه بوقوع پیوست ومادر حالی قرار گرفتیم که حامیان بیرونی مادرجهان اسلام بمشکلات داخلی خود گرفتار شدند تا هیچ مجال نداشته باشند به قضایای دیگر واز جمله قضیه افغانستان بیاندیشند و همکاریهای مالی بکلی قطع شود وهمچنان زمینه سازی صورت میگیرد تا از سقوط رژیم مزدور جلوگیری کند . وغربیها برای بار اول رژیم نجیب را که در شرف ازبین رفتن بود ،برسمیت میشناسند واورا بپاریس دعوت میکنند وبین نمایندگان غربی دید وادید صورت میگیرد .

امریکائیها تلویحا اشاره میکنند که حکومت طرفدار روسها را درکابل مثل کامبوج برسمیت می شناسند .

زمانیکه مسلمانها بسوی معراج تمدن خود گام برمیدارند دشمنان اسلام دست پاچه شده بخاطر جلو گیری یا سرکوبی نهضت اسلامی آنچه در توان دارند دریغ نمیکنند. آنها دشمنی های خودرا که درمیان یکدیگر دارند کوشش میکنند از بین ببرند تابتوانند جلو پیشروی اسلام ومسلمانهارا بگیرند .

بهرحال اینها موضوعاتی است که دامنگیر جهاد اسلامی ونهضت اسلامی در سراسر جهان است .

اما ما امید وارهستیم چنانچه خداوند خود می فرماید :

« والله خیرالماکرین »

خداوند جواب مکروتوطئه توطئه گران را میدهد وما درچنین شرایط واوضاعی نیاز داریم که به اسلام وفرهنگ خود برگردیم .

اگرهر قدر شرایط مشکل شود فقط پناهگاه ما اسلام عزیز است وما بخدا پناه می بریم وبه نصرت الهی امید واریم وبملتهای مسلمان رجوع می کنیم درینجاست که هرقدر دسیسه های دشمنان زیاد شود تحرک وفعالیت های ما جدی ترمی شود ونباید تشویش دسیسه دشمنان راداشته باشیم وطوریکه گفتیم یك امر تاریخی ویك مسئله طبیعی وسنت شناخته شده است که قرآن عظیم الشان این را بما نشان داده است .

ومن درچنین اوضاع واحوال به برادران جوان خود چندین مطلب را خاطرنشان میکنم:

اولین چیزیکه مسلمانها درطول زندگیشان ، درطول انقلابهای شان سخت بدان متوجه باشند وجلو این طرز تفکر را همیش بگیرند این است که نگذارند حالت بی تفاوتی چه در زندگی فردی وچه درحیات اجتماعی مسلمانها بوجود بیاید چون بی تفاوتی خطر ناکترین مرض انقلاب واجتماع اسلامی است .

وهمیش ملتهای مسلمانرا بی تفاوتیها واحساس بی طرف بودن واینکه « بمن چه » ازبین برده است . وتاریخ شاهد این امر است ودر قرآن عظیم الشان ما می خوانیم که عامل ازبین رفتن ملتهاوفرهنگها همین « احساس » نداشتن وبی تفاوت بودن است .

که قرآن کریم می فرماید : « لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود وعیسی ابن مریم ذالك بما عصوا وکانوا یعتدون کانوا لا یتنا هون عن منکرفعلوه لبئس ماکانوا یفعلون » خداوندبزبان داود وعیسی بن مریم بنی اسرائیل را لعنت گفت ، لعنت خدائی معنای مرگ یك ملت را دارد که آن ملت وآن جامعه خسرالدنیاوالآخره میشود وآن ملت ازبین میرود علتی که خداوند اینها راملعون قرارداد ومحکوم ساخت که باید اینها ازبین بروند اینها سیادت وموجودیت خود را از دست بدهند این بود که بی تفاوت شدند وبی طرف شدند واز کارهای زشتی که یکدیگرشان میکردند ، جلو گیری نمی کردند ومی گفتند بما چه ، بزازپای خود آویزان است وگوسفند ازپای خود من نماز خودرا می خوانم بمن چه هرچه میشود بشود خدا کند که تمام مسجد را آتش بگیرد من نمازخودرا خوانده روان هستم !!

تنظیمهای جهادی می دانندو انقلابیشان بمن چه ؟ من یك فرد عادی هستم مسئولیتی ندارم ، کاری ندارم ، اگر دنیا را آب بگیرد مرغابی را تا زانو .

این احساس خطرناکترین احساس است . درحدیثی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید که علت تباهی ملتهای قبلی این بود که وقتی عنصر مفسدی را می دیدند عکس العمل نشان نمیدادند و پروانمیکردند (لایهمه ان یکون آکله وشاربه)روز اول پروا نمیکرد روز دیگر همکاسه وهم پیاله میشدند تا انیکه همنشین مجالس فساد وتباهی میشد تا اینکه جامعه بسوی فساد وتباهی کشانده میشد .

مطلب دوم که بشما جوانان عزیز گوشزد میکنم این است که هرمیکروبی را ، می بینید که علیه انقلاب دست به تخریب می زند درباره او بی تفاوت نباشید زیرا او خانه همه را خراب میکند .

حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است که اگر کشتی سوار ها درکشتی می بینند کسی از یك گوشه کشتی زیر چوکی خودرا سوراخ می کند ودیگران بگویند بما چه زیرچوکی خودش را سوراخ میکند درنتیجه همه سرنشینان کشتی غرق خواهند شد .

لذا باید در چنین مراحلی که تخریب دشمنان بعناوین مختلفی درجبهات جهادی وجود دارد اگر گفته شود خیراست فلانی ملیشه شد من مجاهد هستم ! کارخراب میشود باید فرق ملیشه را شکست ، اجازه نداد که کسی ملیشه شود . زیرا اگر یکبار این طاعون درمیان جامعه شیوع پیداکند همه را میگیرد وهمه عناصر بدان مبتلا میشوند .باید دربرابر کسانیکه به رژیم مزد ور ارتباط دارند ، سخت عکس العمل نشان داده شود عکس العمل تبلیغاتی ،عکس العمل جهادی وغیره ...

وعناصریکه می خواهند مانند میکروبها جنبشهارا تخریب کنند تحت هرنامی باید سرکوب شوند ، مجال ندهیم تخریب کنند . زیرا عناصر تخریب گر از دوحال خالی نیستند یا سخن شان حق است و غیبت میکنند و غیبت گناه است ویا گپ شان افترأ ودروغ است وتهمت میکنند که درین صورت نیز سخت گناه است . کسانیکه مخلص اند غیبت نمیکنند پیشنهاد میکنند پروگرامهای اصلاحی پیش میکنند .

افراد تخریب کار درهرسطحی که باشند بسطح خورد ویا کلان باید جلو شان گرفته شود .
آنانیکه در مهمانخانه ، دراجتماعات چای خوری ، درحلقه های تخریبی خودفقط تمام کارشان تخریب نهضتها ، افراد ،اشخاص وحمله باین وآن باشد این عناصر میکروبی اند به هیچ وجه این اشخاص انتقاد چی های سالمی نیستند وعناصر میکروبی جامعه اند که پارازیت پخش میکنند وآنها را بقسم میکروبهائی میشناسیم که کارشان فقط پخش کردن پرازیت است وبس وخود شان هنر کارندارند ، هنراصلاح ندارند هنر تعمیر راندارند ، تنها مانند شیاطین دست بفساد وتخریب می زنند باین اساس دربرابرچنین افراد نباید ماوخصوصاً نسل جوان بی تفاوت باشند .
مادربرابر افراد مخرب وباطل بی تفاوت نباشیم ودرسازندگی وتعمیر سعی وتلاش داشته باشیم .
اسلام ،پیش تازی وپیش آهنگیرا درهمه کارها تشویق می کند صف اول نماز را پیامبر ما صلی الله علیه وسلم چقدر تشویق میکند می فرماید اگرشما ثواب صف اول نماز را میدانستید یکدیگر خودرا میکشتید که باید ثواب رامن کمائی کنم مادرهرقدم باید پیش آهنگ وپیش رو وجلو دار بوده باشیم . همیش اسلام دنباله روی را محکوم ساخته ، اینطور نباشیم که ما بااینها می باشیم اگرخوب کردند هستیم واگر خراب کردند باز موضع خودرا روشن میکنیم .
باید صف اول درنماز ، صف اول درسنگر وصف اول درکارهای اصلاحی را همیشه داشته باشیم ،مسلمانها همیش عناصر پیش آهنگ می باشند ، عناصر مبتکرمی باشند .
عناصری میباشند که درهمه امور اول گام برمی دارند .

برادران عزیز !

مطلب دیگری را که بشما عرض کنم این است که خطرهای تخریبی وخطرهای تخریب گرها را دست کم نگیریم . فکر نکنید که خیراست آنها چند نفراند

درچنین اوضاع واحوال باردیگر می بینیم که دسیسه های جهانی علیه مسلمانها آغاز شده وبازمشکلات زیادی از هرسوجهان اسلام را فرا میگیرد . برعلیه انقلاب اسلامی مادسیسه ها چیده میشود درخاور میانه دسایسی بمیان می آید که سخت خطرناک است .
امروز حوادثی که درشرق میانه بمیان امده بحیث خطرناک ترین حادثه زمان معاصراست .

بگذار هرچه میگویند ومیکنند .مثال های تاریخی داریم که مسلمانها وقتیکه اندلس وشمال افریقا را فتح کردند دریکی از کوه ها درشمال افریقا چند قریه فتح نشد قوماندانهای مسلمانها گفتند : بگذارید آنها با ۳۰ نفر شان چه خواهند کرد ؟
اما باید بدانیم که اساس بدست آوردن دوباره هسپانیه توسط مسیحیان همان سی نفر بودند وقومندان آنها امروز بنام قدیس خوانده میشود وهمانها بودند که در دورترین یك نقطه حرکتی را از اساس گذاشتند، برعلیه بزرگترین مرکز قدرت مسلمانها درمغرب زمین که تمام شاهان مغرب زمین بآنها باج وجزیه میدادند . بالآخره ۳۰ نفر بر اثر بی پروائی فرماندهان مسلمان دریك گوشه در غاری باقی ماندند وآنها را تصفیه نکردند وآن امروز بنام غار مقدس یاد میشود . وامروز مسیحیان آنجا را زیارت میکنند .
پس ببینید که بعلت عدم اهتمام سی نفرچه خسارات جبران ناپذیری را به مسلمانها وارد کردند ؟
بناءً تجربه تاریخی بما نشان میدهد که کارهائیکه جهت تخریب انقلاب شروع میشود درهر بعدی که باشد ، درابعاد نظامی درابعاد سیاسی درابعاد فرهنگی ولو ازنقطه های بسیار خورد شروع شود ،باید جلو آن را بگیریم و مجال ندهیم . زیرا اگر جلو آنها گرفته نمیشود بالآخره بعنوان یك حربه خطر ناك انقلاب را تهدید می کند و ما باید جلو خطرهارا ولو بسیار کوچك هم باشند بگیریم .

برادران عزیز !

حزکتهای اصلاحی همیش با مخالفت هائی روبرو است شاید فعالیتهای خود سازی شما وحرکت انقلابی شما فرزندان جوان با مشکلاتی روبرو شود و با مخالفتی مواجه شود .
شاید عناصری بوده باشند که علیه شما کارکنند ، حرکت شمارا به باد مسخره بگیرند ، بگویند که از اینها چه ساخته است ، اینها چه می کنند ؟ خودسازی یعنی چه ؟نهضت جوانها یعنی چه ؟
اما باید بفهمید که شما یك حرکت نیرومندی هستید ، یك قدرت بسیار سرنوشت سازی إن شاء الله خواهیدبود ، در متن انقلاب بعنوان یك انرژی

آنانیکه در مهمانخانه ، دراجتماعات چای خوری ، درحلقه های تخریبی خودفقط تمام کارشان تخریب نهضتها ، افراد ،اشخاص وحمله باین وآن باشد این عناصر میکروبی اند به هیچ وجه این اشخاص انتقاد چی های سالمی نیستند وعناصر میکروبی جامعه اند که پارازیت پخش میکنند وآنها را بقسم میکروبهائی میشناسیم که کارشان فقط پخش کردن پرازیت است وبس وخود شان هنر کارندارند ، هنراصلاح ندارند هنر تعمیر راندارند ، تنها مانند شیاطین دست بفساد وتخریب می زنند باین اساس دربرابرچنین افراد نباید ماوخصوصاً نسل جوان بی تفاوت باشند .

عناصریکه می خواهند مانند میکروبها جنبشهارا تخریب کنند تحت هرنامی باید سرکوب شوند ، مجال ندهیم تخریب کنند . زیرا عناصر تخریب گر از دوحال خالی نیستند یا سخن شان حق است و غیبت میکنند و غیبت گناه است ویا گپ شان افتراً ودروغ است وتهمت میکنند که درین صورت نیز سخت گناه است . کسانیکه مخلص اند غیبت نمیکنند پیشنهاد میکنند پروگرامهای اصلاحی پیش میکنند .

محرك درانقلاب هستید ، جوانها یك درخت زنده انقلاب هستند که با فروریختتن برگهای پوسیده درخت انقلاب را بسیارنیرومند وتنومند میسازند لذادربرابر هرنوع صف آرائیهای تبلیغاتی ، حرکتهای تخریبی باروحیه بسیار زنده فعالیتهای سازنده وتعمیری خود را پیش ببرید وانشاء الله به پیروزي های چشم گیری رسیدنی هستید .

لذا درهیچ مرحله ای از مراحل دربرابر مشکلات احساس خستگی نکنید .

مادرصف کل انقلاب به هیچ مانعی تسلیم نخواهیم شد ، همه موانع را از سر راه خود دور خواهیم کرد درهیچ حالت اجازه ومجال نخواهیم دادکه خستگی وفرسودگی درانقلاب ما حاکم شود ما ایمان داریم که إن شاء الله مشکلات ازسرراه ما دور خواهد شد .

انقلاب اسلامی دیگر راه خودرا مانند اخگری در نیستان باز کرده است دیگر کسی نمی تواند آتشی را که در نیستان داخل شده خاموش سازد واگر آب هم پاش دهند درحقیقت آب حیثیت نفت را پیدا می کند وشعله ها را شعله ورتر می سازد باین اساس فعلاً ما وشما در انقلاب بزرگمان درمرحله شگوفائی قرار داریم ما إن شاء الله بقوت به پیش می رویم ودر برابر هیچ حرکت تخریبی ودربرابر هیچ مانعی تسلیم نخواهیم شد .

از نظر جمعیت اسلامی فعالیت تعمیری شما فوق العاده ارزشمند است .

شما جوانها و طالب العلم های جوانمان که إن شاء الله بعنوان دوحرکت قدرتمند میباشید درواقع یك حرکت قدرتمند هستید .

آنهائیکه در مدارس دینی هستند وشما که درمدارس رسمی هستید همه بعنوان یك جریان خروشنده درانقلاب اسلامی تان مطرح هستید . ما از شما کاملاً حمایت میکنیم وما یقین داریم که شما وارثان خون شهدأ ووارثین انقلاب اسلامی خودهستید شما هستید که مانند اختران فروزان درافق امید ها پدیدار شده اید شما بهیچ شکل نباید خسته شوید وإن شاء الله باقوت به پیش بروید من معلومات اخیری که دارم بلطف خداوند کارهای شما درداخل کمپ هاودرداخل کشور توسعه پیدا میکند ، شما در جهت خود سازی خود درمورد سلوك خود بادیگران سخت توجه کنید ، تربیه اسلامی سلوك اسلامی ، عبادتها واخلاق اسلامی حیثیت انرژی را دارند که در وجود هرجوان وهرمسلمان پیدا شد اورا بکارهای بسیاربزرگ و بکارهای عالی یاری میکند ، ما باید بکوشیم سلوك اسلامی ما خیلی ها خوب باشد .

جوانهای ما باید از طرف روز باجد وجهد خود ویا فعالیتهای خودکارهای با ارزشی انجام دهند درشب ها هم لحظاتی را باراز ونیاز مشغول باشند وامید است دعاوسوز های شما به پیشگاه خداوند متعال قبول شود .

لذا ما شمارا درجهت خود سازی تان به سلوك اسلامی وبه اخلاق اسلامی سخت توصیه میکنیم که سخت متوجه باشید .

« والسلام عليكم ورحمة الله وبركاتة »

اسلام امریکائی

نویسنده : شهید سید قطب
ترجمه : ف - فاضل

سبب توجه امریکائی ها به اسلام

امریکائی ها وهم پیمانانشان دراین روز ها بفکر اسلام افتاده اند ، آنها امروز به اسلام نیاز مند ند تا درشرق میانه به نمایندگی آنها با کمونیزم بجنگد ،آنها که نه قرن یابیشتر از دوران جنگهای صلیببی تا کنون بصورت دوامدار با اسلام درمبارزه هستند امروز به اسلام احساس نیاز مندی میکنند طوریکه با آلمان ، جاپان وایتالیا که درجنگ هاي گذشته سرزمین هایشانرا ویران کردند ، امروز با تمام نیرو مي کوشند تا آنان را روی پاهایشان ایستاد کنند ، تا انکشور ها به نفع امریکا وهم پیمانانش دربرابر غول کمونیزم ایستادگی کند وشاید هم فردا اگر توانستند باردیگر بویران ساختن آنکشور ها بکوشند .

اسلامي که امریکا خواهان آن است

اسلامیکه امریکا وهم پیمانانش درشرق میانه خواستار آن هستند همان اسلامی نیست که دربرابر استعمار مقاومت میکند ویا آن اسلامیکه با طغیان به نبرد بر میخیزد بلکه فقط اسلامي است که برضد کمونیزم مقاومت میکند ! آنها نمی خواهند که اسلام حکومت کند وتوان ندارند که حکومت اسلامی را ببینند ، زیرا هرگاه اسلامي زمام حکم را دردست بگیرد درآنصورت ملتها تولدی دوباره مي یابند وملت ها مي فهمند که تهیه دیدن نیرو فرض است ، طرد کردن وراندن استعمار گر هم فرض است وکمونیزم مثل استعمار ، وبای خطر ناك بوده هردو دشمن اسلام اند وهردو تجاوز گر.

اسلام امریکا ئی

بناءً امریکا وهم پیمانانش درشرق میانه خواهان اسلام « امریکائی » اند وازهمین جاست که صدای اسلام خواهی ! درهرجابلند شده است . حرفهایی راجع به اسلام را مادرمطبوعات مصر اینجا وآنجا مي شنویم ومی بینیم مناقشه های دینی چندین صفحه روزنامه هارا بصورت کامل فراگرفته است آنهم در روزنامه هایکه هیچ روزی دوستی با اسلام وشناخت اسلام از آنها فهمیده وشنیده نشده است . ومراکز نشر که امریکائی بودن برخی آنها براي همه آفتابی است ، ناگهان اعلام میدارد که باید اسلام موضوع کتابهای ماهوار او باشد .

نویسندگان معروفي که ، گذشته هایشان همه مشحون از تبلیغات به نفع هم پیمانان بود ، امروز بفکر نوشتن درمسائل اسلام افتاده اند ، آنانیکه در روز های جنگ جهاني گذشته به اسلام توجه زیادي مبذول داشتند وبعد از پیــروزي هم پیــمانان ! ازنام اسلام لب فروبستند !

ورجال دیني حرفه ایکه صاحب دارایي ثروت جاه وسلطان اند درمسابقه هاي علمي راجع به اسلام وکمونیزم که جایزه هاي ضخیمي به آن تخصیص داده شده است ، اشتراك مي ورزند .

امااسلامي که بااستعمارمانند کمونیزم مبارزه مي کند هیچ کسي ازجمله آن اشخاص راجع به آن حرفي نمي زند واسلامیکه حاکم برزندگي ورهبرزندگي شود هیچ یك ازآن جمله ، به آن اشاره یي نمی فرماید !!

از اسلام راجع به منع بارداری ، عضویت یافتن زن درپارلمان ودرمورد نواقض وضوء فتوا میخواهند این فتوا خواستن هارا جواز میدهند اما از اسلام هر گز راجع به اوضاع اجتماعی اقتصادي ونظام مالی واوضاع سیاسی وملی مان وپیوند های مان با استعمار طالب فتوا نمی شوند .

.برای هرکس اجازه است که درباره دموکراسی دراسلام برونیکوئی دراسلام وعدالت در اسلام کتاب ومقاله ای بنویسد اما درموضع حکومت اسلامی ، قانون اسلامی یاوری جهت پیروزی اسلام به هیچ صورت جواز ندارد قلمی خط کش کند ، یازبانی بحرف بیاید ویا استفتائی صورت گیرد !

اشتراك مصری ها درین حادثه مضحك :

دراین اواخر ،اسلام امریکائی فهمیده است که دراسلام موضوعــی اســت که برایش « زکات» میگویند . وهمچنان فهمید ، است که زکات هرگاه تطبیق شود . شاید دربرابرجریان کمونیستی درشرق مقاومتی نشان بدهد ،از همین جاست که « بخش بررسی های اجتماعی » که در سال گذشته درمصر منعقد شد به بررسی موضوع زکات وبررسی مساله «تکافل اجتماعی دراسلام » اهتمام بخرج میدهد .

وچون امریکا درعقب حلقه بررسی های اجتماعی قرارداشت خداوندان قدرت ، هم درمصرنخواستند در برابر موضوع زکات صف آرائی کنند، طوریکه دربرابر همین مسئله روزیکه عبدالحمید عبدالحق وزیر امور اجتماعی

راجع به آن اندیشید دربرابرش مقاومت کردند زیرا صاحبان سلطه مي توانند دربرابر زکات روزی صف آرائی کند که خداوند بدان امر نموده باشد اما در روز گاریکه امریکا به آن امر کند جز خضوع واذعان کار دیگری نمیتوانند انجام دهند !!

بنابرین درمصر کمیته ای از برخی استادان فاکولته شرعیات پوهنتون (دانشگاه) قاهره وبرخی علماي ازهر وبرخی پاشاها ، برای بررسی مسئله تکافل اجتماعی دراسلام بویژه موضوع زکات تشکیل شد ،البته نه بخاطر خدا و نه برای سربلندی وخدمت بوطن بلکه برای امریکا وبخاطر لبیك گفتن به فرمان « بخش بررسی های اجتماعی » اینجاست که خطر برای اعضای کمیته مزبور چهره مي نمایاند ، زیرا اگرامریکائی ها حقـــیقت « تکافل اجتماعی دراسلام » رادرك كنند حكم فرضیت آنرا بالای شرق میانه صادر مي نمایند زیرا امریکا سد نیرومند تری چون اودربرابر کمونیزم نخواهد یافت .خطراین است که تکافل اجتماعی دراسلام یك سلسله تکلیف ها وحقوقی را براموال ودارائی ها وضع کرده به حل مسایل زندگی ملت ها اعتراف دارد واگر این احکام همه تطبیق گردد درآن صورت آنها از طرف امریکا گردن زده خواهند شد .

بناءً بخاطریکه این امر را از امریکائی ها پنهان داشت چاره جز بکاربردن حیله و نیرنگ درمتون اسلامی نیست وباید آن حقوقی را که اسلام براموال وضع میکند تخفیف داد . وباید هم کمیته درمورد زکات سرسری تیر شده مسائل جانبی را مطرح سازد وثروت ها را جز با دستکش ابریشمین به چیز دیگري لمس نکند (بخاطریکه ضرری به دارائي ها ی بزرگان نرسد)

زیرا هرگاه ، کار، کار خدا ودین میبود آسان بود اما دستور ، دستور امریکا است ، آنچه شریعت اسلام مقرر داشته است چیزی وآنچه بخش بررسی های اجتماعی مقررمیدارند چیز دیگر است . وبایست بخش بررسی ها اجتماعی کنه وحقیقت اسلام را که نمی فهمد نه فهمد . ورنه اجرای آنرا برمسلمانان لازم میگرداند !!

اسلامیکه امریکا وهم پیمانانش درشرق میانه خواستار آن هستند همان اسلامی نیست که دربرابر استعمار مقاومت میکند ویا آن اسلامیکه با طغیان به نبرد بر میخیزد بلکه فقط اسلامي است که برضد کمونیزم مقاومت میکند ! آنها نمی خواهند که اسلام حکومت کند وتوان ندارند که حکومت اسلامی را ببینند ، زیرا هرگاه اسلامي زمام حکم را دردست بگیرد درآنصورت ملتها تولدی دوباره مي یابند وملت ها مي فهمند که تهیه دیدن نیرو فرض است ، طرد کردن وراندن استعمار گر هم فرض است وکمونیزم مثل استعمار ، وبای خطر ناك بوده هردو دشمن اسلام اند وهردو تجاوز گر.

ولی برخی ازاعضای کمیته که معاندین واهل غرض بودند ونمیدانستند که چگونه نصوص اسلامی را پنهان دارند وهم چنان نمی فهمند که چگونه به پاره از اسلام ایمان بیاورند وبه پاره دیگر آن کافر شوند ! وهمچنان نمیدانند که چگونه آیات خداوندی را به بهای اندك درمعرض فروش قرار دهند ! آنها تا کنون تلاش دارند که امریکائی ها را ازین راز خطر ناك اطلاع دهند ودرمقابل اعضای دیگرازین تشبیت آنها در حرج قرار دارند وجز خدا دیگری نمیداند که سرانجام چه خواهد شد ؟

ویژه گی های سپاهیان اسلام

این وضع مضحك است ، مضحك نه بلكه فاجعه غم انگیز است اما خدا را شکر که اسلام ، دوستدا رانی دارد ، دوستدار انیکه تنها بخاطر اسلام تلاش دارند وبوسیله آن با استعمار ، طغیان وکمونیزم ، بطور یکسان درنبرداند .

دوست دارانیکه میدانند باید اسلام حکومت کند تا از دست آوردهایش بصورت کامل همه بهره ور گردند دوستدارانی که دوستی های موسمی صلیبی ها که نهصد سال برضد اسلام جنگیدند آنهارا نمی فریبد .

دوستداران اسلام که بنام اسلام خواهان احسان کسی نیستند ، بلکه میخواهند بنام اسلام ، عدالت اجتماعی همه گیر شود آنها اسلام را وسیله يي برای خدمت استعمار وطغیان قرارنمیدهند ، بلکه میخواهند بوسیله اسلام ، عدالت ، عزت وکرامت را درمیان جامعه حاکم سازند . آنها از اسلام بعنوان پوششی برای تبلیغات بي اساس خود استفاده نمی کنند بلکه آنها اسلام راسپری نیرومندی برای مبارزه درراه حق وبرتری آن میدانند . اما آنانیکه دراین روز ها به تظاهر ، اسلام ، اسلام میگویند وکسانیکه بنام دین درسرزمین شرق میانه تجارت میکنند وآنانیکه از راه بازی با قوانین اسلام چون شعبده بازان ، نان میخورند همه آنها چون « کف » دریا هستند ، که هرگاه موجی آید نابود شوند واین موج سریعتر از آنچه بسا مردم گمان میبرند را ، خودش را با زمیکند ،مردم آنرا دور میدانند ولی ما آنرا نزدیك مي بینیم . خداوند میفرماید :

« وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا ، یعبدوننی ، لایشرکون بی شیئا صدق الله العظیم »

(سوره نور آیه ٥٥)

وخداوند بکساني که از شما بخدا ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده اند . وعده فرموده است که :

درزمین جانشین شان کند ، چنانکه پیشینیانشان را نیز جانشین کرد وعلاوه برجانشینی ، دین پسندیده آنان را برهمه ادیان تمکین وتسلط اعطا کند وبه همه مومنان پس از خوف واندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بي هیچ شائبه پرستش کنند وچیزی را با من شریك نسازند .

عقیده او جهاد

ليکنه : شهيد سيد قطب

ژباړن : شمس الرحمن «شمس»

خدای «ج» دی اخوان المسلمين ژوندی لری چي مصريي ژوندی کړ او دجهاد مفهوم ته يي چي دخلکو په وړاندي يوازی دشعار ورکول او چك چك کول وو بدلون ورکړ او اصلی مفهوم يي چی کار او فداکاری ده څرگند کړ او دجهاد څرنگوالی يي چی په تبليغاتو او دخلکو په تحريك منحصر ؤ په قربانی کيدو او دخدای «ج» په لاره کی شهادت باندی بدل کړ .

کله چی مصر سترگی خلاصی کړی ، يوازی داخوان گونديي وليد چی کار ته حاضر سرتيری ته چمتو ، قربانی ته تيار ، جهاد ته روزل شوی او دشهادت تکل يي کړيدی .

اخوان المسلمين نور پخپل حال پريښودل ترڅو ويناوی او ليکنی وکړی ! خو پخپله يي په ميړانه دجگړی ډگرته ور ودنگل ، هغوی نور پريښودل چی غونډی او خبری اتری وکړی ، خو پخپله وسله په لاس بي له کوم شور نه ددښمن مقابلی ته ولاړل .

نورو نوی غوښتل چی په کار باندی پيل وکړی او وروزل شی خو اخوان يواځينی گوند ؤ چی دمصر دملی ځواك په توگه بالفعل چمتو شميرل کيده ... داسی ځواك چی په ريښتيا سره.يي کار کړی ؤ او ځان يي دجهاد لپاره تيار کړی ؤ او دلومړی ورځی نه يي جهاد ته لبيك ووايه .

• • •

په خواشينی سره ددی حقيقت له څرگنديدو نه وروسته ځينو نادانو خلکو خپل قلم داسلام پر ضد په کار واچاوه او په پوچ ويلويي پيل وکړ .

حيرانوونکی داتکی ؤ چی هغوی «اخوان» تربريد لاندی ونيوچي : « چيغی له قرآن نه وهی خوددښمن په وړاندی په جهاد کي برخه نه اخلی » پداسی حال کی چی يواځی دا داخوان چريکان ؤ چی دجبهی په لومړی کرښه کی يي دندی په غاړه درلودی .

البته دغو وړو خلکو داسلام روح چی داخوان تگلاره ده درك نکړ او هيڅ وخت دهغوی خيرن شوی ضمير هغوی ته اجازه نه ورکوی چی وکولای شی دبشريت پرعالی افقو نو و پوهيږی .

هغوی باور نلری چی جهاد بي له عقيدی نه امکان نلری اود ا يواځی دايمان اوعقيدي خاوندان دی چی کولای شي په معرکه کی سر وښندی .

البته بهرنی واقعيت ددی امر داحقيقت تائيد وی چی نن هم په اخوان پوری اړونده افراد

دی چی په ډگر کی جنگیږی .
دا ځکه چی یواځی اخوان دی
چی دلوړی عقیدی څښتن دی
او کولای شی ایمان لرونکی
دجهاد ډگر ته واستوی . (۱)

دوطن دوستی شور او زوږ
کله ځینی کسان ډگر ته
استوي او ټولنیز نیاو(عدالت)
غوښتونکی هم کله خپل
څښتنان مبارزی ته راکاږی ،
خودغه او هغه ، دواړه نژدی
او محدود افق په نظر کی لری
پداسی حال کی چی دخدائی
عقیدی څښتنان لکه اخوان
لوړ ، جامع او عالی هدفونه
لری .

هغوی عزت او احترام ټول
بشریت ته غواړی ، دوطن
دوستی حس یي په وار وار له
هغو کسانو څخه زیات دی چی
ځان وطن دوسته ښکاروی ،
او نیاو په هره برخه کی دټولو
لپاره غواړی نو دهغوی
احساسات دټولنیز نیاو په اړه
دبل هرانسان نه لوړ او عالی
دی .

تر ټولو او چت ، دهغوی
دنظر افق ډیر عالی او جامع
دی له دوی نه لدی کبله چی
دخدای «ج» دنوم دسرلوړی
لپاره دځمکی پرمخ کار کوی ،
نو هر وړوکی کار چی ته سره
کوی یي دخدای «ج» نوم په
نظر کی لری . هغوی دخدای
«ج» په وړاندی دداسی شی
هیله من دی چی لوی او غوره



د عالم اسلام متفکر ، مظلوم شهید ، پیاوړی لیکوال ، زړه سواند لاربنود ، نومیالی مجاهد
شهید سید قطب په زندان کی دپنجری تر شالیدل کیږی .

دي له هغه نه چې دخدای «ج» په لاره کې یې له لاسه ورکوي دپانګی او مال نه لوی ، دژوند او ځان نه ستر او ...

هغوي سرتيري دي چي هروخت دفداکاري غږ واوري ، ځان قربانوي لدي کبله چې هغوی خپل ځان هماغه ورح خرڅ کړیدي چې خدای «ج» اخیستی دی .

« ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون ويقتلون . وعداً عليه حقاً فى التورات والا نجيل والقرآن . ومن اوفى بعهده من الله »

دیوه احمق ناپوهی ! یادیوه ناپو کنایه ویل به دخدایي عقیدي ښتنانو په منځ کې څه اغیزه ولري ؟

دکفر ټول غوښتونکي له هغوی سره وجنګیدل ، ټولو استعماري ځواکونو دهغوی پرضد په جګړې لاس پورې کړ دفیوډالیزم ټول ځواکونه دهغوی په وړاندې متحد شول ټول شتمن ظالمان دهغوی جګړې ته لاړل ، ټولو کمونیستی ډلو او دفساد رذالت ، پستی او تباهی ځواکونو دهغوی پرضد مبارزه وکړه اوتوطئې یې ورته وکړې . خو په پای کې له ماتی سره راستانه شول لدې کبله چې هغوی په ځمکنی ځواك متکی دي ، خود خدایي عقیدي او ایمان ښتنتان تر ټولو لوړ او له غوره آسمانی ځواك نه مرسته اخلی ، هغوی ټولو ته فانی نړۍ بي ارزښته ده اودوی ترلی دی له تل پاتی او جاویدانی نړۍ سره ....

همدااوس مسلمان اولسونه ، له یوه او ږده خوب نه وروسته را ویښ شویدي او که داخوب دمرګ خوب وای نودوی به هیڅکله هم نه وای راویښ شوی .... هغوی له درانده خوبه را پاڅیدل او دژوند قانون نور هغوی ته اجازه نه ورکوی چي بیا ویده شی ، هغوی ویښ شویدي ترحو پر مختګ وکړي ، ژوند وکړي او دفساد او بدبختي هرډول عامل له ځان او بشري ټولنی نه لیری کړي که مونږ نن وینو چي داسلامي نړۍ په مینځ کې ناکراری او اضطراب وجود لري دا دمرګ نښه نده ، بلکه دا پخپله دښوریدو نښه ده دنوی ژوند او پوره ویښیدو لپاره .... دراویښدو نښه وروسته له یوه اوږده اودرانه خوبه ... او همداراز راتلونکی دمسلمانانو پرګنو دي ټولی نښي نښاني ددغه روښانه او ځلانده راتلونکی زیري راکوي

خلاصه :

بي له عقیدي هیڅ جګړه وجود نلري ، بي له عقیدي نه ژوند هیڅ کوم مفهوم نه مومي بي له عقیدي نه انسانیت خپل اصلي ماهیت له لاسه ورکړي . مونږ دغه مطالب له ډیري مودي مخکي ویلی دي .

ناداني او ناپوهي ډلی په مونږ خندلی دي ، خو نن موجود حقایق او واقعیتونه زمونږ دوینا وو روغتیا تائیدوی نوکه پوچ ویوونکي هذیان ووايي اوبي مسولیته فرد پخپل قلم سره ملنډې ووهي دا په واقعیت کي په هروخت او ځاي کي دادهرزه خلکو دغم اودوك عکس العمل او ازانګه دی .

خداي لوی دی او راتلونکی هم داسلام ...

والله اکبر : والمستقبل للاسلام ...

۱- دا لیکنه په فلسطین کی دصهیونیزم پرضد دمسلمانانو لومړی جګړې پوري اړه لري . په هغي جګړه کې : اخوان المسلمین لس زره تنه ځوانان مسلح او دجګړې ډګر ته يي واستول ... دهغوی دکارنامو نتیجه او دشهیدانو نومونه چې پدي لاره کی ورکړل د « الاخوان المسلمون فی حرب فلسطین » کتاب د « کامل الشریف » تألیف دبیروت چاپ کی ولولی .



دانسانی ارځښتونو له نظره

داسلامی نړی دنوماند عالم او ادیب شهید سید قطب رحمة الله علیه دشهادت دځلورویشتمی کالیزی په مناسبت :

امریکا یانوي دنیا هغه پراخه ځمکه ده چی دخلکو اذهان یي ځان ته را اړولی اوډیر یي دلیدلو هوس لری او په باب یي ډول ډول خوبونه وینی . په امریکا کی مختلف نژادونه او قومونه میشته دی چی دبیلو بیلو مسلکونو ، لارو ، او اهدافو خاوندان دی . امریکا داطلس سمندر (Atlantic Ocean) اولټ سمندر(Pacific Ocean) ترمنځ پرته پراخه سیمه ده ، اوداسی ستری فابریکی او کارخانی پکی شته چی لاتراوسه بشری تاریخ یي ساری نلری او ګڼ شمیر انسانی ځواکونه پکی په کار لګیادی . دامریکا پیداوار او محصولات له شمیره وتلی دی اودهغه ځای دموز یمونو ، اداری کارونو ، کارخانو او علمي مؤسسو له کتلو سړی حیرانیږی .

هوا امریکا دطبیعت هغه ښکلی سیمه ده چی پراخه نعمتونه لری او دخلکو سترګی یي ځان ته رااړولی دی .

دلته یوه پوښتنه کوم او هغه دا چی : امریکا چی دومره شته او مادی امکانات لری نو آیا دانسانی ارځښتونو په تله کی هم له کوم مقامه برخمنه ده او که نه ؟آیا دانسان د معنوی پانګی زیادښت ته یي پام اړولی ؟ او بالاخره په دی باب څه طرحی او برنامی لری ؟

زه وایم چی دامریکا دمادی تمدن دعظمت اودهغه انسان دعظمت چی نوموړی تمدن یي مینځ ته راوړی هیڅ کوم تناسب نشته . او زه پدی ډاډه یم چی امریکا به دوخت په تیریدو سره دانسانی پانګو پرزیاتولو اویادهغو ارځښتونو په زیاتولو کی کوم ګام پورته نکړی چی دانسان اوشی اویا انسان اوحیوان ترمینځه په توپیر قایل وی .

زه پوهیږم چی دتیرو مادی تمدنو نو ارځښت په ماشین آلاتو اوتولیدی وسایلو کی نشی لنډیدلای بلکه داتمدنونه ددی امله ارځښنا که دی چي انسان لدی لاری دهستی پرحقایقو برلاسی کیږی او دژوند په ارځښتونو پوهیږی او احساس یي یوی لوړی مرحلی ته اوچتیږی او په ضمیر کی یي داخلاقو دونی زړی ایښودل کیږی اونړیوالو ته دانسانی ارځښتونو په باب یو فکروړکوی او دانسانیت مقام ته درسیدلو حقیقی فاصله اوورته درسیدلو لاروړښنی اودټولو څیزنو دتللو ، شناخت او پیژندلو لپاره ورته یو ډول « لید » ورکوی .

دانسانی ارځښتونو په تله کی دوسائیلو اختراع کول ، پرطبیعی قوتونو برلاسی کیدل او دشیانو جوړول دنورو انسانی ارځښتونو (دانسانی عنصر پر مخ وړل او ارتقا اوله حیوانی عالمه یي پورته وړل) لپاره له یوه رمز اواشاری پرته نور څه ندی یعنی دفکر او احساس له ارخه یي په انسانی پانګو کی یوڅه ورزیات کړی دی .

او همدا ددوو تمدنو نو او فلسفو ترمینځ دبرابری یا ارتقا یواځینی اساسی ارځښت دی اولدی سربیره دنورو تمدنو نو لپاره اغیزمنه پانګه او میراث هم پاتی کیدای شی . دهغو تمدنونو چی وسائیل نابود او له مینځه تللی نو دوی هم زوال شوی او یا دزړو وسائیلو او آلاتو ځای نو یووسائیلو نیولی او مونږ دځمکی په لرو بریاندي ددغسی تحولاتو (دیو تمدن زوال اودبل مینځ ته راتګ) شاهدان یو .

ددی واقعیتونو له مطالعی نه څرګند یږی چی امریکا دنورو ملتونو په پرتله دکار او تولید په باب ډیره مخکی تللی اودامریکائیانو ټول نبوغ په کار اوتولید کی انځور شویدی او دانساني ژوند دسطحی په لوړو لو کی تردی حده پرمخ تللی چی دبشر ذهن یي نشی تصور کولی .

خوافسوس دی چی انسان په دغسی تمدن کی دیوی « آلی » حیثیت غوره کړی .

هر پلټونکی چه دامریکا په هکله څیړنی کوی نودامریکائیانو پوهی ، کار اوترقی ته به هك پك شی خودوی دشعور ، سلوك اواخلاقیاتو نه سربیره حتی دانسانیت لومړنی پړاونه یي هم ندی طی کړی او پدی باب له بدو یانو نه هم لاډیر بدویان دی .

له ژوری کتنی داسی جوتیږی دامریکا تمدن چي له اخلاقیاتو او شعور نه خلاص دی

دزوال او نیستی په لوری به درومي .
انسان په امریکا کی دتجربی علومو دپیدایښت سره غبرگ په ژوند پیل وکړ ځکه هتله ژوند کول پرطبیعت او طبیعی قواوو باندی دبرلاسی له لاری ممکن دی نو ځکه یوازی تجربی یا تطبیقي علوم دی هدف ته انسان رسولای شی نودهمدی امله هلته انسان په علم ایمان لری او دغسی علم امریکا یي انسان دژوندانه په ډگر کی په تنظیم اوتولید برلاسی کړیدي .
ددومره ترقی او پرمختگ سره سره بیا هم امریکا یي انسان لادرغاوني او جوړوني په حال کی دی او دهغه هیواد ډیرو ځنگلونو ته لاچاقدم ندی اخستی او نه یي ټول کانونه چا را برسیره اوراایستلی دی .

دړومبنیو امریکائیانو روحی حالت:

دانسانانو کومی لومړنی ډلی چی امریکا ته تللی نو ضروروی ده چی دهغوی ټولنیز فکری اوروحی حالات باید په پام کي ونیسو.
پدی لومړنیو ډلو کی دانگلستان دامپراطوری مجرمان اوبدماشان هم شامل وه چی دهغوی له انساني ځواکونو یي دامریکا دتولید او رغاونی لپاره استفاده کوله .
دی ډلو هڅه کوله چی دسنتی اورواجی ژوند له قیده ځان خلاص کړی (چی طبیعی ده پخوانی رواجی ژوندیي نادودی لرلی)
اوپدی لټه کی وو په هره وسیله چی وی ځان شتمن او پانگوال کړی ذاتاً علم په تیره بیا تجربی علوم دانسانی ارځښتونو ، نفس اوشعور سره څه اړیکی نلری نوځکه په امریکا کی چی انسان (دهغه ټولنیز فکري اوروحی حالت په پام کی نیولو سره) دتجربی علومود پیدایښت سره سم په ژوند پیل وکړ یوازی یي په طبیعی قواو باندی برلاسی کړ اودانسانی ارځښتونو ، شعور او روحانی عالم سره همداسی پردی پاتی شو .
لومړنیو ډلوچی خپل ټاټوبی پریښود اودزیاتو کړاوونو ، سختو لارو ، غرونو او رغونو له طی کولو ، دوحشی حیواناتو او دځنگلونو له مارانو له خطر نه وروسته یي په امریکا کی ژوند پیل کړنو ددی قصوله اوریدلو سړی بوړنیږی خوبیا هم دلته سوال پیدا کیږی چی ولی دی پیښنو امریکا ئیان دطبیعت په عظمت اوماوراء الطبیعت باندی ایمان راوړلوته لیوال نکړل خو چی له مادی نړی اومادی علومو آخوا نړی ته یي لاره خلاصه شوی وای .
امریکا لدی سره سره چی په علم او عمل کی ډیره مخکی تللی اومنظم اداری تشکیلات لری



دزندان په پنجرو کی دشهید سید قطب رحمة الله وروستی عکس

خودژوند او انساني اساساتو په باب هماغسی بدوی نظریات لری او څوك چی له لری داټولنه څیری نودداسی پرمختللی ژوند اوبدوی نظریاتو له معجونه چی څه جوړ شوی نوهغه هیواد ورته غیرمعمولی او « غریب الاطور» معلومیږی . امریکائیان دسترتمدن اوپاخه صنعت په لرلو سره سره دومره بدوی نظره دی چی سړی ته هغه دوران وریه یاد وی چی په غارونو او ځنگلونو کی یي ژوند کاوه.

په ادمان اوورزشي لوبو کی دامریکائیانو بدویت :

امریکائیان دبدن دغړو په ښکلا څرگندولو کی بدویان دی اودده په مقابل کي دفردي ، کورنی اوټولنیز ژوند په ډگر کی داخلاقی ا و انساني فضائیلو څه پروانلری .
دفوتبال لوبی ته ناست امریکائی نندارچیان دفوتبال دلوبغاړو غونڈی قهرجن او غصه ناك وی . په امریکا کی دفوتبال په لوبو کی ، پښه (Foot) څه رول نلری ، هرلوبغاړی هڅه کوی چی توپ ترلاسه کړی او « شوټ » یي کړی او په مقابل کی هغه بل لوبغاړی په هره ممکنه وسیله چی وی دهغه مخنیوی کوي چی پدی توگ په خپته کی وهل ، دلاس او مروند ماتول په قهراو غوصه یوله بله سره مخامخیدل ددوی عادت گرځیدلی . همدارنگه دسوك او آزاد ي غیږی او پهلوانی له کتنی چی په نندارچیانو کی کوم حیوانی جوش اوخروش پیدا کیږی داهم باید له پامه ونباسو.
ځکه هغوی دادمان اصولو ته نه گوری بلکه
له لوبغارو چی وینه توئیږی اویا یي کوم غړی ماتیږی اویا غوږ کهونکي غږونه پورته کیږی نونندارچیان یوازی اویوازی همدی ته متوجه وی اوهر پلوی خپل ټیم په لاندی وینا ووسره تشویقوی :
« سربي ورمات کړه ، متی او لاسونه یي ټوکری ټوکری کړه »
نوتاسی ووینی چی دوی په ادمان اولوبو کی څومره له وحشت بربریت اوبدویته گاراخلی اویوازی ورته دخپل بدن دغړو ښکلا ښه ښکاریږی اونور اخلاقی فضایل ترپښو لاندی کوی .
امریکائیان نورو ملتونو ته دهمدغسی آخ ووړب ، قهراوغصی په سترگو وینی اوتل هڅه کوی چی ملتونه پخپلو کی سره اخته کړی اوددوی جیبونه ډك شی نو مونږ اوس وایو چی ولی په "لرو" هیواد ونو کی دی خبری رواج پیداکړی چی وایی : « دامریکا ملت دسولي اوآرامی پلوی دی » په داسی حال کی چی دوی دنړی په هره برخه کی شخړی اولانجی پیدا کوي اودملتونو ترمنځ مذهبی ، پوله ایز اونورو اختلافاتو ته لمن وهی .

جنگ دامریکائیانو په خټه کی اخکل شوی :

په امریکا کی د ژوند دپیل کیدلو له تاریخه څرگندیږی کوم وخت چی امریکا ته له نوروځایونو لومړنی ډلي راغلی نو دوی پخپلومنځو نوکی دلازیاتی شتمنی اوځمکو ترلاسه کولو لپاره په رقابت ، لانجو اوجگړی



په دی عکس کی شهید سید قطب رحمة الله سره دقاهره دزندان څارونکی گرځی

پیل وکړاوبیا دوی په یولاس دهغه ځای داصلی او سیدونکو (سورپوټکو) سره په جگړی لاس پوری کړ چی لاتراوسه هم دوام لری . بیاد « انگلو سکسونی » نژاد د « لاتینی » نژاد سره په جگړی پیل وکړ اوهغوی یې له منځنی امریکا نه وایستل اوبیا وروسته کوم کسان چی په امریکا کی میشته شول د « جورج واشنگتن » ترمشری لاندی یې دخپل مور « انگلستان » په مقابل کی راپاڅیدل اوآزادي یې تری واخیسته .

نولدی پورته څیړنی جوتیږی چی دامریکائیانو په خټه کي جگړی ، شخړی اولانجې اخکل شوی اوطبیعی عادت یې گرځیدلی دی .

دمریانو دآزادی دجنگ حقیقی انگیزه :

له افریقا به مریان راوستل کیدل چی دهغوی له انسانی قوتونو د امریکا په آبادی کی کاراخستل شی خو په شمالی امریکا کی دسړی هوا له امله مریانو دلته مقاومت ونشوای کړای او دجنوبی امریکا په لور یې مخه وکړه چی طبعاً په جنوبی امریکا کی په ارزانه بیه مریان پیرودل کیدل اودکرنی په چارو کی به اخته وو چی ددی کار په نتیجه کی دجنوبی امریکا اقتصاد ترشمالی امریکا مخی ته تله او پدی توگه شمالی امریکا دمریانو له استخدامه بې برخی شوله نوځکه شمالی امریکا د « ابرهام لنکولن » په مشری پرجنوبی امریکا یرغل وکړ او پریرغل یې د « مریانو دآزادی جگړی » نوم کیښودپداسی حال کی چی اصلی انگیزه یې اقتصاد وه او بس .

بیا امریکا په لومړی اودویم نړیوالو جگړ وکی برخه واخسته اودکوریا جگړی ته یې هم راودانگل او په دوو برخو یې وویشله اوددریمی نړیوالی جگړی احتمال هم شته .

«یادونه :له پامه یې ونباسو چی دفارس خلیج داوسنی لانجی اصلی طراحان هم امریکائیان دی - ژباړونکی - »

نو داخبره چورمخی ناسمه ده چی ځینی وایې چی امریکا په نړی کی سوله اومنیت غواړی داځکه چی دامریکا دمنځ ته راتگ سره غبرگ جگړه پیدا شوی اوامریکا ئیان جگړی ماران دی او جنگ یې طبیعی خاصیت گرځیدلی دي.

مرگ دامریکا ئیانو له نظره :

امریکایټانوته قوت اوځواکمنی « مقدس » څیز دی ، ضعف اوبیوزلی نه بښوونکی گناه اوجنایت گڼی اودوی سره هیڅ ډول مرسته اومهربانی نه کوی . دامریکائیانو دوجدان له نظره اخلاقی فضیلتونه یو لړخرافات دی او قطعاً دهغوی له مزاج سره برابر ندی . امریکائی وجدان وائی :

که غښتلي او ځواکمن اوسی نوهرڅیز ستا په واك اواختیار کی دی او که ضعیف اوبې وزلی اوسی نوهیڅ مبدا ء اوقانون ستا لاسنیوی نه کوی اوچیری هم دژوند حق نلری اوڅوك چی مری نو ددوی له نظره دمرگ په گناه اخته شوی او په هیڅ احترام اواهتمام ورته قایل ندی ځکه چی هغه مړشوی .

په امریکا کی مړی ته دسپکاوی په هکله درته دیودوست دسترگو لیدلی حال شرح کوم:

په واشنگتن کی دمصر دتحصیلی بورسونو مدیر دخپلی ښځی سره یوی میلمستیا ته بلل شوی وه خو دمحفل له پیل نه مخکی یې ښحه ناروغه شوه نو بلونکی یې تیلفونی خبرکړ چي ښځه مي ناروغه ده اوهلته له درتللو ښښنه غواړم . بلونکي ورته وویل : داخه سخته خبره نده کولای شی چی ځانته راشي اوډیرښه فرصت پدی کی دی چی زمونږ له میلمنونه دیوی ښځی میړه څو شیبې مخکي وفات شو اوهغه ښځه پدی میلمستیا کی یوزای ده نوستاسی په راتگ به دښځی نیمکرغی اوښی طالع وی چی ورته ملگری پیدا شی (!!)

یودوست مي راته ویل : دماتم په یوه غونډه کی مي گډون درلود اودیوی کورنی مشروفات شوی وه او دامریکائیانودعادت له مخی یې تنه ورته موم کړی وه اوپه شیشه یې تابوت کی یې ایښی وه ، دمړی دوستان لیکه دهغه مخی ته تیریدل چی دوروستی ځل لپاره ورسره وداع وکړی . نولدی وروسته بیا داستقبالیه په خونه کی راغلی کسان راټول شو چی دمړی ښځه اونوره کورنی هم پکی وه بې له څنده ټولو دمری پس په بدو خبرو ویلو پیل وکړ اوهریو په قهقه خندا او لوړ آواز خپلو خبروته دوام ورکړ پداسی حال کی چی دمری کورنی خولاخه چی هلته حتی مړی هم هغه بله کوټه کی ایښی وه .

داسي نوری په زرگونو قصی شته اویوزای دادوه دنمونې په توگه کفایت کوی . نوتاسی خپله قضاوت وکړی چی دامریکائیانو له نظره مرگ څومره ناوړه دی اوپه کومه اندازه مړی ته په بې احترامی قایل دی .

په مصرکی دالوتونکوویر :

مونږ په کورکی جرگان ساتلی وو اویوه ورځ مویو چورگوړی دنورو چورگړو او چرگانو په



شهید سید قطب
دوخت دمنحوس رژیم (ناصر واکمنی) دپوځی محکمی نه دوتلو په حال کی

مخکی حلال کړ ، چور گوړی پړه تکی وهلی او ښکته پوره کیده اونور چرگان اوچور گوړی تری راټول شوی ، نو لدی پیښی وروسته دازمونږ دکورنی لپاره عبرت وگرځید چی بیا به دنورو چرگانو په مخ کی چورگوړی نه حلالی .

پداسی حال چی په متمدنه (!) امریکا کی مړی خو لاځه چی ارځښت نلری او احترام یي نکوي بلکه ملنډی پری هم وهی .

کارغان هم پرخپل مړی ژاړی :

کله چی له کارغانو یو مړشی نور پری راټول او او کاغ کاغ چیغی وهی بیا مړی رااخلی اوهواته یي پورته کوی .

نو لدی ځایه تاسی ته څرگنده شوه چی دالوتونکو په نړی کی مرگ څومره ارځښت لری خو په پرمختللی امریکا کی مرگ اومړی ته دسپکاوی په سترگه گوری دادی تمدن ارتقا او پر مختگ (!!!)

امریکائی ژوند په مادی تعاملاتو ولاړدی :

« مرگ » ته په مقدسه سترگه کتل دانسان له فطرته راولاړشوی خوداچی امریکائیان ورته په کوم اهمیت اوارځښت قایل ندی نولدیی سربیره چی دوی بدوی نظره دی بلکه دامریکا ئیانو خپل منځی اړیکی پرمادی راکړی ورکړی اوتعاملاتو بنا شوی ، معنویات عاطفه او ضمیراصلاً دهغوی په ژوند کی کومه معنی نلری اودوی هرشی چی دپخوانی نړی دخلکو له نظره مقدسات گڼل کیږي بلکل یی ردوي او حتی پری ملنډی وهی .

دامرکائیانو دینی احساس :

په امریکا کی یوکوچنی ښارته لاړم چي لس زره تنه اوسیدون نکی یي لرل خو له شلو نه زیاتی کلیسا وی می پکی وشمیرلی خودیکشنبي په شبه اوورځ به ورکی ډیرو کموخلکو په مراسمو کی گډون کاوه .

دمسیحیت په نړی کی کلیسا دعبادت ځای دی خو په امریکا کی کلیسا هم دنورو ځایونو غوندی له عبادت پرته بل هرڅیز لپاره استخدام شوی . سړی دتفریح اوعیاشی ځای (فن = Fun) له کلیسانه نشی بیلولای اوکلیساته ټول دساعت تیری، دوستانو لیدلو شهوت رانی اومیلوچړ چولپاره راځی .

یوازی عادی امریکائیان نه بلکه دکلیسا متولیان هم دکلیسا په باب دغسی احساس لري .

په اکثر وکلیسا وکی داسي کلپونه دی چی نراوښځی پکی کارکوی اودهری کلیسا متولیان په دی هڅه کی دی چی گڼ شمیر خلك یي کلیسا ووینی په تیره بیا هغه کلیساوی چی په خپلو کی مذهبی رقابت لری نو دخلکو دپام اړونی لپاره پردیوالو نو ډول ډول اعلانونه ځړوی اوتجارتخانی دنندارتونونو جوړولو ته رابولی اوددی لپاره ښکلی نجونی چی په نڅا اوسندرویلو کی ځانگری مهارت لری استخداموی نو کلیسا چي دروح اوزړه دپاکوالی ځای او دمسیحیت په طریقه دعبادت ځای دی په امریکا کی دعیاشی اوساعت تیري لپاره جوړیږی نولدی ځایه څرگندیږی چی امریکائیان چورمخی له دینی احساسه لیری دي .

دامریکائیانو جنسی ژوند :

بشریت دژوند په اوږدوکی دجنسی امورو دساتنی اوکنترول لپاره یولړ اخلاقی ضوابطوته غاره ایښی . خو په امریکا کی دښځی ، میړه او کورني ترمینځه جنسی ژوند په مطلق ډول آزاد دی او دهیڅ اخلاقی قواعدو ، اجتماعی آدابو او کورنی اړیکونه متاثرندی . نراوښځی په لوڅ اوبربنډ ډول یوله بله جنسی استفاده کوی حتی دمور ، پلار خور، لور اوورور مسله ورته اهیمت نلری . هلته جنسی اړیکی دځنگل په څیرله هرقیده آزادي دی اوځینو ددی بي قیده او شرطه جنسی آزادی لپاره فلسفه هم راوښکلی اوداسی وائی :

« جنسی مسله یوه اخلاقی مسٔله نده بلکه یوازی بیولوژیکی اړخ لری »

نوکله چی امریکائیان لدی اړخه مسله ترغور لاندی نیسی نو دامریکا په فرهنگ کی رذیلیت ، فضیلیت خیر اوشربی معنی الفاظ دی .

نولدی ځایه معلومیږی چی امریکائیانو دتمدن په نامه څومره د انسان حیثیت ته ضربه ورکړی اودانسان سترمقام یي له حیوان هم راښکته کړی دی نو آیا تاسی اوس دی یقین ته نشي رسیدلای چی دا تمدن به دزوال اونیستی په لور روان وی .

امریکائیان له انسانیته خلاص دی :

ځینی امریکائیان داسی وائی مونږ چی جنسي اړیکی چورمخی آزادی کړي نو دامو په حقیقت کی له ریا کاری نه ځان آزاد کړی نو دا باید ورته ووایو چی له ریا کاري ځان آزادول اودانسانیت له اساسی اصولو آزادول یوله بله توپیر لری بشریت تل په دی هڅه کی وه او دی چی جنسی غریزه یي دیو معیارله مخی اشباع شی داسی نه چی دځنگل دقانون په څیر دشهوت بنده وگرځی . او دا چی انسان جنسی غریزه په ښکاره نه بلکه په پټ ډول دیو معیار له مخی اشباع کوی نو دا دانسان له فطرت ، طبیعت اوخټی راولاړه شوی ده .

سید قطب از ولادت تا شهادت

فیض آبادی

درسال ۱۹۰۶م . دردهکده « موشا » از دهکده های ولایت « أسیوط » مصر درخانواده قطب فرزند ابراهیم نوزاد ارجمند وفرشته خصالی تولد یافت که اسمش را « سید » گذاشتند . پدرسید از نگاه ثروت مادی مرد متوسط الحالی بود مادرش هم بسان پدرش یك زن دین دوست وآروز یشان اینکه اولین ثمره ازدواجشان کتاب خدارا حفظ کند که سید هم قبل ازینکه پا به سن ده سالگی بگذارد قرآن کریم را حفظ میکند . طوری که سید قطب دراثر جاودانه اش « التصویر الفنی فی القرآن » (نمایش هنری درقرآن) که آنرا به مادرش اهدا کرده است از این علاقه مادرش چنین حکایت میکند که : « مادر ! این کتاب را به تو تقدیم میکنم تو که از قاریان قرآن درطول ماه مبارك رمضان تلاوت قرآن را مي شنیدی ومن میخواستم بسان کودکان دیگر در بازی های طفلانه مشغول باشم ولی یك اشاره سراپا تصمیم یا سرگوشی قاطع تو مرا بخود متوجه میساخت و من لب فرو میبستم وهمراي تو به تلاوت قرآن گوش فرامیدادم وروانم از موسقی گیرا آن حظ میبرد اگر چه درآنزمان معنیاش را نمی فهمیدم ...

...واز اولین آرزوهایت این بود که خداوند لطف کند ومن حافظ قرآن شوم وهمچنان خداوند برایم صدای گیرا یوزیبای عنایت فرماید که آنرا هر لحظه برایت تلاوت کنم ... امروز نیمی از آروزهایت برآورده شده است اما پسرت از زیبائی تلاوت بهره ای ندارد .... »

سید قطب از همان دوران کودکی به مطالعه کتاب علاقه وافری داشت که در کتابش « طفل من القریة » آنرا چنین بیان میکند .

« این دوست ما (اشاره به خودش) درمیان تحصیل کرده های قریه به کتابدوستی وخواندن ومطالعه مشهور بود از همینرو درنظر آنها صاحب قدر ومنزلتی بود وهم از آینده شگوفانش پیشگوئی میکردند ، چه او با وجود خرد سالی اش کتابخانه بزرگی دارد که یك صندوق را پر میسازد . »

سید قطب با عشق وعلاقه مدرسه ابتدائی را درقریه اش میخواند سپس به قاهره مي رود تا در «دارالعلوم » که امام حسن البنا نیز درآن تربیتگاه درس خوانده وازآن فارغ شده ، شامل گردد این ایام که مصادف به ایام مبارزه مصر یان دربرابر انگلیس به رهبری شاگردان سید جمال الدین افغانی ومحمد عبده یعنی سعد زغلول ودیگران است سبب مي شود تا شمول سید قطــــب چند ســـال در « دارالعلوم » به تعویق بیفتد ، سید قطب درحالیکه به انتظار شمول به دارالعلوم درقاهره به سر مي برد پدرش قطب ابراهیم وفات میکند ومادرش با پسر دیگرش محمد و دخترانش آمنه وحمیده به قاهره مي آیند بعد ازیك انتظار سید قطب شامل دارالعلوم میشود واستعداد علمی وادبی اش درآن مي درخشد . سید قطب دردورانی که محصل دارالعلوم است دریکی از کنفرانسهای دارالعلوم مقاله مفصلی مینویسد که بعداً به شکل کتاب تحت عنون « رسالت شاعر درزندگی » به چاپ میرسد وداکتر « محمد مهدی علام » یکی از آموز گاران دارالعلوم راجع به این دانشجوی با استدعدا خود در مقدمه آن کتاب مي نویسد :

« من سید قطب را از جمله افتخارات دارالعلوم مي شمارم . «سید قطب درسال ۱۹۲۷م. از دارالعلوم فارغ میشود وبا تعداد ي از روز نامه ها همکاری قلمی اش را آغاز مي کند ودر روز نامه مشهور مصری الاهرام مقالات ادبی مي نویسد و شعر میگوید ، سید قطب همچنان درمربوطات وزارت تعلیم وتربیه (آموزش وپرورش) به صفت معلم ایفای وظیفه میکند از همینرو دراوایل سال ۱۹٤۸ م با استفاده از یك بورس تحصیلی وزارت تعلیم وتربیه امریکا میرود وتا اواخر سال ۱۹۵۰ درامریکا اقامت میکند .

کسانی برای سید قطب بورس تحصیلی دادند گمان میکردند که شاید سید قطب در اثر اختلاط با فرهنگ امریکائی وغربی تغییر فکر دهد وفرهنگ غربی را به جامعه مصر ارمغان آورد اما ارمغان او از امریکا کتاب گرانبهای « امریکائی که من دیدم » بود کتابی که متأسفانه به چاپ نرسید ودر دسترس دلدادگان آثارسید

قطب قرار نگرفت .
سید قطب که از امریکا برگشت نخستین فریاد ش این بود که پروگرامهای تربیتی امریکائی به درد مانمی خورد ویا عنعنات شاملی وافکار اسلامی ما درتضاد است .
سید قطب بعداز برگشتن از امریکا چهره واقعی امریکائیان رابه همه برملا کرد وآنانرا «تاجران فاجر وبي تقوا» نامید آنانرا جنگ باره های معرفی کرد که شهوت جنگ دارند ، ودر مسایل هنری حتی خوردونوش ولباس پوشی سلیقه بدوی گری دارند .
سید قطب قبل ازرفتن به امریکا وحتی دردوران اقامتش درامریکا عضو جماعت اخوان المسلمین نبود که به این حقیقت نزدیکترین دوستان وشاگران سید قطب اشاره کرده اند
استاد یوسف العظم که درانتخابات پارلمانی اخیر اردن پیروز شد ودر ورقه های تبلیغاتی اش نوشته بودند که :
« انتخبوا تلمیذ سید قطب » شاگرد سید قطب را انتخاب کنید ، او درکتابی که راجع به سید قطب تألیف کرده نوشته است که سید قطب بعد از برگشتن از امریکا درسال ۱۹۵۱م. رسماً به جماعت اخوان المسلمین پیوست .
اما این حرف به این معنی نیست که سید قطب قبلاً با جماعت اخوان المسلمین آشنائی نداشت بلکه اهدای کتاب او عدالت اجتماعی در اسلام ، که درسال ۱۹۴۷م. به چاپ رسید ازین خوشبینی به اخوان المسلمین خبرمیدهد ، واین دورانی است که جوانان اخوان آماده جهاد در فلسطین اند در اهدای این کتاب آمده است :
«به جوانانی که درعالم خیال چشم براه آمد نشان بودم .. اما در واقع زندگی آنان را یافتم که بپا شده اند ودر راه خدا با مال وجان جهاد میکنند واز اعماق دل با ور دارند که عزت از آن خدا وفرستاده او ومؤمنان است . به آن جوانانی که درخیالم



شهید سید قطب بعد از دفاع چند ساعته از مبارزات برحقش در بیداد گاه ناصر درحال نوشیدن یك گیلاس آب

آرزو وخواب بودند ، اما اوشان اینك حقیقت بزرگتر از خیال وواقعیت بزرگتر از آروز ها اند
به آن جوانانی که از پرده غیب چنانکه زندگی از پرده عدم وروشنائی از میان تاریکی بیرون مي جهد بیرون جهد یدند به آن جوانانی که بنام خدا ، درراه خدا وبه یاری خدا جهاد مي کنند ، این کتاب رااهدا میکنیم .. »
ازهمینرو این اهدا دوباراز کتاب عدالت اجتماعی دراسلام حذف شد بار اول دردوران فاروق درزمان نخست وزیر ی ابراهیم عبدالهادي ، در دورانی که اخوانی ها بعد از باز گشت از جهاد درفلسطین به زندان ها افگنده شدند ویکبار دیگر در سال ۱۹۵۴ م توسط رژیم کودتا(ناصر ویارانش)
دراینجا که یادی از کتاب عدالت اجتماعی دراسلام صورت گرفت چه بهتر که یادی از آثار سید قطب نمائیم : سید قطب یك نویسنده بزرگ یك داستان نویس ورزیده یك ادیب و شاعر توانا ویك اسلام شناس سترگ بود ودر بخشهای مختلف ادبیات ، نقد ، اسلام شناسی وقرآن شناسی از خود آثار همیشه پایایي بجا گذاشته است که اینك طور مختصر از آن یاد آوری مي نمائیم :
۱- فی ظلال القرآن
۲- معالم فی الطریق
۳- الاسلام ومشکلات الحضارة
٤- خصایص التصور الاسلامی
٥- هذا الدین
٦- العدالة اال جماعیة فی الاسلام
۷- معرکة الاسلام والزاسمالیة
۸- السلام العالمی والاسلام
۹- نحو مجتمع اسلامی
۱۰- المستقیل لهذا الدین
۱۱- مهمة الشاعر فی الحیاقة
۱۲- النقدالأدبی اصوله ومناهجه
۱۳- . کتب وشخصیات
١٤- نقد مستقبل الثقافتغي مصر
١٥- طفل من القریة (داستان)
١٦- اشواك (داستان)
۱۷- المدینة المسحوره (داستان)
۱۸- الأطیاف الاربعة (به اشتراك برادر ودوخواهرش)
۱۹- قصص الأنبیاء (همراه با جودة السحار)
۲۰- قافلة الرقیق (دیوان شعر)
۲۱- حلم الفجر (دیوان شعر)
۲۲- الشاطی المجهول (دیوان شعر)
۲۳- امریکا التی رأیت (قبل از چاپ مفقود شده است)
٢٤- فی التاریخ فکرة ومنهاج
٢٥- لما ذ اعدمونی (آخرین دفاعیه سید قطب)

۲۶- افراح الروح (نامه سـید قطب به خواهرش آمنه قطب)
۲۷- مقومات التصور الاسلامی
۲۸- دراسات اسلامیة
۲۹- التصویر الغنی فی القرآن
۳۰- مشاهد القیامة فی القرآن

گفتیم که سید قطب درسال ۱۹۵۱ م رسماً به جماعت اخوان المسلمین پیوست کاردانی وفهم عالی او از اسلام ومبارزه اسلامی سبب شد که بعد از آزادی اعضای اخوان المسلمین اززندان های فاروق درسال ۱۹۵۲ م استاد سید قطب به صفت عضو دفتر ارشاد جماعت اخوان المسلمین انتخاب گردد .

سید قطب درسال ۱۹۵٤ سردبیر جریده « الإخوان المسلمون » تعیین شد اما بعد از نشر چند شماره آن جریده تعطیل وسردبیر آن زندانی شد . درسال ۱۹۵۵ م درحالیکه سیط قطب در بستر بیماری به سرمیبرد دادگاه به اصطلاح خلق سید عزیز را به پانزده سال حبس با اشغال شاقه محکوم کرد ابرمرد بزرگی را که مقارن باین حکم دادگاه اسمش در فاکولته شرعیات پوهنتون دمشق درجمله اسمای دانشمندان واسلامشناسان قرن بیست ثبت شد .

درسال ۱۹٦٤م. عبدالسلام عارف رئیس جمهور عراق که سید قطب از راه نوشته هایش شناخته بود به جمال ناصرواسطه شد وبنابه این درخواست رئیس جمهور عراق سید رهاگردید اما چندی بعد به اتهام آمادگي جهت سرنگونی رژیم بایك انقلاب مسلحانه باردیگرزندانی شد ودر مورد او و عده اي از همفکرانش بیدادگاه ناصر خواستار اعدام گردید ، سرانجام این عالم بزرگ ودانشمند سترگ ومبارز استعمار ستیز در ۲۹ اگست سال ۱۹٦٦ م به جرم مسلمان بودن ومسلمان زیستن واسلام خواهی مظلومانه به دار آویخته شد .

انالله وانا الیه راجعون



سیماي نورانی سید قطب درحالات مختلف

سید قطب زنده است

نوشته : ف - فاضل

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبـت است برجــریده عــالم دوام ما

امروز که تقریباً یك ربع قرن از شهادت جانگداز سید قطب فرزند برومند اسلام ومبارزه اسلامی سپری میشود اما یاد اوومبارزات وقهرمانی های او در برابر طواغیت زمان همچنان زنده است وزنده خواهد بود .

روز گاری بود که داشتن آثار سید قطب و مطالعه آن جرم نابخشودنی درمصر زادگاه شهید عزیز تلقی میشد اما اینك آثار او قاره ها را درهم می نوردد و هرجائیکه مبارزات اسلامی درحال تولد است ، آثار سید قطب حیثیت چراغی برفرا راه مبارزه ومبارزان را دارد ، طاغوتان مصر گمان میکردند که با اعدام سید قطب میتوان ، یاد اورا از خاطره ها زدود وافکارش را تا ابد در نهاد ها خفه کرد امااینك یاد او هرروز زنده تر میشود ورهروان راه او آگاه تر وهوشیار تر .

سید قطب بخاطر اسلام مبارزه کرد وبرای رسانیدن پیام اسلام به بشریت گم کرده راه قلم بر داشت وبه مسلمانان نوید داد که آینده در قلمرو اسلام است اما او که فعلاً درمیان مبارزان حضور جسمي ندارد ، افکارش ، یادش وراهی که با خون سرخش آنرا نشانه گذاری کرده است ، زنده است ، زیرا سید قطب مربوط به امت وآئینی است در آن امت و آئین انسانها تقدیس نمی شوند بلکه تقدیر مي گردند وسید قطب بعد از شهادت ،از سید قطب قبل از شهادت بیشتر تقدیر مي شود سید قطب مربوط آئيني است که درآن آئین برعمل تاکید صورت مي گیرد وکتاب مقدس این آئین مي فرماید :

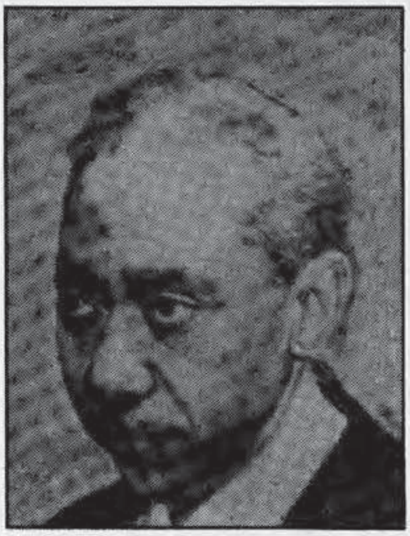
« **اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون** » حالا که سید قطب درمیان مبارزان مسلمان حضور ندارد اما عملش قدوه وسرمشق ماست ، مقاومت واستواری اش درراه حق وپایداری اش دربرابر باطل مشعل همیشه فروزانی است که راه مبارزان مسلمان درسراسر گستره خاکي را روشن مي کند .

سید قطب مگر همان کسی نیست که وقتی از اوخواستند از طاغوت مصر بخشش بخواهد او جمله مشهوری فرمود که درحافظه روزگار تا کنون ثبت است ؟ او فرمود :

« اگرمن به حق زندانی شده ام ،حکم حق را مي پذیرم واگر به باطل زندانی شده ام من بالاتر از آنم که از باطل معذرت بخواهم . »

آری ! سید قطب زنده است بخاطري که حرفها وافکار اوزنده اند او بود که مي گفت :

« هرحرفی دردلها جای نمی گیرد تا آنها را حرکت دهد وبه پیش راند تنها حرفهائی همیشه پایا اند که از آنها خون مي چکد .. هرحرفی که در دهن ها تولد یابد وزبان ها آنرا برون افگند اما با سرچشمه وحی الهی پیوند نداشته باشد ، آن حرف مرده زاده شده است وهمچو حرفی نمی تواند بشریت را یك گام به پیش حرکت دهد وهیچکس به آن وقعی نمی گذارد زیرا مرده تولد شده است ....



قلم بدستان مي توانند کارهای مهمی انجام دهند اما به یك شرط وآن اینکه در راه هدف شان بمیرند تا افکار شان زنده بماند وافکار شان را با خون خود آبیاري کنند . وآنچه را بگویند که باور دارند حق است وجان خودرا فدای کلمه حق سازند .

افکار وحرفهای ما کالبد های بیجانی است اما زمانی که درراه آن بمیریم وبا خون خودآنراتغذیه کنیم درآن وقت زنده شده ومیان زنده جانها زندگی خواهد کرد »

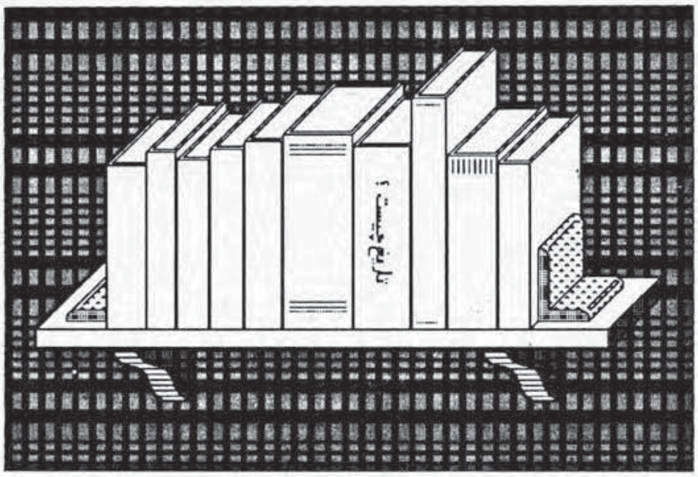
سید قطب نیز بزرگمردی از همین تبار است که جان خودرا فدای هدف کرد وبخاطر زنده ماندن حرفها و افکارش سرش راسخاوتمندانه به حلقه دار پیشکش نمود از همینرو سید قطب تا کنون زنده است زیرا او شهید است وشهید نمی میرد .

« ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون »
صدق الله مولانا الکریم

تاریخ چیست ؟

هرکه نا مخت از گذشت روزگار
هیچ نامـــــوزد زهیچ آموزگار

(رودکی)



بقلم : عبدالحفیظ « منصور »

« بندتو کروچه » متفکرایتالوی گوید : « سالیان درازی تاریخ درزمره حقیرترین اشکال معرفت بشمارمیرفت وفلسفه درجمله عالیترین اشکال معرفت - اما رویهمرفته نه تنها تاریخ برفلسفه سبقت گرفت بلکه دارد آنرا نابود می کند . »(۱)

درابتداء تاریخ شامل تحریر وتدوین وقایع تاریخی میشد . که برای نخستین بار « هردوت » مورخ یونانی درین باره کتابی نوشت که درحال حاضربه « پدرتاریخ » موسوم است .

نگارش تاریخ بصورت نقل وقایع تاریخی علی الرغم آنکه خوارترین معرفت بشمار میرفت ،چند قرن طول کشید ، تا اینکه « ابن خلدون » دانشمند بزرگ جهان اسلام دگر گونی عمیقی درآن باره بوجود آورد . وی برای تاریخ یك سلسله ضوابط وقوانینی وضع نمود ، شعبه جدیدی بنام « فلسفه تاریخ » را کشف کرد ودر تاریخنگاری « عقل » رادرپهلوی « نقل » بکار گرفت که ،درنتیجه تاریخ بحیث یکی از علوم مثبت ومعتبر بشری عرض اندام کرد .

گام دیگری درجهت رشد وار تقای علم تاریخ درقرن اخیراز جانب « ارنولد توین بی » مورخ شهیر انگلیس برداشته شد . نامبرده تئوری جدیدی دررابطه پیش نمود که براساس آن مورخین بجای نگارش تاریخ اقوام وملل ، تمدن های بشری را مورد مطالعه وتحقیق خویش قرار دهند ، چه بنظروی فقط تمدن های بشری معیار های معقول ومناسبی برای مطالعه تاریخ اند (۲) وبرپایه همین فکر بود که درغرب تاریخ تمدن نویسی آغاز یافت که تا کنون ده ها جلد تاریخ درین باب به طبع رسیده است .

گرچه مانند سایر علوم درتاریخ نیز موفقیت های چشمگیری نصیب انسان شده است وبسیاری از اسرار و رموز پنهان تاریخی برملا گردیده است . اما تا هنوز میان فیلسوفان ومحققین این رشته درمورد اینکه آیا تاریخ علم است یا خیر ؟ اختلاف نظر ودودستگی وجود دارد .

شاید عمر سوال فوق به چیزی کمتر از«تا ریخنگاری» برسد . زیرا از نظریات فلاسفه یونان قدیم وبالاخص ارسطو که تاریخ را جز ادبیات دانسته وفرو تر از شعر (۳) بوضاحت برمیآید که این سوال قرون متمادیست که ذهن بشررا بخود معطوف داشته است . لاکن با پیشرفت علوم طبیعی که منجر به تمدن مادی حیرت آور غرب گردید ، سوال مذکور کسب قوت کرد .

بعباره دیگر ، قانونمندی علوم طبیعی این پرسش را بمیان آورد که آیا تاریخ هم صاحب قاعده وقانونی است ؟ وآیا بسان پیشبینی های دقیق درعلوم طبیعی میشود وقایع تاریخی را نیز پیشبینی نمود ؟

برخی از دانشمندان وقایع تاریخی را از روی تصادف واتفاقی میدانند که نمیشود از آن هیچ درس واندرزی گرفت . ایشان استدلال می ورزند که هریك از حوادث فقط یکبار به ظهور میرسند وچانسی برای تکرار مجدد آنها وجود ندارد . لذا حوادث مذکور مایه پند وعبرتی شده نمیتوانند .

دسته دومی که معتقدند وقایع تاریخی ازنظم وقانون ویژه ای برخوردارند . درمیان ایشان دانشمندان مسلمان بااستفاده از آیات قرانکریم پیشروی داشته اند .

« ابن خلدون » بحدی حوداث تاریخی را شبیه هم میداند که مینویسد : « شباهت آینده بگذشته از شباهت آب به آب نزدیکترست » (٤) اوبقدری وقایع تاریخی را پند آموز می انگارد که اثرارجمندش را« العبر » نام می نهد .

« بیهقی » مورخ برجسته دنیای اسلام علم تاریخ را به علم طب مثل میزند ومیگوید :

« همانطوریکه طبیبان از بیماریهای گذشتگان دستور کاربرای خویش میسازند ، اهل خبر نیز از حوادث گذشته سرمشق میگیرند ، تا از آنچه درعهد گذشته از آن احتراز کرده باشند ، احتراز کنند . »(٥)

جالب اینکه درسالیان اخیرپروفیسر جی - اچ - کار دانشمند انگلیسی کتابی بنام « تاریخ چیست ؟» برشته تحریر درآورده که درآن سعی بلیغ شده تا مولف نشان دهد که تاریخ علم است و اوصا فش همچون علوم طبیعی می باشد .

کتاب مذکوردر ایران بفارسی ودرافغانستان توسط پوهاند محمد حسن کاکړ تحت عنوان «تاریخ څه ته وائي؟» به پشتو ترجمه وطبع گردیده است .

پروفیسر «کار » سه خصیصه مشترك میان تاریخ وعلوم طبیعی را نشان داده است :

۱- علم به امور ابژکتیو (اموز عینی) می پردازد ، تاریخ نیز از وقایع عینی بحث مینماید وحتی درتاریخ معمولاً مطالعه امور عینی بابی نظری وبی غرضی توام میباشد .

۲- قوانین تاریخ مانند احکام علوم طبیعی دارای کلیت میباشد . پروفیسر جی اچ - کار میگوید ، آنچه مورخ از گرد آوری مسایل فرعی در نظردارد نتیجه گیری کلی آنست . وبر اساس کلیت تاریخ است که ما وقایع گذشته را مطالعه مینمائیم تادر روشنائی آن پیشبینی لازم را نسبت به وقایع آینده داشته باشیم . ۳- حوادث تاریخی مانند جریانات طبیعی از قواعد « علیت » برون نبوده ،بلکه یکی « علت » ودیگری « معلول » همدیگرند .

کسانی که وقایع تاریخی را تصادفی واز روی اتفاق می شمرند به شخصی می ماند که از انفجار بمبی انتظار لغت نامه قطوری را داشته باشد ویا شاگردان تنبلی اند که وقتی درامتحان ناکام مانند ، پای بخت وتصادف را بمیان میآرند ،نه تنبلی ونا لایقی خویش را .پاسکال حکیم فرانسوی مسـخره گی « تصادف » را از نظر علوم تجربی که به « حساب احتمالات » مشهور است به اثبات رسانیده است .

خلاصه « تاریخ » درپهلوی « طبیعت » و «انسان »یکی از عمده ترین زمینه مطالعه بشر است وازجهت اهمیتی که دارد مکرراً خداوند تعالی درآیات قرآنی مسلمانان را به مطالعه « قصص » پیشینیان ، سیاحت به اطراف واکناف جهان جهت درس گیری وعبرت آموزی از کارگذشتگان ارشاد فرموده است .

*

ماخذ ومنابع :

(۱) تاریخ درترازو — دکتر عبدالحسین زرین کوب — ص ۳۹
(۲) فلسفه نوین تاریخ — دکتر بهاوالدین پازارگاد — ص ۳۰
(۳) تاریخ درترازو — دکتر عبدالحسین زرین کوب — ص ۲۰
(٤) مقدمه ابن خلدون — ج ۱ — ص ١٤
(٥) تاریخ در ترازو — عبدالحسین زرین کوب — ص ۱۱
(٦) مبانی نظری تمدن غربی — دکتر رضا داوری
(۷) تاریخ څه ته وائي ؟ — پروفیسر جی - اچ - کار ترجمه : پوهاند کاکړ

تذکر : چون از صفحات متعدد دو اثر اخیر الذکر درین مقاله بطورخلاصه استفاده بعمل آمده لذا از ذکر صفحات شان صرف نظر گردید .

تفصیل اولین میز گرد فرماندهان جهادی :

رکود فعلی درجهاد یک امر تحمیلی است

میزگردی بروز پنج شنبه اول سنبله به ابتکار انجمن نویسندگان وسخنوران جمعیت اسلامی درمقرانجمن ترتیب یافته ودرآن ۱۵ تن از فرماندهان واهل نظر شرکت ورزیده بودند . این نشست سر ساعت ۳ بعد از ظهر با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید توسط برادر عنایت الله خلیل آغاز یافت وسپس برادر انجنیر عبدالرحیم رئیس رفاه که ریاست این میز گرد را بعهده داشت رشته سخن رابدست گرفت وپیرامون مسائل جاری کشور مطالبی بیان داشت که با هم میخوانیم :

تشریف آوری قوماندانان محترم را درمیز گرد امروز که به ابتکار انجمن نویسندگان وسخنوران جمعیت اسلامی افغانستان بخاطر ابراز نظریات شان در رابطه با قضایای جهاد افغانستان ترتیب شده ، خوش آمدید می گویم هدف اساسی مجلس امروزی که از جمله نشاطات وتلاشهای خود انجمن است به ادامه نظر خواهی های شان از اکثر برادرانی که مسوولیت هائی درپشاور (درساحه هجرت) داشتند انجمن تصمیم گرفت که تا این نظر خواهی ها واین مشوره ها را با قوماندانها ومجاهدین در داخل افغانستان وبا بر ادر انی که فعلاً در پشاور هستند درمیان بگذارند وبعداً این را انکشاف بدهند در داخل افغانستان ، تا در جرائد ونشرات جمعیت اسلامی افغانستان به نشر برسد و با استفاده ازین نظریات بتوانیم بیک مرحله جدیدي داخل



محترم انجنیر عبدالرحیم

شویم و انجمن ملت خودرا ومردم افغانستان را آگاهی بدهد ورسالت خودرا انجام داده باشد درشرایط کنونی دو سوال فعلاً مجموعاً در ذهنیت ها مطرح است چه در داخل افغانستان چه در ساحه بین المللی وچه درنظر اکثر اهل نظر ، دو طرز دید



نمائی از میز گرد فرماندهان جمعیت اسلامی افغانستان

موجود است همه معتقد باین هستند که مرحله فعلی یکی از مراحل انقلابات است که در طول تاریخ ما مثال هایش را داریم که هر انقلابی باید به نحوی از انحا و شکلی از اشکال این مرحله را بپیماید ما مثلاً درتاریخ می بینیم که انقلاب الجزایر چنین مرحله را پیمود ولی متاسفانه در همینطور مرحله موفق نشد یعنی انقلابیون الجزائرنتوانستند این مرحله را به نفع خود بچرخانند وآخر دشمنان اسلام ودشمنان ملت الجزایر ثمره انقلاب را از پیش شان ربودند . همینطور در دیگر انقلابات جهان هم ویا فرانسه را ببینیم آنها این مرحله را بسیار به موفقیت بپایان رسانید ند دردیگر کشورها هم در چنین یك مرحله یك سلسه نیرنگ هائی بکاررفته است از طرف انقلابیون واز طرف کسانیکه مبارزه کردند وسازش کاریهائی صورت گرفته تا بیك مرحله بقدرت برسند .

ائتلاف هائی صورت گرفته بخاطر رسیدن بقدرت یعنی جهاد افغانستان وانقلاب ما از نظر ایدیو لوژیکی وازنظر موقعیت و از نظر ساخت واسترکچر خودش با داشتن شباهت هائی با انقلابات دیگر فرق هائی هم دارد بهر ترتیب سوال اینجا چنین مطرح است که مرحله ایست باید پیموده شود مرحله ایست .از نظرنظامی از یك حالت دفاعی بیك حالت تهاجمی ، آن مرحله دیگر حالتی بود درجهت مبارزه برای آزادای کشور ویا یك دشمن بیرونی جنگ وجهاد روان بود وفعلاً که بسیار عواملی است که میتواند بالای فعالیت های نظامی وسیاسی جهاد ما اثر بیندازد . وتعدادی دیگری باین عقیده هستند که در شرایط فعلی یك رکود حکمفرماست واین رکود را اکثر دشمنان مجاهدین نتیجه غفلت ودرنتیجه اشتباهات ودر نتیجه یك سلسله مسایلی میدانند که می خواهند همه را بگردن مجاهدین وتنظیم های جهادی بیندازند وطوری وانمود می کنند که هرقدر وقت مې گذرد با گذشتن وقت دوران این رکود به ضرر مجاهدین توجیه میشود . دیگر باین حساب نظریه طوریست که از این رکود وبن بست بهرنوع چه از نظرنظامی وچه از نظر سیاسی باید گذر کرد . واین رکود را باید شکستاند .

تلاشهائی در سطح بین المللی برضد مجاهدین روان است ؛ طوری جلوه می دهند که وضعیت فعلی یك وضعیت رکودیست ومجاهدین توانائی شکستاندن این رکود را ندارند . مداخلاتی باید صورت بگیرد و قضیه از دست مجاهدین باید گرفته شود . دیگران باید این رکود را بشکنانند ودریك حالتی مردم افغانستان را قرار بدهند که گویا از ین بدبختی وازین رکود نجات یافتند .

وهر حالتی که بسر شان آمد باید همان را بپذیرند که باز هم نتیجه همین میشود که ثمره انقلاب را کسانیکه درین انقلاب جهاد کردند بدست نگیرند .

برادر انجنیر عبدالرحیم درپایان سخنان مقدماتی خویش عمدتاً دوسوال زیر راغرض نظرخواهی ارائه داشت :



محترم دگروال محراب الدین

● آیا حالت کنونی جهاد را میتوان رکود نامید ؟ وبرای عبور ازین مرحله چه تدابیری اتخاذ باید کرد ؟

پس از طرح این دو سوال اشتراك کنندگان بالنوبه نظرات شان را ابراز داشتند که با هم درپای صحبت شان مي نشینیم ونظرات شانرا مي خوانیم :
متعاقباً اشتراك کنندگان نظرات شان راپیرامون سوال مطروحه چنین ابرازداشتند

استاد شاداب(مسؤل تنظیم جوانان جمعیت اسلامی) :

ماآکنون درمرحله نتیجه گیری انقلاب قرارداریم ، دشمن نیرنگ هائی رابکار می برد تاانقلاب اسلامی رادزدی کند .
ازدسیسه های عمده ء وی یکی تهمت بستن به رهبران انقلاب اسلامی میباشد . دشمن اینکار راقبلاً درعراق ، لیبیا والجزایر انجام داده وسیرانقلاب رابه نفع خود دورداده است . رکود فعلی هم دسیسه دشمنان است که برای تضعیف انقلابیون طرح ریزی شده لذا اگرحالت جاری رارکود بنامیم عاملش مجاهدین نیستند .

انور خان (قوماندان جبهه جگدلك) :

دشمنان درکمین اند ، همسایه میزبان ماهم درین توطئه شریك است . مادرحالت رکود قرارداریم ویکی ازاسباب عمده آن خود ماهستیم .
تاکنون نتوانسته ایم سیستم اداری سالم ومنظمی بوجود آریم . درمناطق مفتوحه ، مجاهدین قادربه تشکیل اداره خوبی نشده اند وحکومت موقت هم درزمینه کاری انجام داده نتوانست .
متاسفانه دراکثرنقاط افغانستان بعد از آزادی آن بدست مجاهدین مشکلات ایجاد شده ، مثلاً راه جاجی درطول جهاد بازبود ، حالافقط تنظیم های قوی میتوانند ازآن جاعبورکنند .
دردوایر جهاد تعصبات قومی ولسانی رواج یافته . بنظرمن حل این مشکلات که باعث رکود شده ، درقدم اول بدست خودماست بعداً متوجه دشمنان جهاد میباشد .

عبدالحفیظ منصور (عضوانجمن نویسندگان وسخنوران جمعیت اسلامی) :

هرانقلاب شبیه انقلاب افغانستان مرحله فعلی رادرخود دارد . مثال روشن کمبودیاست که به عین مشکل روبرومیباشد نگاه به سایر مبارزات انقلابی نشان میدهد که بمجرد خروج لشکرتجاوزگربقایای آن تامدتی مقاومت کرده اند مثلاً درویتنام دوسال بعد ازفرار عساکر امریکائی ویتنامی ها موفق بتصرف مرکز ویتنام شدند ، لذاحالت کنونی درافغانستان چیزغیرعادی ومنحصربفردنیست .
بنظرمن دوره فعلی دوره رکود نیست بلکه دوره آماده گیری وزمینه سازی برای کارنهائی وازبین بردن آخرین بقایای اشغالگرست . امااین درست است که جنگ بعد ازفرارقوای روس ازافغانستان طبق دلخواه وبه سطح انتظارمردم نبود ولی جنگ همچنان ادامه یافته است ودلایلی که مجاهدین نتوانستند سطح حملات شان رابالاببرند عبارتست از:
۱- مجاهدین درمدت حضورقوای شوروی درافغانستان غالباً دربرابر تعرضات دشمن دفاع میکردند - ولی حالاقوای رژیم دراطراف شهرها مواضع دفاعی گرفته . مجاهدین به تعرض کمتربلدند که ایجاب فرصتی را میکند . تادرسازماندهی وتاکتیک های مجاهدین تغییرات آورده

محترم خلیل الله قوماندان جبهه شهید ذبیح الله





محترم خلیل الله خلیل



محترم ملا شمس قوماندان مرکز بغلان

شود .

۲- عامل دوم حکومت موقت است ، که خلاف توقع تاثیرمنفی بالای جبهات گذاشت . درحکومت موقت سهم عادلانه به تنظیم های جهادی داده نشد ، احزاب ضعیف دررأس قرارگرفتند که نیروی رزمی شان درداخل کم است . وسازمان های قوی بدلیل غیرعادلانه بودن ترکیب حکومت برای تشدید جنگ علاقه بروز ندادند . همچنان درحکومت موقت افراد یکه درجنگ موثریتی ندارند شامل شدند که این امرطبعاً ازعلاقه فرماندهان جهادی کاست .

من فکرمیکنم درزمان حضورقوای روس درافغانستان جنبه سیاسی جهاد بدلیل اینکه مجاهدین مظلوم ومورد تجاوزیک قدرت خارجی قرارداشتند پرشده بود وتشدیدجنگ ازسوی مجاهدین سیاست شان راتعیین میکرد - وحالاایجاب میکند مجاهدین راجع به فعالیت های سیاسی بی توجه نمانند .

همه اتفاق دارند که رژیم کابل سرنگون شود ، که ایجاب یك تعرض بزرگ ازسوی مجاهدین رامی نماید تعرض به امکانات تبلیغات وحمایت سیاسی ضرورت دارد

لذابايد مجاهدين براى تقويه بنيه سياسى جهاد مجدانه بكوشند ، براى رسيدن به اين امركوتاه ترين راه آن خواهد بود كه حكومت موقت كنونى احياگردد .

چون چاركشوراسلامى آنرابرسميت شناخته شش تنظيم جهادى درآن اشتراك دارند دفترى آن درپشاور تهيه گرديده است .

خليل الله هوتـك (آمـرعـمومى ولايت غزنى) :

درسطح جهاد ركود وجود دارد دليل آن كارمنظم دشمن است كه ميان مجاهدين ومردم اختلاف ايجاد كرده . عوامل ديگرآن انحراف ازخط اصلى جهاد ، عدم تشخيص درست ازافراد شان وگماردن آنهابه وظائف جهادى ، عدم توجه به خانواده شهداء ومعلولين ميباشد .

دگروال محراب الدين خان (مسؤل ارتباطات كميته نظامى) :

هرجنگ سه مرحله دارد :

۱- مرحله ابتدائى

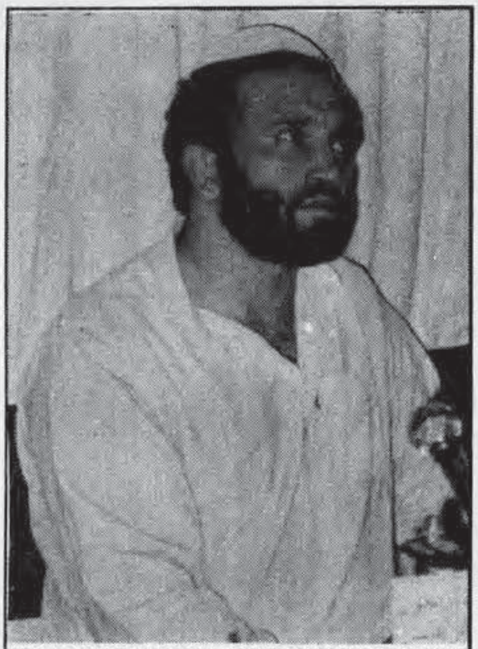
۲- مرحله ميانى وگرم

۳- مرحله تكاملى ونهائى

مرحله فعلى يك مرحله تحميلى است ، مجاهدين توان شكست قطعى دشمن راداشتند ولى دشمنان ، دسيسه چيدند واين مرحله رابالاى ماتحميل كردند . بجاى اينكه ماتعرض كنيم ، درحالت دفاعى قرارگرفتيم ودشمن حالادارد مناطق

محترم جگرن شکر الله





محترم محمد انور قوماندان جبهه جگدلگ کابل

آزادشده مارامیگیرد .

عوامل تحمیل این مرحله عبارتند از :

عوامل داخلی - نداشتن صف واحد ومشکلات داخلی وبی نظمی های جهاد

عوامل خارجی کمك بیحد وحصرروس به رژیم کابل وقطع کمك به مجاهدین .

بنظرمن برای شکستن رکود فعلی می باید صفوف مجاهدین یکپارچه گردد ، جبهات درچوکات اردوتنظیم شوند . برای دفع تبلیغات دشمن چاره سازی گردد .

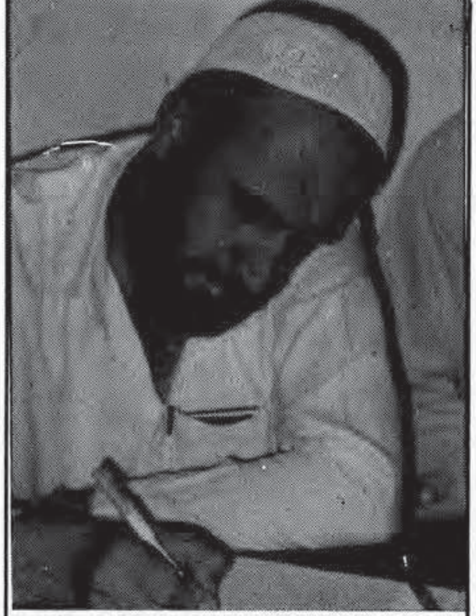
مجاهدین به شبکه های استخباراتی واطلاعاتی شان اولویت دهند ، دراطراف شهرهای بزرگ سیستم تلویزون ورادیو ایجاد گردد وبرای نفوذ درداخل رژیم کابل اهتمام بیشتر صورت پذیرد .

قاری رحمت الله خان (آمرعمومی ولایت کندز) :

درست وضع فعلی رامیتوان رکود نامید ، باید شهرهای بزرگ محاصره میبود ، دشمن ازخود دفاع میکرد متاسفانه حالت تعرضی بخود گرفته است .

عوامل پسمانی مادرکل عبارتست از :

۱- ازبین رفتن یکی ازانگیزه های قیام ، یعنی فرارقوای روس ازافغانستان .



محترم محمد اکرام اندیشمند

۲- ضعف تبلیغات مجاهدین .
۳- تبلیغات وسیع درمورد حل سیاسی که مجاهدین رامتردد ساخته است .
٤- بی توجهی رهبران جهاد به مسایل نظامی .
۵- اختلاف میان تنظیم ها .

جگرن شکرالله خان

(رئیس حربی پوهنتون) :

دلایل رکود رابدونقطه خلاصه میکنم :
۱- تعدد احزاب
۲- ایجاد حکومت موقت .

حکومت موقت جزاینکه برای عده ای موترخرید وبرای جلب افراد به معاش مامورین افزود کاردیگری نکرد . درگذشته توزیع سلاح به مجاهدین تعلق داشت ولی باآمدن حکومت موقت ، کشورمیزبان توزیع سلاح رامستقیماً بعهده گرفت . مسؤلین توزیع اسلحه طبق دلخواه خودشان به توزیع می پردازند به مستحقین اسلحه نمیرسد که باعث رکود جنگ هاشده است .

محمد اکرام اندیشمند (رئیس مطبوعات وزارت دعوت وارشاد) :

بعد ازخروج قوای روس ازافغانستان ازلحاظ نظامی درحال سرنگون ساختن رژیم قرارداشتیم وازحیث سیاسی باید حکومت ساخته میشد که جای رژیم راپرمیکرد . مادردوساحه ناکام ماندیم ، تعرض استراتیژیك صورت نگرفت که بالای امورسیاسی اثرمنفی انداخت . درمیدان سیاست ماهمیشه عکس العملی بودیم ابتکارساختن حکومت موقت بدست دیگران بود ، لذاحکومت به اساس واقعیت های داخلی ساخته نشد .

خلاصه عوامل رکود عبارتند از :
۱- رژیم کابل ازجانب روس قویاً حمایت گردید .
۲- رژیم درساحه سیاسی منظم فعالیت داشت .
۳- دوستان جهاد به توزیع غیرعادلانه امکانات جهادی پرداختند .
٤- خود مامبتکرنبودیم ودرامورات فرعی مصروف ماندیم .

قوماندان مسلم از پنجشیر

درافغانستان ازابتداء تاکنون جنگ طبق قواعد نظامی نبوده ، بلکه به شکل نامنظم وپراگنده ادامه دارد - بناءً مانمیتوانیم به این جنگ مراحل قایل شویم .

صاحبنظران جنگهای چریکی رابچند مرحله تقسیم میکنند :
۱- نطفه گذاری
۲- سبوتاژ
۳- دفاع غیرفعال
٤- دفاع فعال

محترم محمدآجان قوماندان وردك





محترم قاری رحمت الله آمر جهاد کندز

۵- بسیج عمومی

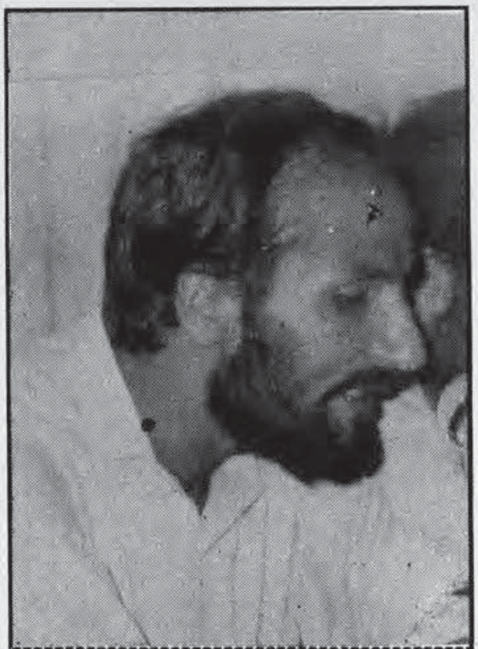
متاسفانه که جهاد ما روی این اصول استوارنبوده است . استثناًء دربعضی مناطق این اصول تاحدی مراعات شده که اکنون درمرحله تعرض قراردارند .

علت رکود فعلی به نظرمن عبارتست از :
۱- عدم تقوی ، اخلاص وفداکاری درصفوف مجاهدین
۳- اختلاف شدید میان مجاهدین
٤- توزیع غیرعادلانه امکانات نظامی به جبهات
٦- مداخله کشورهای بیگانه
۷- آغشته شدن مسؤلین جهاد به مسایل مادی

انورخان (قوماندان جگدلك):

عدم موجودیت رهبری واحد یك نقیصه بزرگ است . همچنان ماپرسونل فنی ومسلکی کافی نداریم تاچرخ ادارات جهاد رابحرکت درآورد .

سوال دوم - ازلحاظ نظامی برای سقوط کامل رژیم کابل چه راه های وجود دارد ؟



محترم داکتر عبدالظاهر

قاری رحمت الله (آمرجهاد کندز)

برای شکستن رکود فعلی ضرورت بیك تشکیلات سیاسی که درآن عدالت درنظرگرفته شود ضروراست . ارتباطات جبهات ذریعه مخابره تقویه گردد . برای بیان اهداف جهاد رادیوي مجاهدین فعال شود ونهایتاً یك فرماندهی واحد نظامی ایجاد گردد .

دگروال محراب الدین
(مسؤل ارتباطات کمیته نظامی) :

بنظرمن برای رفع رکود کنونی ایجاب می نماید تامجاهدین درموارد ذیل اقدام کنند :

۱- راه های عمده اکمالاتی رژیم مانند شاهراه سالنگ بمساعی مشترك مجاهدین قطع گردد .

۲- چون شهرکابل ازنظربین المللی ارزشمند است ورژیم ازآن استفاده میکند باید مجاهدین درتنگ ترساختن محاصره کابل بکوشند .

۳- میدان های هوائی راموردِ حمله قراردهند .

خلیل الله هوتك
(آمرعمومی ولایت غزنی) :

من فکرمیکنم مجاهدین باید به امورات ذیل مبادرت ورزند :

۱- وحدت صف میان تنظیم های جهادی

۲- تصفیه صفوف جهاد ازعناصر ناپاك

۳- تشکیل اردوی اسلامی

٤- قطع راه های اکمالاتی رژیم ومحاصره کابل

احمد نصیرفروتن
(یکی ازقوماندانان بامیان) :

برای شکستن رکود ، به تشکیلات جدیدی نیازداریم وبه وحدت نیازست تامجاهدین متحداً یك اردوی اسلامی ترتیب نمایند .

برای تعلیم وتربیه مجاهدین پایگاه های تعلیمی مانند شورای نظاردرسرتاسر افغانستان ایجاد گردد بخاطرتوضیح بیشترمسایل اگردرآینده جلسات وسمینارهای وسیع تری به اشتراك قومندانان جهاد ترتیب گردد بسیارمفید خواهد بود .

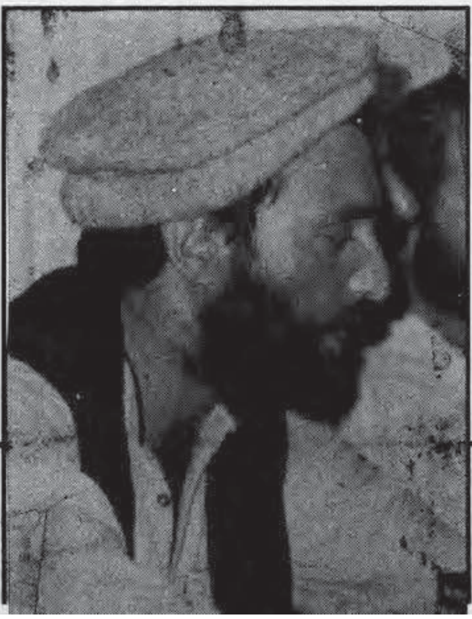
داکترعبدالظاهر(قومندان قرارگاه غلام محمد نیازی درهرات) :

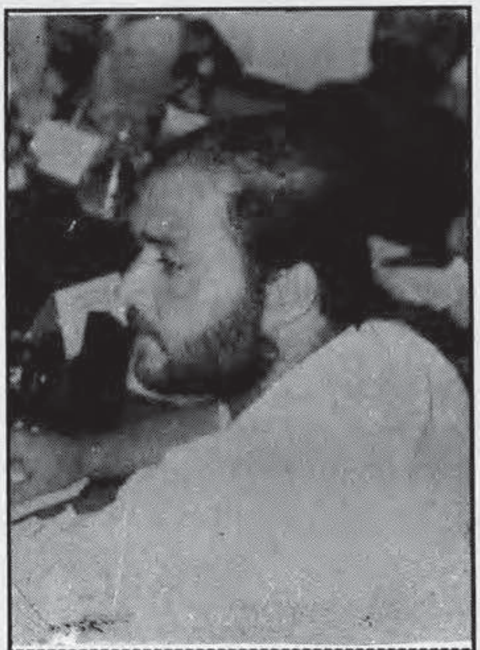
بنظرمن برطرف شدن عوامل رکود رکود راازبین می برد ووضع راتبدیل میکند درین زمره مهمترین عامل رکود اختلاف مجاهدین است .

عامل دومی عدم آگاهی تصمیم گیرندگان درمرکز رهبری ازداخل افغانستان می باشد

عبدالحفیظ منصور

محترم خلیل هوتك قوماندان غزنی





محترم مسلم قوماندان یکی از جبهات پنجشیر

فکر میکنم جواب این سوال بدومسئله تکیه دارد ، یکی سرنگونی رژیم کابل ودیگری تاسیس حکومت آینده بجای آن . هردواین مسایل سخت بهم نزدیك اند . اگرفکرتاسیس حکومت وایجاد امنیت درآینده نباشد فکرمیکنم سقوط رژیم کارچندان دشواری نیست .

برای سقوط رژیم کابل ازنظرنظامی سه راه وجود دارد :

۱- کودتا

۲- قیام عمومی

۳- اقدام گام به گام

کودتا یك موضوع اختلافیست ونمیتواند درآینده امنیت رادرکشورتامین نماید وهمچنان کودتاچیان باید ازاعضای خلق یاپرچم باشند بعید است که کودتاچیان قدرت رابه مجاهدین بسپارند ازینکه تاسیس یك حکومت اسلامی ازطریق کودتا میسرنیست لذاکودتامردوداست .

قیام عمومی درسرتاسرافغانستان ایجاب وحدت رامینماید ، که متاسفانه اکنون وجود ندارد .

راه سومی راه عملی است وجمعیت اسلامی آنرابرنامه عمل خود ساخته است .



محترم استاد « شاداب »

بهترست تانخست شهرهای کوچك یکی پی دیگری تصرف شوند تاهم مجاهدین به سلاح های سنگین ، مسلح شوند گروپهای کوچك متفرق بدوریك محورجمع شوند ودرمرحله اخیرکه مرحله نابودکننده است باحمله قوی ازخارج وافراد نفوذی درداخل دستگاه رژیم ، به عمررژیم پایان داده شود درپهلوی توجه به فعالیت های نظامی بخاطرحفظ حمایت جهانیان به فعالیت سیاسی نیاز شدیداست .

به فکرمن درمیان کلیه تنظیم های جهادی جمعیت اسلامی استعداد براه اندازی حملات عمده برعلیه رژیم کابل رادارد ، چون فرماندهان مشهور وجبهات قوی دارد ، زمین وسیع ویکپارچه درشمال ، غرب وجنوب شرق افغانستان دارد . سیاست معتدل برای کنارآمدن باتعدادی ازاحزاب خورد وکوچك دارد . درشمال قسمتی ازکارتشکیل اردوی اسلامی تکمیل شده است ودرمیان تمام اقشارافغانستان از نفوذخوب برخوردارست

انورخان

(قوماندان جبهه جگدلك) :

برای شکستن رکود باید

- وحدت واعتماد میان مجاهدین ایجاد شود
- یك دستگاه سیاسی که درآن اقشارمختلف سهم داشته باشند تشکیل گردد
- برای سروسامان دادن به جنگ نیازبیك قومندانی واحد است .
- پروگرام های عملیاتی رابابد خود مجاهدین ترتیب نمایند ، زیراغالب مشکلات جنگ های فعلی آنست که پروگرام راکسان دیگری می سازند .

ازانداخت کورکورانه بالای شهرهاجلوگیری صورت گیرد وبه نحوی به اهالی شهرهافهمانده شود که در انداخت راکت بروی شهرهامجاهدین راضی نیستند .

ملاشمس الرحمن

(قوماندان مرکز بغلان) :

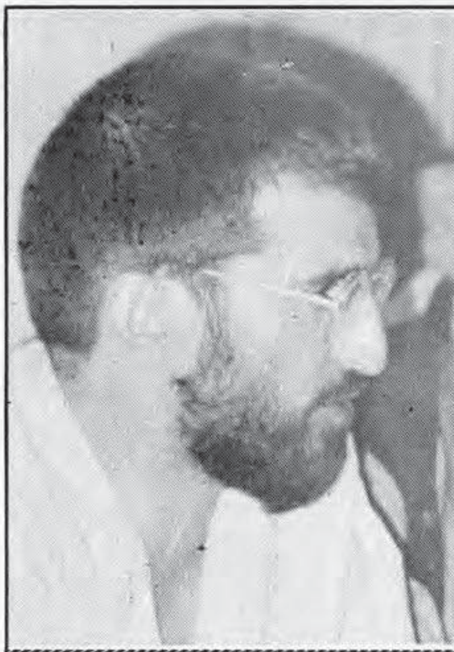
بنظرمن جهاد تازه درمرحله پختگی رسیده بود که روسها قبل ازوقت خارج شدند اگرچند سال دیگرروسها می ماندند مجاهدین بیشترمنظم می شدند .

این حرف غلط است که درزمان حضورروسها مجاهدین تعرض نداشتند ، تعرض وجود داشت ، گارنیزیون هاومراکز دولت توسط مجاهدین تصرف میشد .

اکنون قلت تسلیحات درجهاد رکودبارآورده ، همچنان روس وامریکابرضد جهاد توطئه کرده اند واین ازنقایص خطرناك است که مامتکی به کمك خارج

محترم احمد نصیر فروتن قوماندان بامیان





محترم عبدالحفیظ « منصور »

باشیم .

عنایت الله خلیل

(رئیس مجله المجاهدون) :

چون جنگ ماجنگ عقیدتی است همیشه غزوات صدراسلام باقوای غیرمتوازن صورت گرفته مسلمین شکست شان رادرقوت دشمن نه ، بلکه درضعف خود میدانستند .

بنظرمن برای شکستن بن بست فعلی به تقوی ومعنویت نیازداریم ، به تربیه وتزکیه صفوف احتیاج است . علاوتاً دوری قومندانان ازجبهات شان واقامت شان برای مدت مدیددرپشاورخودمیتوانند یك عامل عمده رکود باشد .

خلیل الله خان :

(قوماندان جبهه استاد ذبیح اله شهید درولایت بلخ) :

دعای اختتامیه توسط وی خوانده شدومحفل درساعت ۳۰ : ۵ دقیقه عصرپایان یافت .

سخنی چند پیرامون

گنجینه های ادبیات رزمی افغانستان

احمد یاسین « فرخاری »

از آنجائی که غنا مندی یك ملت را نمیتوان جز درداشته های فرهنگی آن به پژوهش گرفت درخوراهمیت است تا کاوشی درعرصه های گوناگون فرهنگی ما صورت گیرد ؛ ولی مادرین پژوهش کوتاه به گونه مختصر از داشته های کهن رزمی خویش سخن می آوریم شناسائی ژرف از آثار رزمی مستلزم آنست تا سیری در انباشته های ادبی وتاریخی صورت پذیر آید وبرای دستیابی به این مأمول لازم درنظر افتد تا نیم نگاهی به آفریده های منثور ومنظوم ما در لابلای قرون وسده ها توجیه گردد .

میهن آزاده مادر گسترده زمانه ها دستخوش حوادث گونه گونی بوده است که همه این حوادث وفراز ها ونشیب ها در آئینه تاریخ صورت بسته است . گردان دلیران ، پهلوانان وجنگاوران باگرزها ،نیزه ها وشمشیر ها قهرمانی هائی به میدان آورده ودررشته های نظم ونثر ادبی کهن ما صف بسته وبالاخره از آن راه دردل کتابها ، شهنامه ها وجنگنامه ها خفته اند .

درکشاکش جنگها ، کشتار ها ولشکر کشیهای ادوار مختلف تاریخی آثاری درین خطه به عرصه وجود آمده که تا همیندم همه پایائی وجاودانگی خویش را هم از نظر اندوخته های رزمی وهم از لحاظ ارزشهای ادبی وهنری محفوظ داشته اند . نگرشی ژرف این حقیقت را مایه میبخشد که این نبشته ها وسروده های رزمی که به صبغه هنری وادبی مقاطع زمانی مشخص خویش به رشته کشیده شده اند . برعلاوه بازتابی تاثیرات شگرف این آثار درانگیزش روحیه آزادی خواهی ، غرور ملی ، شجاعت و ... حکایتگر افکار واندیشه های مردمان همان ادوار میباشد . از سوی دیگر گنجینه های کهن رزمی ، ادبی وتاریخی مارا به نمایش میگذارد ، که هر فرد این سرزمین را پایه مباهات است ومایهٔ سرخروئی.

این آثار گرانمایه کلاسیك - که متأسفانه قطره ئی از دریابه ما رسیده نه تنها شالوده ادبیات رزمی مارا طرح ریخت ؛ بل درگسترش آفریده های کنونی به مثابه نخستین پلکان عروج به مدارج ارجمند وبارووری این عرصه به خدمت نشست.

هرورقی از ین کتابهای ماندگار بیانگر آنست که مردم غیور این مرزوبوم در شرایط دشوار سیاسی واجتماعی ادوار مختلف تاریخی ، هیچگاه به زور گویان سرتعظیم فرودنیاورده وکمرناهمتیْ به عزم خدمت آنان نبسته اند .

درتمام گریوه های تاریخی هنگامیکه استعمار چیان دست آز به سوی شاخه های پربار نخلستان سرسبز میهن ما پیش کشیده اند ، شاعران ونویسندگان هدفمند ما جام ،باده وصراحی را کنار گذارده دست از سرزلف معشوقه به دور داشته اند ونخواسته اند با آفرینش اثار بیمایه وانحرافی از حقایق چشمپوشی کنند وواقعیتها را وارونه به نمایش بگذارند ، بل در کنار دست بردن به شمشیر

ودفع وطردتجاوز به آفرینش آثاری همت گماریده اند که انگیزش روحیه رزمی را درمیان صفوف فشرده میهن دوستان به ضمانت گرفته است ، البته آفریده های این بزرگمردان چه به صورت متشتت وپراگنده وچه به صورت منسجم ویکپارچه همه بیانگر غنای فرهنگی ماست ومایه مبالات فرزندان آزادی دوست این سرزمین .

درین بحث مختصر - که مارا مجال بیش گفتن نباشد ، شمه یی از گنجینه های شایان ادبیات رزمی کشور خویش را به تماشا می نشینیم تا مدعا را مصداقی امده باشد .

نخستین آثار رزمی که اکنون مارا دردست هست ، متعلق به دوره های ما قبل الاسلام درسرزمین ما میباشد . واین آثار در قدم نخست در «اوستا » جلوه نمائی دارد . داستانهای اوستائی همه شکل رزمی وحماسی داشته اند وسرچشمه این روح همانا معتقدات مذهبی بوده ، که پیروان خود را برای مجادله با هرگونه مشکلات مادی ومعنوی ومحیطی وآفاقی آمادگی میبخشیده است .

درینجا لازم درنظر افتد تا ببینیم واژه « اوستا » چه مفهومی را در خود نهفته دارد . واژه « اوستا » درمتون مختلف به اشکال ایستباك ، اوستاك ، اوستا ، ابستا وانستا به رشته تحریر درآمده ومعانی گونه گونی را بدان نسبت کرده اند که مهمترین آن (اساس) و(بنیان) گفته شده است .

اوستا در اصل کتابی بوده است حاوی تعلیمات مذهبی وداستانهای رزمی با ذکر اسمای ملوك ، پهلوانان وصحنه های پیکار . این کتاب نخست منظوم بوده که به گونه سرود به خوانش گرفته میشده ، مگر به مرور زمان در اثر تشریح وتصرف در شکل وترکیب واژه ها وجملات دگر گونی پدید آمده ومنثور شده است .

آنچه از شواهد ومدارکی که مارا دردست قرار گرفته ، مصدق این نکته است که کتاب مذکور در نخست بزرگتر ومفصلتر از آن بوده که هست . هر می پوس آن را مرکب از دوملیون شعر گفته آمده ومسعودی در «مروج الذهب » آن را یکهزار ودوازده جلد کتاب که با آب طلا به نبشته کشیده شده به شمارش گرفته ، ولی طبری از متن او ستاروی دوازده هزار پوست گاو سخن میراند .

به هر منوال ، اوستا از پنج جزوه متشکل بوده به نامهای یسنا ، ویسپرو ، وندیداد ، یشتها وخورده اوستا .

از زمره این جزوه ها به جزاز « خورده اوستا » و « یسپرو » که بیشتر جنبه آموزشهای مذهبی داشته اند ، سه جزوه دیگر مملوست از داستانهای رزمی باستانی باذ کر نامهای پهلوانان ، شاهان وصحنه های پیکار .

این کتاب از دیدگاه ارزشهای حماسی درتاریخ ادبیات ما اهمیت بسزائی را درخورست ، چه ذکر اسمای بزرگان ، پهلوانان شاهان وکارنامه های رزمی شان که بیشترین بخش آن نبرد های میان آریائی هاوتوریاهای دوکنار اکسوس (رود آمو) را درخویش نهفته ، نه فقط از نظر ادب رزمی غنا مندی ما را تبلور میبخشد ، بل وقایع تاریخی وموقعیت جغرافیائی سرزمین مارا باذکر برخی از اماکن وشهر ها نیز مشخص میسازد .

دودیگر از آثار رزمی ما که تاریخ را بدان اعتراف است « ایا تگازریران » است . این اثر که در زبان پهلوی پارتی به نظم آمده با ابیات هفت هجائی خویش معرف افکار حماسی خراسانیان باستان است .

دانشمندان موجودیت نخستین این اثر را در قرن سوم مسیحی به اثبات کشانیده اند ، که بعد ها در قرن ششم مسیحی با تعبیرات نوبه پهلوی ساسانی برگردان شده است .

موضوع این اثر منظوم نبرد های گشتاسپه (پادشاه کاوی بلخی) وبرادرش (زریر) است با ارحاسپ خیونی تورانی که آهنگ داشت دودمان سلطنت بلخی را از پذیرش آئین اوستائی منصرف سازد ، درنتیجه جنگ درگرفت وپس از نبردی سنگین شهزادگان بلخی غالب آمدند . چون قهرمان عرصه نبرد (زریر) است ، بدین جهت به « ایا تگارزریران » یعنی (یادگارزریر) کسب اشتهار نموده است .

اياتگارزريران یگانه منظومه ارزشمند حماسی یی است که در زبان پرثوی وپیرایه پهلوی ساسانی معرف چهره ادبی وحماسی افغانستان است .

پس ازین آثار برشمرده آفریده های رزمی دور سامانیان سزاوار نگرش است . عصر آنها را به حق میتوان دوره طلایین آفرینشهای رزمی وحماسی خواند ، چه ایشان که علاقمند احیای مفاخر وسنن رزمی گذشتگان بودند ، این پروسه را سیلان بخشیدند ودردور آنها بود که نخستین جوانه های یکپارچه رزمی به روئیدن آغاز ید وبعد ها به درختی کشن شاخ وپرباری مبدل شد . درعهد آنها بود که شالوده شهنامه ها ، جنگنامه ها واحیای یاد گار های حماسی گذشتگان ریخته آمد واساس این کار های پربار را به صورت علمی وهنری بدانها میتوان نسبت بست .

این جنبش در دوران حکمروائی نصربن نوح ونوح بن نصر آغازیدن گرفت ونخست در سده چهارم که دست اندرکاران قلم داستانهای ملی وحماسی را گرد آورده بودند در قالب نثر ریختند وشهنامه های منثوری را به آفرینش کشیدند . از جمله این ارزشمند آثار پایا وجاودانه میتوان شهنامه مسعودی مروزی ، شهنامه ابوالمؤید بلخی وشهنامه ابو منصوری را یاد آورد ، که از سنن رزمی گذشتگان پیرایه گرفته وروح تکاملی این پروسه را به آراستن کشیده بود .

از آثار دیگر این دور که در کهکشان ادبیات رزمی ما فروزندگی جاوید دارند ، یکی هم « خوتاینامك » یعنی (خدا ینامه) است که این خود نیز از دیدگاه تاریخی وادبی وتجلی آثار رزمی باستانی درخور ستایش است وقابل اهمیت . همـــچنان اثر دیـــــگری بنـــام (کارنامه اردشیر بابکان) که به عبارت پهلوی (کارنامك ارتختشیر پاپگان) مینامیدندش نیز از ارزشمند آثار این دور به شمار آید .

البته تشریح وباز شناسی همه این اثار درین نبشته کوتاه سخن را به درازا کشاند .

واما دقیقی و « گشتاسپنامه » او :

دقیقی نخستین کسی بود که شاهنامه را به سلك نظم درکشید.

وی درنخست به تشویق وترغیب یکی از همگنانش بدین کار آغازید ، مگر پس از سرودن یك هزار وبه قولی بیست هزار بیت بقتل رسید واین آفرینش ارزناك اودرنیمه راه فروماند .

پس از وی فردوسی کار اورا دنباله بخشید وهزار بیت دقیقی را با انتقادی چند در شهنامه خویش بگنجانید .

این هزار بیت دقیقـــی ، که آن را « گشتاسپنامه » میخوانند .همان داستان رزمی گشتاسپه باارجاسپ خیونی وظهور دین زردشتی است ، که با تغییر روحی داستان به رشته نظم آراسته شده وبا منظومه پرثوی ایا تگازریران اختلافی بیش ندارد .

اگر دقیقی به گونه مستقیم آن اثر پرثوی را به استفاده نکشیده باشد ، نسخه های دست دوم آن را تحت نظر داشته واز روی آن استفاده بعمل آورده دیگر شاهنامه فردوسی است که من حیث شاهکار درین عرصه شناسائی شده است .

این اثر گرانمایه را فردوسی شاعربزرگ دورغزنویان درسن سی وپنج سالگی بیاغازید وپس از طی چهل سال با انشاد شصت هزار بیت آن را به فرجام بست .

شاهنامه فردوسی که به جرأت میتوان آن را کانون حماسه سرائی افغانستان گفت ، از جهات متعددی سزاوار ارزشمندیست .این کتاب برعلاوه احتوای داستانهای حماسی وحفظ اسمای قهرمانان ملی ،نکاتی را پیرامون ادبیات ،تاریخ وجغرافیای افغانستان درخود نهفته دارد وترسیم زنده یی از حس وطندوسی وآزاد یخواهی مردمان این مرز وبوم درهمه جایش متجلی است .

دوثلث نخستین این اثر به نقل از اوستا داستانهای ملی وقومی را از آغاز تشکیل قدیمترین سلطنتها درین خاك ومبارزات ساکنین قهرمان این دیار را در برابر زور گو بیها در برگرفته است . وبدین نمط انگیزش روحیه رزمی وحس وطندوستی را در میان وطنخواهان این سرزمین فراهم آورد ؛ درگام دوم تاریخ ملی مارا که مشحون از احساس حریت وآزادی پسندی میباشد ، احیا وابقا بخشیده است .

فردوسی بزرگ در لابلای این کتاب ضمن شرح داستانهای ملی ومیهنی همه جا حس وطندوستی را ستوده وپذیرش بردگی را به نکوهش گرفته ، چنانکه دردفاع از میهن گوید :

چو کشور نباشذ تن من مباد
بدین بوم وبر زنده یك تن مباد
زبهر برو بوم وفرزند خویش
زن وکودك وخرد وپیوند خویش
همه سربسر تن به کشتن دهیم
ازآن به که کشور به دشمن دهیم
جهانجوی اگر کشته آید بنام
به اززنده دشمـــن برو شادکام
مگرتا نترسی تو از مرگ نیز
که کس بی زمانه نمرد ست نیز
وگر کشت خواهد ترا روز گار
چه نیکو تر از مرگ در کـــارزار
چنین گفت مرجفت را نره شیر
که فرزنـــد ما گرنبـــاشد دلیر
ببریم از ومهرو پیوند پاك
پدرش آب دریا ومادرش خاك...

اگر از دید گاه لطایف ادبی وظرایف هنری به شاهنامه فردوسی نگریسته آید ، این نکته هویدا گردد که الحق شاهنامه را نظیری نتوان یافت که آنرا با این برابری باشد وبه راستی هم که شاهنامه شاه نامه هاست .

فردوسی این کتاب را در بحر متقارب مثمن محذوف (فعولن فعولن فعولن فعو) به نظم کشیده واین وزن عروضی برای آفرینش منظومه های حماسی سرآمد وز نهاست .

فردوسی خود در مورد شاهنامه گوید :

برافگندم از نظم کاخی بلند
که از باد وباران نیابد گزند
نمیرم پس از این که من زنده ام
که تخم سخن را پراگنده ام

ابوالمعانی «بیدل » شهاب تابنده کهکشان ادبیات ما ، فردوسی را چنین می ستاید:تخم معنی کشـــت فردوسی نظـــام آب داد

این کتاب بیش بها به زبانهای زنده اروپائی (انگلیسی ، آلمانی ، ایتالوی وفرانسوی) ترجمه شده ، که شاهکار های ادبی شان را فراهم نموده . پس از اینها آثار رزمی ما در قرن نزدهم سزاوار نگرش میتوان بود .

بنابر نبرد های متداومی که از دور هوتکیها بدینسو در کشور ما به وقوع بیوسته ودلیر مردان سرزمین ماهمواره در دفاع از وطن وآزادی خویش سنگر هارا آراسته ونخواسته اند استعمار گران به اهداف شوم خود دست بیازند ، روحیه رزمی وحماسی در قرن نزدهم تاریخ افغانستان ، بالاثر جنگهای خونین میان انگلیسها وساکنین با شهامت این سرزمین تقویت حاصل کرد وباب عرصه های نوین تکامل ادبیات حماسی وشیوه های جدید تاریخنویسی به ظهور آمد ، تا از یك جهت شجاعتها ودلیریهای بزرگمردان تاریخ باستان ما به مشاهده کشیده شود واز سوی دیگر وسیله ئی باشد نیرومند به منظور بیداری روح حماسی درقلمرونفوس واذهان مردمان این خطه.

همان بود که این جنبش گسترش یافت وآفریده های منظوم ومنثور بیشماری را به ارمغان آورد، که به گونه نمونه چندی از انها را برصفحه میبندیم :

« اکبر نامه » که آنرا میتوان شاهنامه قرن نزدهم افغانستان خواند ، یکی از ارزشمند کتابهای این دوراست . دراین کتاب موضوع نبرد های افغانان وانگلیسها با نظمی شیوا وشیوه بیان عالی به نگارش رفته است .

شاعراین اثر ارزشمند ودر خورستایش (حمید کشمیری) نام داشت ، که بدون انتظار هر گونه صله وسیم رشادتهای قهرمانان

ملی ما را با کمال صراحت ووضاحت بیان داشته است .

کتاب مذکور در بحر متقارب مثمن محذوف (فعولن فعولن فعولن فعو) سروده شده ودر سال (۱۲۶۰ هـ ش) به پایه اکمال رسید ، که در سالهای اخیر به چاپ آن همت گماریده شده است . هر چند این کتاب در مقایسه باشاهنامه فردوسی از دیدگاه پختگی و ارزش ادبی همسان نمیتواند بود ، با آن هم از نظر انگیزش روحیه ملی و تکامل ادبیات حماسی ما قابل اهمیت میتواند باشد .

هنگامی که (حمید کشمیری) این کتاب را نظم کرد وبه نبشته درکشید .

انگلیسها بیا شفتند وبه شاعر تجارت پیشه ئی بنام (قاسم علی) رو کردند . تا کتابی دیگر برضد آن بیارد ، باشد که روحیه رزمی یی را که « اکبر نامه » برانگیخته بودفرونشاند .

همانا این شاعر بی احساس وخود فروخته بروافعیت های عینی زمانش چشم فروبست وکتاب « ظفر نامه » را با وارونه سازی حقایق به نفع انگلیسها دربحر متقارب مثمن محذوف به نظم آورد . انگلیسها بلا درنگ این کتاب را در آگره به چاپ کشیدند ودرمیان مردم توز یعش نمودند ، مگر این کار برای آنها سودی ببار نیاوزد وزود پژمرد ونابود شد چه این منظومه بیمایه جنبه تبلیغی داشت ومانند « اکبر نامه » مبین حقایق زمانه نبود تا در اذهان عامه نفوذ نماید این کتاب نیز از دیدگاه تاریخ کشور ما سزاوار اهمیت میتوان بود زیرا از یك جهت واکنش دربرابر « اکبر نامه » بود واز جهت دیگر افاده نظریات دشمن را پیرامون سرزمین ما میرساند ، واما از نظر ارزش ادبی کم بها ، سبك مایه وبیروح بود .

چنانکه گفته آمدیم ، هنگامی که روح رزمی وحماسی سراسر قلمرو نفوس ملت مارا در سیطره خویش در کشید ، سرتاسر پیکره آفریده های آن زمان آگنده از ین روحیه به میدان آمد که شاهد مدعا همان « اکبر نامه » و ... است .

درین روند پرمایه کتاب دیگری نیز به عرصه ظهور بیامد که « جنگنامه » اش میخوانند . نام شاعر این اثر جاودانه تا همیندم به اثبات نرسیده وگمنام باقی مانده است ؛ ولی گروهی از دانشمندان را عقیده برآن است که شاید این اثر پایا سروده چندین تن باشد که در یك مجلد فراهم آمده . به هرصورت نسخه های قلمی آن اکنون در دست است که از جمله آثار رزمی وتاریخی ما بشمار آید واز ین نقطه دید قابلیت اهمیت را دارا است جنگنامه که در هفت باب به نظم آمده شرح گسترده یی را پیرامون احوال سیاسی کشور در قرن نزدهم در بردارد وتفسیر بارزیست از چگونگی نبردهای افغانها وانگلیسها واینکه مردمان شجیع این خطه چه حماسه های آفریدند وتاریخ را به حفظ ونگهداشت آن واداشتند . وبالاخر این کتاب حکایتگر آنست که چگونه نایب امین الله خان لوگری مردم را دور خود فراهم آورد وبه خانه الکساندر برنس یورش برده او وهمراهانش را همه به تیغ بست وچگونه با شاه شجاع دست نشانده انگلیسها ، پیکار صورت پذیرفت و ... در قسمتی از کتاب تحت عنوان « جنگ تپه بی بی مهرو » سخن را چنین آغاز یده :

ایا پیر شایسته تازه رنگ
بگـو قصه آن دویم باره جنگ
که درکابل او فتاد غوغا چرا
شد عقـــرب چرا دشمن اژدها
چو گفتی بگو گویمت ای جوان
که هر جـــا بود قوم تـرسا بیان
همه دشمن دین پیغمبراست
کسی گر به او دوست شدکافر ست
مسلمان کمر بسته یکسر به کین
بهٔجنــگ آمده از پی غور دین
ترا هم اگرهست ایمان قوی
بباید که بر جنــــگ کافر روی

تا این مقام اندرباب داشته های یکپارچه رزمی خویش گفته آمدیم ، ولی اگر قرار باشد پیرامون آثار پراگنده رزمی هم سخن آریم . کاریست که در ین مختصر نگنجد وفراهم آوری آن چندین مجلد را خواستار آید .

واما آثار رزمی ما دردهه اخیر :

در درازنای دهه اخیر که میهن ما دستخوش حوادثی تلخ وناگوار گردید وبادهای وحشی استعمار شاخه های پر بار آرزو هارا از بار تهی ساخت ، روح حماسی درتاروپود آفریده های ادبی ما دمیده شد وچکیده های فکری یی از تراوش اذهان واقعبینانه آفرینشگران عرصه هنر وادب مابه صحنه وجود جوانه زد .

درین دور که آفریده های منظوم ومنثور ما بارنگ حماسه پیکر خویشتن را بیار استند دیگر وصف گل وبلبل وکا مجویی از ساغر چشمان سیاه معشوق سیمین تن کنار گذارده شد وخامه ها در طریق انعکاس نیازهای زمانه از خویش صرصر کشیدند .

مگر با کمال تأسف دست اندر کاران عرصه ادبیات ما آثاری متشتت وپراگنده افریدند ووقایع زمانه مارا به صورت متشکل ویکپارچه به نگرش نکشیدند ، تا در موزیم تاریخ من حیث شاهکارحماسی قرن بیستم متجلی میگردید ونسلهای آینده را درجریان وقایع امروز ین کشور ما قرار میداد .

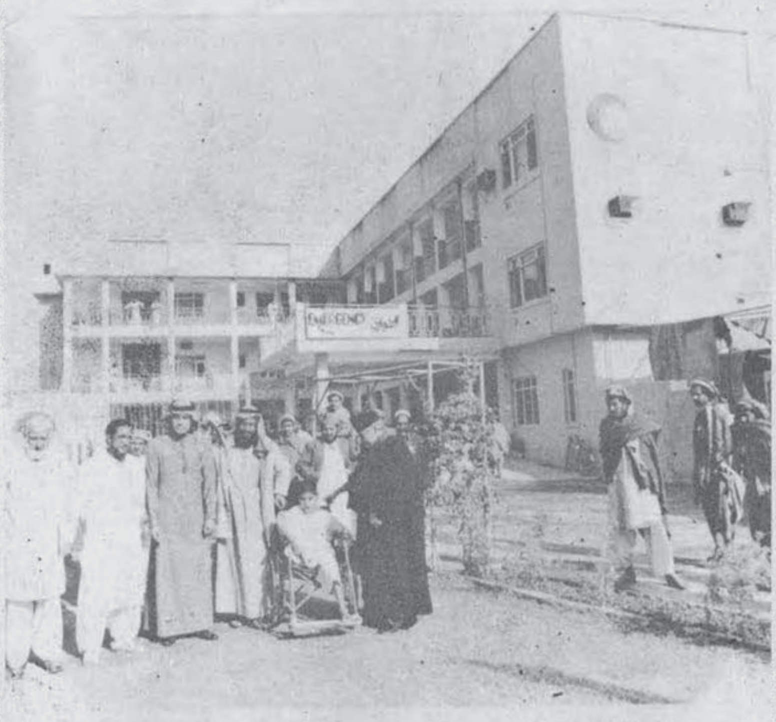
اگر به آثار رزمی وتاریخی قلم بدستان زمانه ما نگریسته آید ، هرجادر پی موضوع دویدند وبارشته تحریر دست وپایش را فروبستند ، درمیان همه این آثار چه درنظم وچه درنثر ، به اثری برنمیخوریم که حوادث و رویداد های تاریخی ورزمی این دهه را مانند اکبر نامه و« جنگنامه » انسجام بخشیده وبه نمایش کشیده باشد .

به هر صورت آنچه از ین اثار اکنون مارا بدست است درخور اهمیت است وسزاوار ستایش .

آرزومندیم روزی فرار سد که قلمزن با احساسی به تشکل این داشته ها وجمع وتسلسل وقایع زمانه ما به نگرش پرداخته کتابی ارزناکتر و پرمایه تر از شاهنامه فردوسی به میدان آورد . تا مشعل فروزنده تاریخ این ملت را تابنده تر نگهدارد .

بسم الله الرحمن الرحيم

اطلاعیه
لجنة الدعوة الاسلامية
و
جمعیت هلال احمرکویت



نمائی از شفاخانه هلال احمر کویت در پشاور

طوریکه دیده میشود بعضي ازروزنامه هاورسانه هاي مطبوعاتي جهان وممالك عربي بعد ازتهاجم نامردانه ووحشت آورقواي عراقي برکویت طوري پروپاگند ي رابراه انداخته اند که شعبات تعاوني کویت بامهاجرین مسدودگردیده ومؤظفین آنهاآمادگي مراجعت رادارند .

باید گفت که مادرین سرزمین هجرت وگذرگاه موقتي بحیث مسؤل این مؤسسات باصراحت اعلان میداریم که این نوع نشرات صحیح نبوده وجزمفهوم پروپاگندزاندارد واین تبلیغات میان تهي صحیح نیست وپروپاگندي است که برضداین جنبش سازنده مبارك واین جهادباعظمت صورت گرفته ونمیتواند مانع وصول به اهداف عالي ماگردد .

عقیده ونظرمادرمورد این رویدادهاجزوقفه زودگذري بیش نیست که مارامتوجه مي گرداند تاراه خودراازمیان این مشکلات بازنمائیم واین امرجزبه عزم وثبات مانمي افزاید ومابرخداوند توکل نموده وتوفیق خداوند باماست وشعبات مابسان سابق به وظیفه خود ادامه داده وبه معاونت خداوند به پیش میرود وتاوقتیکه آخرین فردمجاهد باعزت وآبروبه وطن خود بازنگردد ، مابه فعالیت خودادامه میدهیم وازهمه برادران خود درهرجائي که قراردارند آرزومیبریم تابه کمك هاي خود ادامه داده ، بلکه به آن بیافزایند وآنکه بعضي ازمنابع خیربارکودروبروگردیده است ، سبب توقف کمك بااین جهاد مبارك نگردد تااین آرزومندي به معاونت خداوندتحقق یابد وآرزوي مسلمانان بیاري خدابرآورده گردد .

مدیرجمعیت هلال احمرکویتي و مدیرلجنة الدعوة الاسلامية
پشاور - پاکستان

سید انور « حقیــقت »

گل وحدت

مي سوزدم شرارغــــم دورِ روزگــــار
یکـدم نبا شدم ســـر شب تا سحر قرار
یك هـــمدلی وهمــنفسی نیست در کنــار
دل میـــکند زداغ جـــگرنــاله باربار
برما شکـــست لشکر کفر است یادگار
رزم وجهاد میـــهن مـــا باشـــد افتخار
خوشرنگ وبوست دامن صحرا به نو بهار
خوش مي رسد به گـــوش من آوای آبشار
بلبل برون باغ هـــوا.خـــواه وصــل یار
ما دربدر شدیم وجدا از دیار یار
درحـــل مـــشکلات وطـــن غیر راچه کار
از غرب وشرق بهرخودند هر که هوشیار
کشـــور بسوخت زآتش کشور شکارها
پر پرشـــدند پیـــکر مردان هـــزار ها
شد درمیانه دست شـــیاطین بکـــارها
ما در فتـــاده ایم بهـــم روزگـــار
هـــا اندرمعـــارکی تو ســـر افراز وقهرمان
شو سد راه مکرجـــنایت گرای جوان
مي شایدت به سنگرعـــزت شـــتافتن
جانرا برای دیـــدن دلـــدار باخـــتن
چون شمع درنجات وطن خود گداخـــتن
اندر عمل سرود محبـــت نواخـــتن
باشد که دست وحدت ما کار گر شود
مشتی وطن فروش وطن کورو کر شور
آواره ام اگـــر چـــه مجـــاهد بکشورم
باشد جـــهاد دوره کلـــك سخـــنورم
نومیـــد نیـــستم چو تهی نیست سنگرم
احساس فتح میکند هـــردم تفکـــرم

استاد آئینه

تصاریر

یاد ها فرسود از گرد زمان
پرتـ
ناز طاووسی کند هرجا غرا
زهیر
داستـان دوستـــان ودوست
محوشد بـ
شکوه ها دارد فراوان ، مادر
زین پسر
ناله نی از نیستانی نمی گردد
شـ
ثبـت بـاخـــون گـــرشـ
نیست افسوسی درین

نواهای شور

واحـــسرتازیاد گـــل تازه و
خو
بشکن طلسم ســرخ وسیاه زمـا
بربند دســت خایـــن انـــدر
ارحم لنا بفـــضلك یا خالق الـــ
گر غنـــچه امـید همه رو نما کـ
احلال مشـــکلات بـــشر هرکجا
ملت همه بجانـ
یارب به این عمـ

م - حنیف

جوانان مجاهد

این جوانان مجاهد تا شبیخون میزنند
گردن خنگ عدودرقعر جیحون میزنند
بشکند تا مغز استکبار فرعون زمان
با عصای قهر چون موسی وهارون میزنند
تا بلرزانند از بنیاد این کاخ جهان
نعره آفاقگیر از چرخ بیرون میزنند
تا بکف آید در آزادی دین ووطن
درد ل دریائی غیرت غوطه درخون میزنند
تاج را برتارك خود چون سکندر مي نهند
سکه را بر گونه عهد فریدون میزنند
درس شان نبودبجز فتح وشهادت هیچ چیز
صبح وبیگه دم ازین معناومضمون میزنند
مي نهند آخر سپر در پیش شان آن مردمی
لاف از تسخیر مریخ وزنبتون میزنند
عزم شان دیدم بگفتم آخر اینقوم غیور
هفت نوبت از فراز برج گردون میزنند
گرچنین ایثار گر باشند وهم دین آشنا
بیرق فتح وظفر بر ربع مسکون میزنند

عصمت قانع

پیغام

زه دتیښتی والانه یم گوره نریم
نه په مال یم نه په ځان یم نه په سریم
پرظلمت مینه بس دي مه چغیره
داسپا چی راروان دی زه یی لمریم

... زمان

... ، بر تاق حیف
...تهی ، از مایه آدمگری آفاق حیف
...ب جیفه خوار
...این قلاب ها هرگز نشد تریاق حیف
...ان داستان
... خط نه (۹) از صفحه اوراق حیف
... میهن عیان
...هائی که گردید از پدرها عاق حیف
... بلند
...عله آهی نخیزد از دل عشاق حیف
...ود پیمان جانبازان عهد
... عهد » ودران « میثاق » حیف

...انگیز نقلب

...رم
...ریز میشود دل غمدیده در برم
...ته را
...آتش فروز لانه زنبور خانه را
...انه را
...کن باز راه رشد جهاد جوانه را
...شر
... برملت غشیم شکن روىما ظفر
...ند
... ازین بنای هستی دشمن فنا کند
...کند
... قلب شکسته را گل وحدت دوا کند
...ب لطف تو رو کنیم
... نه ظفر جستجو کنیم

از کاخ



نوشته: (حنیف بلخی)

همه شرایع آسمانی بویژه دین مقدس اسلام خبر داده اند که آدمی دراصل فطرت یك موجود کریم وبا عتبار عقل واندیشه از همه مخلوقات برتری دارد . وباید روی این صفات ممتازه همواره از مقام شامخ خود حراست داشته باشد وازین منهج مستقیم منحرف نشود .

اما متاسفانه ازین کتله های بشری بعضا کسانی سر بر میدارند که آن همه فضایل فطری را دستخوش هوا وهوس مي سازند وآنقدر درانحراف واعوجاج به پیش میروند که مقام شان از وحشی ترین حیوانات هم فروتر میرود . خویشتن را به تجاهل مي زنند ، مهارشانرا بدست نفس اماره مي سپارند .

فریب میخورند ، طغیان مي کنند وبعد از طی میدانهای استدراج اخیرا به گودالی بد بختی ابدی سرنگون میگردند .

تاریخ شاهد وارباب مطالعه آگاهی دارند که در شکن قرون واعصار بسی تاجداران وگردن فرازانی گذشته اند که درحوزه سلطه ها وفرمانروائی خویش وزمان بودند که فریب کارانه ویا زور مندانه عده بي بند وبار دیگر را همرکاب وهمعنان خود ساخته علیه اقوام وملل کوچك ومستضعف شوریدند ، از ثغور وحدود مرزها ظالمانه گذشتند بسا شهر ستانها را به خاك وخون کشیدند ، کشتار های عام را براه انداختند درپهنه های جنگ کله منار ها ساختند وهستی مادی ومعنوی گروه ها را به یغما بردند وحتی برای اینکه از طرح استثمار واستحمار بهره کافی ومستدام برداشته باشند خصوصاً درپیش وپس قرن نزده اشخاصی رویکار آمدند که درفکرمهارکردن اندیشه های کتله ها برآمدند ، با بنیان گذاري مکتب های گوناگون افکار مردم را در انحصار گرفتند با تبلیغات منفی ودماغ شوئی ها مللی را درکمند آرزو وهوس خود پیچاندند ودرین راه آنچه از علایم ، آثار ونشانه هائی که وابسته به ایدیو لوژی ومعتقدات مردم بود

تاکوخ



یکسره از بین بردند که از دسته اول میتوان از فرعون ، نمردو ، شداد ، چنگیز ، هلاکوو امثال شان نام برد واز طبقه دوم مارکس ، لینن ومانند شانرا یاد آورشد .

اما فرق بین این دوفریق آنست که ظلمه اول الذکر مانند سیلاب مدهش وخانه براندازی بودند که یکدم درساحات مدنظر سرازیر شده همه هسته وهستی را با خود بردند ودسته ثانی که درفکر استکبار جاودان برآمده بودند درجوامع بشری ریشه هاي عمیق را فرو بردند وباد ست آوردهای ناموس شکن وبشر کش شان درپی آن بودند که با امحای عقاید وآثار عقیدوی مردم ثروت ، تاریخ ، فرهنگ ومعنویات ملی مردم را از بین بردارند طوریکه برخی تا جائی موفق هم شدند .

مگر طوریکه دراول این نوشتار ذکر رفت این بار ها هم کج وبه منزل رسیدن ندارد چنانچه همانسانکه پشه کار نمردو را خاتمه داد ، فرعون را قلزم به حلقوم کشید چنگیز وهلاکو نامراد از دنیا رفتند ، بازار گرم افکار ومکتب خانه های مارکس ولینن نیز روز به روز روبه کساد وفتور رفته پایه های آن تزلزل پذیر شده است .

آیا درچند سال نزدیك کسی فکر کرده مي توانست که از پایه های قفقاز تا آنسوی کاشغر ومرز هاي چین واز سواحل جیحون تا آخرین خاك های شمال یعنی درسرتاسر کشور پهناور روسیه حتی یکنفر نام لینن رهبر روس را بدون احترام برزبان آورد ؟

مگر امروز درسلسلهٔ غوغای قزاقستان شورش ازبکستان ، حقوق خواهی تاجك ها ،. تظاهرات مکرر دور وپیش ماسکو شکستن دیواربرلین ، قیام اذربایجان شکست قشون سرخ از افغانستان وامثال این وقایع از رسانه های خبری شنیده شد که مجسمه لینن را ملت زنده وبیدار اوکراین .با تظاهرات خروشنده از جایش کنده فرود آوردند وبه شعبات مربوط نظامی سپردند تا درتحویلخانه اش درجمله اجناس متروکه بگذارند وخوشتر اینکه این حرکت از جانب مردمي صورت گرفت که تقریباً بیش وکم نیم قرن دور آن طواف مي کردند وبویژه درسالگره ها وروز های مقرره آنرا آذین مي بستند ودور آن اتن ها سرمی دادند .

این اقدام کدام عکس العملی را رویکار نیاورد ودر سرتاسر آن ملك وسیع کسی روی آن رویه انگشت انتقاد نگذاشت پس این همه نشانه است که آن مردم که سالها است سردمداران مسلك کمونستی بگردن شان سوار بودند حق خویش را شناخته اند وکسی نمیتواند بعد ازین پیش این سیلاب حقوق خواهی را بگیرد وباید گفت که پیشوایان این مسلك بي خدایي بمرحله ی رسیده اند که از کاخهای جبروت فرود آیند وبه کوخهای محقر متواری شوند .

په ژوندانه کی د ایمان نقش

ژباړن : شهید محمد ولی «ثاقب»

« اکمل المومنین ایماناً احسنهم خلقاً »

حدیث شریف رواه الترمذی

« له مومنانو څخه دایمان له پلوه هغه څوك زيات پوره دی چی له هغو ټولو څخه دښواخلاقو څښتن وی »

کله چی مونږ دحيواناتو په ژوندکی فکر وکړو ، گورو چي دهغوی مادی غريزه يعنی بيولوژيکی اتوماتيك محرك ددوی دژوند دسمون اودکارونو دتنظيمولو او په تدبيرولو لپاره کفايت کوی اوددوی دژوندانه په امورو کي ښه لارښونکی گڼل کيږی ، او دوی دفردی اوډله ايز ژوند په دواړه وختو کي له هغی « غريزی » څخه کاراخلی. لکه څرنگه چي دا موضوع دشاتو دمچی په ټولنيز منظم سيستماتيك ژوند کي مشاهده کوو ، چی څرنگه ديو دقيق نظام په چوکات کي په پوره يووالی ، دخپلو خوراکی موادو په راټولولو او په خپلو ځالو کي دهغو په ساتلو .او دژمی لپاره دهغو په جمع کولو (دهغه وخت لپاره چي هلته بيا خپله روزی نشی را ټولو لای) کي زيار باسی او له دي څخه هم په روښانه او ځلانده توگه مونږ دشاتو دمچيو په دولت کي (چي ديوی ملکی او کارگرو او نرو مچيوتر اداری لاندی اداره کيږی) گورو چي هره ډله يي په ورسپارل شوی وظيفه کي په پوره دقت اوجديت کار کوی او په خپله ټولنه کي ديوی هراړخيزی مرستی او دقيق نظم ترسيوری لاندی خپل رول لوبوی. او ددوی دژوندانه دا پيچلی نظم چي خدای پاك ورته ورښولی او يادقرآن په تعبير چي خدای پاك ورته وحی کړی (دپوهانولپاره دخدای دقدرت له نښانو څخه ښه نښانه گڼل کيږی) لکه څرنگه چی خپله قرآن کريم وائی .

« واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللاً يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفآ للناس إن فی ذلك لآية لقوم يتفکرون »

دشاتو مچيو ته خدای پاك الهام وکړ چي په غرو کي کورونه ونيسی او په ونو او په هغه ځه کی چی خلك يي جوړی « يعنی دانسانانو په کووکی » بيا وخوری له هرډول ميووڅخه او دخپل پروردکار په لارو باندی ذليلي لاری شی ، له نس اوگيډی ددی مچيو ، دڅکلو داسی ځه راوځی رنگونه يي ډول ډول دی او دخلکو لپاره په هغه کي شفا شته او هرو مرو په دي کي دهغه قوم لپاره چي فکر کوی « دخدای دقدرت نښانه شته دی » .

داو په حيوان کي دغريزی ځرنکوالی اووظيفه .

دانسان غريزی يوتربله ضد او نقيض دی :-

دانسان غريزي ډيری زياتی او ډول ډول دی ، پيچلی او مغلقی دی آسانه نه دی مرکبي دی ، ساده او بسيطی نه دی ، چی دهغو له جملی څخه ځينی فردي غريزی دی چی انسان دځان ځانی او انانيت ، او پرنورو باندی دځان خوښولو او ترجيح ورکولو ته تشو يقوی او تحريکوی يي او همدارنگه ځينی نوري ټولنيزی او اجتماعی غريزی دي چي انسان خير خواهی، له نورو سره مرستي او قربانی ته راکاږی او دهغو له جملي څخه ځينی داسی غريزي دی چي انسان دماديت له ويري ډکي کندی ته ورغور زوی او همدارنکه هغه داسی غريزي هم لری چي دهغو په مرسته دروح پاکي فضاته لوړيږی اودا ټول ددي لپاره چي انسان خپله يومرکب مخلوق او موجود دی چي دهغه په خټه او فطرت کي « ځمکنی جزء» او« آسمانی جزء» دواړه شته ، هغه « جسد او روح» « شهوت او عقل » ،« انسان او حيوان » « پرسته او شيطان » دی ، له دی کبله ځينی حکماؤ او فلاسفه و (څنکه چي هغه دروح له دنيا او مادی نړی دواړو سره اړيکی لری) هغه داسی معرفی کړي چی « انسان ددوه نړيو اوجهانو اوسيدنکی دی ».

دانگلستان يومعاصرفيلسوف برتراندراسل دای وايي: « انسان نسبت بل هرحيوان ته دهيلو ، غوښتنو ، آرزوکانو له پلوه پيچلی دی ، اودده له همدی پيچلتيا او تعقيد څخه داسي ستونزی ، مشکلات او سختی سرچينه اخلی چي دی په ژوند کي ورسره مخامخ کيږی ، ځکه چی انسان دشاتو دمچيو او ميږيانو په څير پوره يو ټولنيز او سوچه اجتماعی موجود نه دی او نه د زمريو په

ځیرکاملاًفردی مخلوق او هغه نیم ټولنیز او شبه اجتماعی حیوان دی ، چی ځینی غوښتنی ، هیلی او رغبتونه یي ټولنیز دی ، او ځینی نور یي فردی ، چی دده دطبیعت له اجتماعی او ټولنیز اړخ او خوا څخه داسی بریښی چی دطبیعت انفرادی محبس یي جزا اوسزاده اوعقوبت دی چی ورکول کیږی اودده دطبیعت بل اړخ اوخوا په دی کی تمثیلیږی او را ښکاریږی چی دی په خپلو شخصی او خصوصی کارونو کي زیات خپلواکی ،استقلال او خودمختاری خوښوی او همدارنگه په دی کي تصویریږی چی دی نه حاضریږی چی دخپلو شخصی او خصوصی کارونو په هکله له پردیو او اجنبی سره خبری اتری وکړی او دهغو په باب څه بحث ورسره وکړی . نو مونږ ددی لپاره چی پوره ټولنیز او اجتماعی نه یونو اخلاقوته اړیږو ترڅو مونږ ته انسانی لوړا هداف او مقاصد الهام او القاء کړی او همدارنگه داسی اخلاقی مبادیو او قواعدوته ضرورت او احتیاج لرو چی پرمونږ باندی دانسانی تصرفاتو او کړو وړو کول فرض او حتمی وگرځوی .

دشاتو مچي (لکه څرنکه چی بریښی) له تبرو شوو ځیزونو څخه هیح شئی ته هم احتیاج او اړه نه لری هغوی دټولنیزی گټی په فرمان او داجتماعی مصلحت په تحریك کار کوی او زیار باسی . »

څه فکر کوی چی آیا کوم شئی دی دانسان لپاره اخلاقی سمی او نښبی قاعدی وضع کړی؟ هغه به کوم شئي وی چی انسان ته ښه سلوك وټاکی ؟ او داسی لاره ورته تعیین کړی چي هغه بي له کوم انحراف او کوږوالی څخه خپل اصلی مقصد او اساسی هدف ته ورسوی او په همدی سیده اوسمی لاری کی یي تلو ته تشویق او چمتو کړی ؟

آیا داشئی به قانون وی ؟

آیاداشئ به اخلاقی فلسفه وی ؟

او که آیا داشئ به دین وی ؟

مونږ به په راتلو نکو بحثونوکی زیار وباسو او کوښښ به وکړو چي په دی پورتنیو دری ځیزونو باندی رڼا واچوو ، او هریو به یي په خپل وار سره توضیح اوڅیړو :

یوازی قانون د خلکو دتنظیمیدو او ضبط لپاره نه بس کیږی

هو ! قانون داسی یوشی دی چي دټولنیزو امورو دتنظیم او دټولنیزو اړیکو دټاکلو او تحدیدولو لپاره ضروری او حتمی دی ، خو ، یوازی او تکی تنها ددی صلاحیت نلری چي دانسانانو سلوك او کړنلاره کنترول کړی ځکه چی دهغه تسلط په ښکاره او ظاهری کارونو دڅوندانه وی نه په پټو او باطنی امورو.او دهغه په دائری او ساحی کي عمومی ارتباطات او عامه علائق داخل وی نه دخلکو ځانگړی او خصوصی امور او کارونه ، او دهغه وظیفه په مجرمینو باندی دجزا تطبیق دی ، نه دنیکو او ښو عملو نو دڅښتنانو لپاره دمکافات ټاکنه. له دي ټولوپرته ، دقانون په مقابل کي دحیلو جوړول یو آسان او ساده کار دی ، او دمتنفذ ینو او دقدرت دخاوندانو دغوښتنو او هیلو دپوره کیدو لپاره دقانون دنصوصو ،تعبیر اوتفسیر اوحتی په صریح ډول دهغو له آرزو گانو څخه دقانون دنصوصو پیروی او تابع کیدل کیدونکی کار دی ، او دهغه له جزاء او عقوبت څخه تیښته هم کوم گران کار نه دی .

کله چي قانون له دی څخه عاجز پاتی دی چي خلك له ناوړه عملونو ، او بدو کارونو څخه ایسار کړی . او له دي څخه چي دجرم له کولو څخه یي منع کړی ، نو په ښوکارونو کی له تشویقولو ، او له دی څخه چی دحق دثبوت سبب شی او له دی څخه چي په صالحه عملونو، کی ترغیب کونکی شی لاعاجز تر عاجزه پاتی کیږی .

هرڅومره که چیرته انسانی قانون له حق او عدالت سره سم او موافق فرض کړو بیا هم بنا په پرهرحال اوهرصورت ، دخپلی ذاتی او ذاتی قوی خاوند نه دی او خپل ټول قدرت او قوت له هغه « حکومت » څخه اخلی چي دهغه دتطبیقولو او تنفیذو لو ، ذمه یي وهلی وی او دا وظیفه یي په غاړه اخیستی وی .

سید جمال الدین افغانی ددی حکومتونو په هکله (په داسی حال کي چی هغوی نشی کولی خلك دعدل په پولو ودروی) داسی وایي « پڅه نه ده چي دحکومت قوت او قدرت د اهلیت کړی چي ښکاره تیری ، او تجاوز دفع کړی ، او دښکاره اوروښانه ظلم مخ ونیسی اما اختلاس ، داسی دروغ چی رښتیاوته ورته وی او هغه باطل چی ظاهره ښه بریښی او هغه فساد چی دصلاح په رنگ لړل شوی وی اوددی په ځیر نورشیان چی شهوت پرستان او دناوړه هیلو خاوندان یي مرتکب کیږی نو حکومت په داسی مواردو کي له کومی او په څه شی کولی چی هغه دفع کړی او چاره یي وکړی ؟ او په پټو حیلو ،او مخفی دسیسو او دپردی ترشاخیانتونو ، اودخلکو له سترگو څخه هاخواغدرونو ، باندی له کوم ځایه خپل علم حاصل کړی او پری وپوهیږی ترڅو پوری ددی ټولو فجائعو او دهغو دضرر په دفع کولو اقدام وکړی ؟

له دی ټولو پورتینو یادونو څخه پرته هغه اشخاص چي دحکومت واگی یي په لاس کی وی کله کله بلکي اغلباً داسی کسان ؤ اووی چی دخپلو ناوړه هیلو حیوانی او شهوانی اړخ تر اغیزی لاندی راځی ، نو هغه به کوم.داسی عامل اوسبب وی چي متنفذ ینو او دقدرت دخاوندانو لاس ونیسی چي هغوی دي ته پری نږدی چی دخپلو شهواتو او ناوړه غوښتنو چی(ددوی په عقلونو یي غلبه کړی وی) تر اغیزی لاندی رانشی ؟

او هغه ژغورونکی او نجات ورکونکي به څوك وی ، چی مظلوم ولسونه او بیوزله قومونه دمستبدینو او مستکبرو کسانو دحرص له منگولو څخه وژغوری اوددوی دظلم لاس دهغو له گریوانه لنډ کړی ؟ »

ځما استاد دکتور عبدالله دراز په خپل « الدین » نومی کتاب کي داسی وایي :

«په ټولنه کی ژوند کول امکان نلری مگر دهغی دغړو په منځ کي دزړه سوی ، خواخوږی مرستو او کومکونو دموجودیت په صورت کي ، اودا مرستی او کومکونه دهغه قانون پوری اړه لری او پری پوره کیږی ، چی دهغی ټولنی دغړو او افرادو اړیکی تنظیموی او دهغو وجیبی او حقوق ټاکی اود ا قانون په خپل وار دیو اخلاقي عامل له سلطي او نفوذ څخه بي پروا کیدای نشی داسی عامل له سلطی او نفوذ څخه بي پروا کیدای نشی داسی عامل چی دخلکو په زړو نو کي دقانون هیبت

واچوی او دهغه ددرناوی اوحرمت دپایمال کیدو اوله منځه تلومخه ونیسی . په داڼ سره ویلی شو چی دځمکی په سره هیڅ داسی قوه نشته چی دتدین له قوی سره داحترام په ضمانت کولو او دټولنیز یووالی اوخواخوږی په تضمیولو او دهغی دنظام په ټینګولو او په هغی کي دهوساینی اواطمینان دسببونو په رامنځ ته کولو کی سیالی وکولی شی اویا حتی څه ناڅه هغي ته ورته وي او دهغی په څیر وی اویا ورته نژدی وی .

ددی خبری راز په دي کي رانغښتی چي انسان له نورو ټولو ساکښو او حیواناتو څخه دا امتیاز لری چي دهغه ټول اختیاری تصرفات او کارونه دداسی شئ له خوا تاکل کیږی او لار ښونه ورته کوی چي نه یي غږ اوریدالی شی . اونه یي په سترګو لیدلی شی او نه هغه په لاس رانیولی شی او نه یي په غاړه اړولی شی او نه دده په وینه کي خوریږی او نه یي په غړو او اعصابو او اعضاو کي حرکت کوی بلکی داشی عبارت دی له روحی او انسانی معنا څخه چی هغی ته مفکوره یا عقیده وایي. اویوه ډله په دي باب کي بي لاری شوی او دا وضعه بل ډول ګڼی او فکر کوی چی فکر او عقیده په مادی او اقتصادی ژوندانه کی اغیزه نلری بلکی له هغه څخه متاثره کیږی چی له دي ډلی مارکسیستان هم دی . »

هو ! انسان ته له دننه خوا څخه لارښونه کیږی ، نه له بېکاره خوا څخه او یوازی ټولنیز قوانین او حکومتی قدرت دداسی فضیلت لرونکی مدنیت په جوړښت او تشکیل کی کافی اوبس نه دی چي حقوق په هغه کی محترم شی . اووجیبی اوذمه واری په ښه توګه ترسره شی ځکه هغه څوك چي خپله وجیبه دمحتسب ددری له ویری او دبند او محبس له ډار څخه اودمالی تاوان له ویری اداء کوی په هغه صورت کي چی ډاډه شی چی دقانون له منګولو څان ژغورلی شی دهغی به کومه پروا ونلری او نه به کومه پاملرنه ورته وکړی دا به ډیره لویه اشتباه وی که چیرته مونږ فکر وکړو چي ددینی روزنی او اخلاقی تهذیب په عوض کي دعلومو خپریدل او دثقافت پراختیا او عمومی کیدل دخلکو دټولنیزی هوساینی، سولی او اصلاح لپره کفایت کوی او داددی لپاره چي علوم هغی وسلی ته ورته دی اودهغی توری په څیر دی چی دواړه خواوی یي تیری وی او څنګه چی دا صلاحیت او اهلیت لری چی دآبادي ، ودانی په لارکی کارتری واخیستل شي همدارنګه دا اهلیت او صلاحیت په سیګڼو او خیرکي استخدام شئ لازم دي چي هلته یو څارونکي موجود وي او اخلاقی ساتونکی موجودیت ولری څو پوری هغه دانسانانو ښیګڼو او دځمکی ودانولو ته متوجه کړی نه فسادته دا څارونکی مو عبارت دی له « ایمان او عقیدی » څخه .

اخلاقی فلسفه کوم ځای نه نیسي او په درد نخوری : –

څو اخلاقی فلسفه نشی کولی چي دخلکو لویو ولسونو ،اودوګړو زیاتی اندازی ته لارښونه وکړی او یوازی امکان لری چي حو محدود کسان توجیه کړی او څه ناڅه ګټه تری واخلي او لږه اغیزه پری وکړی . داسی نه چی دزړه مرکز ته یي ورننوزی لکه څرنګه چي دین هلته نفوذ کوی .

او له بلي خوا دابه کومه اخلاقی فلسفه وی چی خلك له هغي څخه اطاعت او پیروی وکړي په داسی حال کي چی هر فیلسوف څان ته یو مشخص مذهب لری ، او هرمذهب جلاجلا ، ځانګړی معیارونه او مبادی لری؟ او یا به دلذت او خوند فلسفه وی ، چی « ارلیستیپ » او « اپیقور » یي پلویان ؤ او ادعائی کوی ؟ اویا به هغه دقوت او قدرت اوزور فلسفه وی چی « نیچه » دهغی غږ جك کړی ؟ اویا به هغه د « وجیبی » فلسفه وی چی « کانت » هغی ته دعوت او بلنه کوی ؟

هغه څوك به څه اجر او ثواب ولری چی په تاکلو اخلاقی فضیلتونو باندی ټینك ودریږی ؟ آیا داسی اجر او جزاء به یي وی چی عقل قانع کړای شی . او ضمیر پری راضی او خوښ شی؟ او یا داچی دا اجر به داسی « سراب » وی چی په لری ځمکه کي داوبو په څیر بلکیږی او بریښیږی . خو کله چي ورنژدی شی هیڅ شئ یي په لاس نه ورځی ؟

دهغه عسکر اجر به څه شئ وی چی له خپلی ټولنی څخه ددفاع په ډګر کي په جګړی بوخت وی بي له دي چي څوك یي ووینی اویا تری خبر وی اویا څه مادی مکافات ورکړی ؟ څه ګټه او اجر به ولری هغه څوك چی له خپل هیواد ، ولس او کورنۍ څخه ددفاع په لار کی قربانی ورکړی او جګړی وکړی ترڈی چی ووژل شي اومړشی ؟ دوجدان ارامتیا او راحت چي فلاسفه و یادونه تری کوی دلته کوم وجود نلری له بلی خوا دهغه چا چي دژوند په اوږدوکی یي ظلم تیری ،تجاوز کړی وی څه جزاء او څه سزاه ده ، په داسی حال کی چی ټول عمر یي له ناوړه آروزګانو اوهیلو او شهوت څخه (بي له دی چی دخپل وجدان تعذیبول یي احساس کړی وی) پیروی کړی وی ځکه چی وجدان او ضمیر یي لاپخوا مړشوی و ؟

داټولي غوټي له ایمان او دین څخه پرته بل هیڅ شئ نه شي خلاصولی . هغه دین چي مقدس کتاب کي یي داسی وایي: «فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ۞من یعمل مثقال ذرة خیراً یره »« هرڅوك چي دیومثقال ذری په اندازی ښه وکړی ، وینی یي ، او هرڅوك چی د یوی ذری په مثقال بد وکړی وینی یي »

والذین قتلوا في سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهد یهم ویصلح بالهم وید خلهم الجنة عرفها لهم »

هغه کسان چی دخدای پاك په لارکی ووژل شول ،هیڅ کله به یي اعمال ضایع نکړی زر تر ژره به دوی ته لارسونه وکړی او اصلاح به یي کړی حال ددوی او ورننه به یي باسی هغه جنت ته چی دوی ته یي ورپیژندلی دی »

یوم یتذکر الانسان ماسعی وبزرت الجحیم لمن یری فاما من طغی وآثر الحیاة الدنیا فإن الجحیم هی الماوی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی »

«هغه ورځ چي په هغی کی انسان را یاد هغه چی سعی یي کړی وی او وړاندی ښکاره راوړل کیږي دوزخ دهغه چالپاره چی لیدل یي نه غواړی نو هر هغه چا چی سرغړولی وی او ددنیا ژوند یي غوره کړی دی بیشکه چی دوزخ حای دهستوګنی یي دی او هر هغه څوك چی دخدای پاك په حضور کی له دریدلو څخه ویریدلی وی اوخپل نفس یي له ناوړه کارونو څخه ایسار کړی وی نو بیشکه چی یوازنی ځای دهغه جنت دی . »

«پاي»

زندان سیار

بعد ازین صبر پیشه کردم ، وبه آرزوی پاداش وآمرزش خداوند روزها را شب وشب هارا سحر میکردم ... اما طاقتم طاق شد وپیمانه صبرم لبریز گشت .. ومن قبلاً نمیدانستم که این عقوبت درروانم اینقدر تاثیر بجا گذارد ، سوگند به خدا عقوبت مزبور از آتشی که آهن را مي گدازد وپولاد را آب میکند ،اثر بارزتری داشت !

امامهم نیست ، آتش این عقوبت روانم را خواهد گداخت وچرك ها وناپاکی های آنرا خواهد زدود ، عیناً تاثیر ش مثل تاثیر آتش درفلزات است که با گداختن شان زنگار آنها رامي زداید .

اما امروز احساس مي کنم که من در زندانی گیرمانده ام که دیگر تاب وتوانم را برده است .. زندانی است بزرگ برابر با پهنای دنیا ، هم چنان زندانی است ، کوچکتر ازآنحدی که انسان آنرا تصور میکند .. آنچه گفتم ، حقیقت انکار ناپذیر است.. شاید هرکس حرفهایم رابشنود بگوید که من حرفهای ضد ونقیض مي زنم .. چه کنم حال واحساسم چنین است واین واقعیتی است که لحظه، ازمن دست بردار نیست ...

هرکسیکه در گودال زمین گذاشته شود باید چنین حالی داشته باشد ، اما در گودال هم انسان مي تواند حرکت کند ، ولی زندانی که من در آن قرار دارم از گودال جوف زمین هم تنگتر است ...

آری ! زندانی که در داخل آن اسیر شده ام برابر با اندازه بدنم ساخته شده است ، نه زیاد است ونه کم ... زندانی که از آغاز پیدایش در آن بوده ام ... ولی هیچگاه چون امروز احساس گرانی ورنج نه کرده ام گوئی رنج گلویم را مي فشرد .

من در زندان بیمناك وهراس انگیزی گیرمانده ام که راه نجات از آن را در نمی یابم آنچه بردرد سروناراحتی ام مي افزاید ، این است که زندان من متحرك است وسیار ، هرجائیکه مي روم ، با من همراه است ، هرجائیکه دوست دارم بامن همسفر میشود ، زندانم در این کارها فرمانبردار من است ، اما با وجود این همه مرا نمیگذارد نفسی براحت کشم ...

سوگند به خدا این زندانی که من در آن به سر مي برم اگر بیمش از پایان یافتن زندگیم نمی بود ، چنان بردهانم لگام مي زد که نفسم بند مي افتاد ، ولی اودهنم راباز گذاشته است تا آن مقدار هوائی که مي خواهم تنفس کنم این کار اوهم بخاطر یست که از چنگالش (چنگال زندان) فرار نکنم ...

این زندان باوجودیکه دهانم را آزاد گذاشته است ، اما برایم اجازه نمیدهد تا آنطور که دلم مي خواهد ازآن استفاده ببرم وطوریکه بخواهم حرف بزنم ، بلکه اودردهانم لگام جادوئی غیر مرئی زده است که برایم جز اجازه تنفس اجازه دیگری نمیدهد ...

درآغاز تصمیم گرفتم که از دروازه این زندان برون سوم ویا مردم در اینجا وآنجا حرف بزنم اما بعد ها بهتر دانستم که بایست منقاد این فیصله دشوار باشم نه باکسي حرف بزنم ونه کسي با من حرف بزند .. به این تصمیم وقتی مجبور شدم که با هرانسانی حرف مي زدم اورا کرولال مي یافتم ومیدیدم که به حرفهایم هیچ توجهی ندارد !

– براي خدا ای مردم ! چرا اینقدر در برابر من سنگدلی پیشه کرده اید ؟ سوگند به خدا دیگر طاقتم طاق شده است من نمی توانم بیش از ین ، قیود این زندان هراس انگیز را تحمل کنم !!

خواستم از دو دوست خود که آنها نیز با مشکل من رو بروهستند (هلال بن امیه ومرارة بن ربیع) احوال بگیرم ویا خود مي گفتم ، شاید درنزد آنها چیزی بیابم که بتواند از میزان این عقوبت کاهش دهد ، زیرا این مصیبت مارا با هم همدرد ساخته است واین عقوبت مارا با هم همسنگر ... پس چه بهتر که با گردهمآئی خود در برابرش مقاومت کنیم وخویشتن را از درد های جانگدازش

رهائی بخشیم ...

همان بود که به منزل « هلال بن امیه » رفتم ، اورا دیدم چون طفلکان درکنجی نشسته است ومی گرید ... اوهم مثل من از دو شکنجه رنج می برد : یکی شکنجه آسمانی که مردم از ما فاصله گرفته اند وهمه از ما نفرت دارند ودیگر شکنجه « نفس لوامه » که کار بسیار نادرستی انجام داده است وایمان با اودرکشمکش همیشگی است ...

نزدیکش رفتم .. خواستم تا آن آرزوی را که دردل می پروراندم یعنی اتحاد به مقاومت دربرابر این درد های جانگاه را بااو درمیان گذارم ... اما نمیدانم که چه شد ، دیدم که آن لگام غیر مرئی بردهانم بیش ازپیش سنگینی میکند ، هر قدر کوشیدم آنچه را بخاطرش آمده بودم بیان دارم نتوانستم !! لحتی درنگ کردم ، سپس غمگین ، گرفته ودلشکسته اورا ترک دادم ... بختم در نزد « مراره بن ربی » هم از بختم در نزد « هلال بن امیه» بهتر نبود .. همان بود که با غم فراوان واندوه بیش از حد ، باردیگر به خانه برگشتم .. دراین حال دیدم که زندانم برمن برشدت خود افزوده است ، حتی به سختی می توانستم نفس بکشم ..

درمدینه این طرف وآن طرف سرگشته وحیران قدم می زدم .. هرجائیکه می رفتم وهرجائیکه می نشستم این زندان وحشتناك از من دست بردار نبود ، زندانم بر سراسر وجودم حاکمیت داشت ، حتی احساس می کردم که خودم وزمینی که بالای آن سیر می کنم به من ناآشنا شده است وزمین درنظرم همان زمین قبلی نبود که من آن را می شناختم !!

من دیگر برای آرامش خاطر جائی برای نشستن نیافتم ، بناء به مسجد رسول اللـه (صلی الله علیه وسلم) رفتم به این امید که شاید مصیبت هایم کاهش یابد .

***

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بعد از ادای نماز در مسجد نشسته بودند ، به نزد شان رفتم والسلام علیکم گفتم ...

در جایم نشستم ومراقب لبان گهر بار آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) بودم ، دیدم که حرکت می کنند ، بناءً امید وارم شدم که حتماً سلامم را آهسته جواب گفتند ، از دیدن این وضع خط های چهره ام از هم کشاده می شد ...

اما لحظهء سپری نمی شد که خود را در میان خانواده ودوستان بیگانه می پنداشتم ، همه با من بیگانه شده اند . حتی فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) با من حرف نمی زند .. برخود بیمناك شدم که شاید من «برباد »شده باشم وخود اطلاعی ندارم ...

وقتیکه به نماز برمی خاستم ، دزدانه به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می نگریستم ..

آه چقدر خوشحال می شدم که می دیدم آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) به سوی من نظرمی کند ، وزمانیکه من به سویش متوجه می شدم ، نظر ش را ازمن دور می کرد بناءً دانستم که من دردل فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) جای دارم ، واین عقوبت شاید بخاطر پاکسازی نفس من باشد ... اما چه عقوبت بزرگی که دلم را خونین کرده است ، چون میدانستم این عقوبت قلبم را از فساد پاك می سازد بناءً خوشحال بودم ... قراین می رساند که توبه من کافی نبوده است ، وآن عقوبتی که من تحمل کردم اگر چه کوه های شامخ وآسمان بوس توان تحمل آنرا ندارد ولی باوجود آن در برابر گناهم اندك است...

بناءً چه کنم ؟؟ نزدیك اســـت از خشم بخروشم ...

چقدر آرزو داشتم که جلدم را پاره کنم تا ازین زندان کوچك بزرگ نجات بیابم .. زندانیکه ساحه آن تنگ وکرانه های آن پهناور است !!

روز گار سپری میشود ومن تنها در داخل این زندان قرار دارم ، هر قدر که بر گذشت ایام افزوده میشود به همان اندازه دلتنگی ، بیتابی وناراحتی من هم بیشتر میشود ، تا این حدیکه از زندگی سیر آمدم وآروزی مرگ کردم .. ولی مع الاسف دست یافتن به مرگ هم در این روز ها آسان نیست !!

دستم را .. ناخود آگاه به سینه بردم ، به طرف چپ آن ، می خواستم از ژرفای آن چیزی را که رنجم میدهد وبه ناراحتی ام می افزاید برون کنم .. زیرا امروز آنقدر دلتنگم که چنان دلتنگی را در زندگی احساس نه نموده ام .. اما دستم از رسیدن به آن ناتوان شد ، نتوانست آنرا چون خار از کف پای برهنه بکشد ، ودر تصمیمش ناکام گردید .. باردیگر در داخل این زندان سر گردان ماندم ودستم نتوانست در این شرایط دشوار ،وطاقت فرسا که به یاری آن سخت نیازمند بودم ، کمکی برایم برساند بلکه همچنان با دشواری ها سردچار ماندم ...

اینجا وآنجا می رفتم گوئی زمین را باآمد وشد خود گز می کنم وزمین با همان پهنایش گنجایش مرا ندارد .. نمیدانم که خودم راضی نیستم در این دنیا حیات به سربرم ویا اینکه دنیا را از من عار می آید ویا خود را بالاتر از آن فکر میکد که همچو منی در بالایش قدم زنم ، از همینرومرا در تنگنا قرار داده است واین همه مرا به ستوه می آورد !!

من چه می توانم در برابرش انجام دهم ؟ آیا می توانم از دنیا انتقام کشم ، این گستره خاکی که مرا می خواهد طرد کند وبه من اهمیتی نمیدهد ، آیا می توانم از آن فرار کنم چگونه از خودش بازسوی خودش فرار نمایم ؟!

به دیواری تکیه زدم ، اعضایم سست وبیحال بود ، عنان اختیار خیالم را به خودش واگذاشتم تا به جستجـــوی راه نجات بپردازد ...

گوئی من حل مناسب را یافتم ، بناءً خود را مخاطب قرار دادم که :

– سوگند به خدا تو آرامش را جز درنزد پسر کاکایت (ابو قتاده) در نزد دیگری نمی یابی ، او عزیز ترین مردم نسبت به توست ، بناءً نزدش برو ، شاید دلتنگی ات را تخفیف ببخشد وترا دلداری وتسلی دهد وبتوانی لحظاتی از ین مصیبت بزرگ ، نفسی به راحت کشی !!

وزمانیکه به باغ اورسیدم درك کردم که نمی توانم اسباب قناعت پسرکاکایم را در باز کردن دروازه باغ فراهم کنم ، زیرا او به تنفیذ فرمان رسول (صلی الله علیه وسلم) چون سایر مسلمانان تعهد سپرده است ... اگر چه او دردل آروز میکند که با من صحبت نماید واز مصیبتی که با آن ، اندرم بکاهد .. وهمچنان باورم نمی آید که او در غیاب در دعا به من

کوتاهی کند ویا از خداوند «ج» التماس کند که در کار من کشایشی آورد .

– اما من از ین احساسش چه بهره ئی گیرم ، مادامیکه او هم چون دیگران با من مقاطعه کرده است ویا من حرف نمی زند ، مگر در دنیا از دوری گزیدن خویشاوندانیکه ادعای محبت ووفا داری دارند مصیبت بزرگتـــری وجود دارد ؟

– مهم نیست هرچه میشود ، یك بار محبت ووفاداری اش را نسبت به خود مورد آزمایش قرار میدهم ، این آزمایش در صورتی امکان دارد که او در برابر کار انجام شده ای قرارگیرد وخود را در داخل باغ روبرویش قرار دهم بینم که در آنوقت چه موقفی اتخاذ خواهد کرد ، آیا بازهم خود را به ناشناسی خواهد زد واز من روی برخواهد تافت ؟ گمان نمی برم چنین کند ؟!

* * *

از دیوار باغ پسر کاکایم « ابو قتاده » بالا شدم وبه داخل خیز انداختم .. وبه تکاپوی پسر کاکایم پرداختم تا اینکه اورا یافتم به او سلام عرض کردم اما سوگند به خدا سلامم را جواب نداد ... برایش گفتم :

ـ ابو قتاده ! مگر نمیدانی که جواب سلام واجب است ؟ پس چرا سلامم را جـــواب نمیدهی ؟

جوابم را نداد ورویش را ازمن گرداند مجدداً روبرویش قرار گرفتم وگفتم :

ای پسر کاکا ! ترا به خدا سوگند ، مگر نمیدانی که من خدا وفرستاده اورا دوست دارم ؟ بازهم خاموش بود وپاسخم را نگفت ورویش را از من گرداند ...

این کار اواز فرو کوبیدن خنجر در جگرم هم تاثیر ناگوارتری برمن بجا گذاشت ، بارسوم به او رو آورده دست در دامنش کردم وگفتم :

– ابو قتاده ! ای آن انسانیکه بعد از رسول الله گرامي ترین انسانها در نزد من هستی .. حرف بزن .. تورا به خدا سوگند آیا نمیدانی که من خداورسولش را دوست دارم ؟

ابو قتاده خود را از من دور کرد ودریك جمله کوتاه که دیگر برایم اجازه دنبال کردن حرفهایم را نمیداد گفت :

« الله ورسوله اعلم » خدا وفرستاده اش بهتر میدانند . پس پشتش را به من گشتانده ، دنبال کار خود رفت ..

در آن حال آرزو بردم که ایکاش زمین سخت به اصرار وپافشاری من لبیك مي گفت ومردا در اعماق خود مي فشرد !! اما زمین کجا این کار نیك را انجام میدهد ، درحالیکه از وجود من بر سطح خود احساس سنگینی مي کند وشاید هم اگر مرا به همین گناهي که دارم داخل قبر بیندازند ، قبرهم مرا به بیرون بیفگند !!

دراین حال قطرات گرم ودر شت اشك از چشمان لغزیدن گرفت ، گوئی آن قطرات گرم اشك حامل پیام آتشی است که در دلم شعله ور است ، آتشی که هر چه بر آن بیفتد مي سوزد ..اما من بزودی اشکهایم را پاك کردم ، ترسیدم که مبادا درختان بلند خرما از بدبختی من شادی کنند ، چه بادیدن آن درختان به یاد روزی افتادم که من از سایه های سرد لذت مي بردم وفرستاده خدا در شدت گرمی راه مي پیمودند وآب گل آلودی هم براي نوشیدن نمی یافتند !!

بناءً بایست خویشتن داری کرد وبایست شکیبائی را ازدست نداد ..اما چه کنم که قدمهایم توان حمل جسدم را ندارند ، جسدیکه قوایش به تحلیل رفته ودنیای غم واندوه درآن به اندازهء تاثیر کرده است که از من جز یك اسکلیتی که بالای آنرا پوست کلفتی پوشانده است !! دیگر چیزي باقی نمانده ...

با گامهای شمرده وناتوان سوی دروازه رفتم ، گوئی غمهایم بالای زانوهایم سنگینی مي کند .. بزدوی دریافتم که دروازه مسدود است ، پسرکاکای خود را هم صدا نکردم تا در وازه را باز کند ، بلکه باردیگر به دیوار بالاشدم واز آنجا به بیرون پائین شدم واز جائیکه آمده بودم بادل غمگین ، خاطر شکسته ،باز به همانجا رفتم .. درحالیکه از ین دوری گزیدن دوستان درد شوارترین لحظات زندگی مي اندیشیدم ، داخل بازار شدم حالت عجیبی به من دست داده بود چشمانم مي دیدند اما قدرت درك نداشتند.. شهر باوجودیکه از انسانها موج مي زند بازهم در نظرم خالی جلوه میکند ، با وجدیکه در بسا لب ها خنده نقش بسته است ، اما در نظر من همه چیزاندوهگین وگرفته خاطر معلوم میشود ، باوجودیکه اشعه زرین خورشید ، دنیا را فراگرفته است اما در نظر من دنیا سیاه وقیرگون معلوم میشود .. امروز زندگی درنظرم بیش از گذشته منفور شده است ...

دراثنائیکه در بازار قدم مي زدم ، ناگاه دیدم که مرد « نبطی » ای از شام که گهی گندم جهت فروش به مدینه منوره مي آورد میگوید: چه کسی مرابه نزد کعب راه مي نمایاند ؟

مردم درحالیکه به من نظاره مي کردند ، مرا به او نشان دادند که او کعب بن مالك است .. آن شخص به نزد من آمد ونامه اي را برون نموده برایم داد .

دهشت بزرگ وقتی بر سراپای وجودم حاکم شد که دیدم آن نامه از پادشاه غسان از سرزمین شام است ... با خود گفتم : نامه پادشاه غسان !! مرا با پادشاه غسان چه کار !!؟ که به من نامه بفرستد ، حتماً این نامه رسان اشتباه کرده است !!

قبل از ینکه از نزدم دور شود ، به نزد خود فرا خواندمش وپرسیدم ، این نامه برای کیست ؟

گفت : برای تو ..

گفتم : برای من ؟

گفت بلی ، برای تو ! پس به ادامه حرفش گفت : مگر تو کعب بن مالك همپیمان بنی سلمه نیستی ؟

با تعجب گفتم : بلی !

او گفت : نامه را پادشاه برایت فرستاده است جای تعجب نیست ، آنرا باز کن ببین چه نوشته است ؟ نامه را کشادم وبه مطالعه اش پرداختم ، ایکاش مطالعه اش نمی کردم بلکه قبل از ینکه چشمم به این نامه مي افتاد ایکاش از کاسه سرم بیرون مي افتاد !!

حالا کار من به جای کشیده است که پادشاه غسان ، درمن چشم طمع دوخته است ؟!

آیاتفاق من آنقدر شهره آفاق شده است که حارث غسانیرا به طمع درمن وادارد ودرنامه اش عنوان من بنویسد که :

« برای ما اطلاع رسیده است که دوستت (اشاره به فرستاده خدا)(صلی الله علیه وسلم) در حق توجفا روا داشته است ، حال آنکه خدا نه خواسته است تو در کشوری باشی که

مورد اهانت قرار بگیری وحقت ضایع شود بناءً پیش ما بیا تا باتو همدرد ی کنیم ! وبه دلداریت بپردازیم ! »

خدایا ! این بلاها ومصیبت برایم کافی نبود که اینك مصیبت پادشاه غسان هم به آن افزوده شد ، تا بر جراحت هایم نمك بپاشد .. شاید او فرصت را برای شکار در آب گل آلود مساعد یافته باشد وگمان برده است که ایمانم بعد از آن سهل انگاری ناتوان شده باشد وشاید بزدوی اورا به زانو در بیاورد ؟! نه سوگند به خدا کاري نخواهم کرد که دشمن خوشحال شود وهرگز تا زمانیکه چشمم حرکت دارد وقلبم مي طپد به این خیانت بزرگ دست نخواهم یازید .. اگر ما چنین کنیم وبزودی خودرا از دست بدهیم بناءً آثار تربیه ایمانی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) درغرس آن کوشیده است ، اگر درهمچو مواقف آفتابی نشود ، چه وقت آفتابی خواهد شد ؟

مگر من آن جرأت را درخود مي بینم که از اطاعت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سر بپیچم ؟!

سوگند به خدا من آنقدر مورد سرزنش وجدان قرار دارم که پادشاه غسان تصورش را نمی تواند بکند .. اگر چه او نه وجدان دارد ونه احساس ، بناءً چگونه مي تواند چنان تصوری کند !؟

او میگوید : بما بپیوند تا با تو همدردی کنیم وبه دلداریت بپردازیم !

مگر سگ فرومایه ای چون او مي تواند با من همدری کند وبه دلداری من بپردازد ، منی که قلبم اسیر محبت خداوفرستاده اوست !!

نه .. هزار با ر نه .. فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) در دلهای مانور ایمان را پاشیده است ، دلهای مالبریز از محبت خدا وفرستاده اوست ، دیگر دل من گنجایش محبت درخشش طلا ، صدای نقره ونرمی دیبارا که پادشاه غسان به آنها دل بسته است ندارد .

مرگ برتوای پادشاه غسان ، مگرتو میتوانی به دلداری زندانی ای چون من بپردازی ، میدانی که زندانم از من جدایي نمی پذیرد ، هرجائیکه بروم این زندان سیار با من خواهد بود وپرده هایش ستبرتر میشود ولگام جاودنی اش محکمتر .. وهیچ نیروئی در زمین وجود ندارد که دروازه این زندان را باز کند ومرا از آن رهائی بخشد ..

شاه غسان ! خدا مرگت دهد ، چه کسی برایت گفت که من در کشوری هستم که مورد اهانت قرار مي گیرم وهستیم ضایع میشود .

آیا ذلت وفرومایگی جز شرك وکفر ، چیز دیگری هم شده مي تواند .. ضیاع حقوق و « اهانت » محرومی از جوهر ایمان وبی بهره بودن از نورالهی است ، از نوری که در ژرفای دل مؤمنان ریشه دارد .. اما تو کجا ودرك این مسایل ؟ خداوند بر دلت مهر نهاده وبرچشمانت پرده فروافگنده است ، از همینرو تو از دیدن نورحق عاجز وناتواني !

ای دشمن خدا ! باید بداني که جفای محمد (صلی الله علیه وسلم) ویارانش ، دوست داشتنی تر از نزدیکی واحترام توست ، بناءً خودرا بیجا زحمت مده !

سوگند به خدا شیطانهای انسی وجنی حقیر تر از آنند که بعد ازینکه خداوند مرا به نعمت ایمان سرفراز ساخت ومن در پیشگاه فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) شیرینی آنرا چشیدم ، بتوانند مرا در دام کفروناسپاسی بیندازند .

به طرف راست خود نگریستم ، دیدم درتنوری ، شعله های آتش زبانه مي کشد بناءً ان نامه پر آشوب را در تنور افگندم در حالیکه آن نامه در میان آتش مي سوخت ، من گمان مي بردم که من آن نامه را به آتش کینه خودمیسوزانم ، آتشی که از اعماق قلبم شعله های آن سر کشیده است ، ای کاش به آنکسی که نامه را نوشته است ، دست یابم درانصورت بدون لحظه درنگ اورا خواهم کشت وبه سرنوشت نامه اش سردچارش خواهم کرد .

* * *

سپس تصمیم گرفتم که با سرعت رهسپار منزلم شوم ، دیگر درمن شوقی نمانده است تا کسی را ببینم ، بناءً چه بهتر که برای نگهداری ایمانم در خانه بنشینم .. وبا خود گفتم :

بعد از ین درمنزل به سرمي برم واز آن برون نمی شوم تا ببینم فیصله خدا چه وقت فرود مي آید .. به سرعت گام برداشتم وبخاطر دست یافتن به آرامش واطمینان خودرا به منزل رساندم .

* * *

در منزل خود را زندانی ساخته بودم واز آن برون نمی شدم .. روزی مردی آمد ومنزلم را دق الباب کرد .. زمانیکه پی بردم اوازمن مي پرسد . نزدیکه بود از خوشی پرواز کنم ، زیرا انسانی از من مي پرسد ! وانسانی مي خواهد با من حرف زند !

باشتاب بطرفش رفتم ، پایم از خوشی گاهی بهم مي پیچید ، چون دانستم که اورا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرستاده است ، نمیدانستم چه کنم . غبطه سراپای وجودم را فراگرفته ، من در آ لحظات دردریای خوشي وسرور شناور بودم ، وگمان مي بردم که اوبرایم خواهد گفت : رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بعد ازینکه مدت چهل روز را در این زندان سیار به سربرده ای تورا مورد عفو قرار داده است .. چهل روزیکه اگر با چهل سال وزن شود حتماً برآن خواهد چربید !

اما آمدن او تکان بزرگی برمن بود که از اثر آن به زمین افتادم .. چه از او شنیدم که گفت : رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ترا امرمیکند که از همسرت دوری اختیار کنی »

من به زودی دریافتم که هیچکس نمانده است که براو اعتماد کنم . حتی همسرم که مدتها با هم زیست کردیم ، دستورخداوند جل جلاله درمورد فرود آمده است که باید از او دوری گزینم !

لب فروبستم تا از ژرفای قلب بانگ زنم :

خدایا چرا این همه تکلیف !

دیگر درمن تاب تحمل زندگی نمانده است ، بارها آرزوی مرگ کردم اما به آن دست نیافتم .. چهل روز سپری میشود که من در این زندان هولناك با عقوبت بي مانندی دست وگریبان هستم .. باوجود آن ، کافي نبود ، به من عقوبت جدید دیگری فرض شده است وعقوبتی برعقوبت های دیگر افزوده شده است سوگند به خدا سنگ شدن ازین عقوبت ها برمن آسانتر است ! سپس رخسارم را برخاك مالیدم ودعا کردم که :

پروردگارا! آیا توبه ام تا کنون کافی نیست که برقبول آن منت نهی ؟! ومگر این عقوبتی

که زیر بارسنگین آن از پادرآمده ام ، نتوانسته تا نفس اماره بالسوء ام را پاك كند !؟

سپس به سرزنش نفس خطا کارم پرداختم وگفتم : هلاك برتو که پروردگار بزرگ را به غضب آورده ای ، وآن گونه خود را گنهکار کرده ای که به گمانم جز آتش جاویدان دوزخ چیز دیگری تو را پاك نمی ساز د!

پروردگارا! برمن رحم کن ، رحم ! دنیا گردسرم دوری مي خورد ، نمیدانم چه کنم !

بردروازه خانه ام تکیه کردم وبا صدای ایلچی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که اجازه رفتن مي گرفت از پریشان حواسی به خود آمدم ...اورا ایستاد کردم واز مفهوم دستور رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پرسیدم که :

- آیا طلاقش دهم ؟ یا چیز دیگری هدف است ؟

اودرحالیکه مرا ترك میداد گفت :

- نه .. بلکه از آمیزش با اودوری اختیار کن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین فرموده است ... داخل خانه شدم تا باردیگر دردریای اند یشه ها شنا کنم ودست وپا زنم .. اندیشه های زیادی به سرم هجوم آورد وداد بیداد سرداد ، ازیك اندیشه خود را نجات نمیدادم که همتای آن به سرعت برمن هجوم مي آورد ، گویا همه دست به دست هم داده تا با اصرار وستیزه جوئی مرا در داخل زندانم ودر مسکنم لحظه ، آرام نگذارند ، یا اینکه این همه اندیشه ها وافکار سوگند یادکرده اند که بدون اجازه داخل زندانم شده مرا با شکنجه های دست وگریبان سازند .. من دیگر در برابر این اذیت ها ی گوناگون چه کاری میتوانم انجام دهم ، درتاریکی زندان که نه رقیبی است ونه حسیبی ، از من چه کاری ساخته است ؟؟

ای اندیشه های لعنتی ، نفرین برشما ، از من دورشوید وخود را ازمن دور سازید ، من از شما اندیشه های ناروا به خداوند پناه مي برم .

قل اعوذ برب الناس ، ملك الناس ، اله الناس ، من شرالوسواس الخناس ، الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس .

بگو: به پروردگار آدمیان پناه مي برم ، به فرمانروای آدمیان ، خدای آدمیان ، از شروسوسه گر پیدا و پنهان شونده ای که در سینه آدمیان وسوسه مي کند از جنیان باشد یا آدمیان » بایست من دستور رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را اجرا کنم ..

ای کعب ! رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به تو دستور میدهد که از همسرت دوری اختیار کنی ، بناءً به او نزدیکی مکن!

- سوگند است که با او نزدیکی نمی نمایم ..

از جا برخاستم وگفتم :

- چه چیز ضمانت میکند که من به او نزدیکی نکنم واز من در مورد مخالف ونافرمانی سرنزند ؟

من تا کنون از شکنجه ها درد های مخالفت نخستینم رهایي نیافته ام ، بناءً چگونه برنفس خود در گوشه گیری از همسرم اعتماد کنم .. در حالیکه من در سنین جوانی هم قرار دارم ؟!

واگر همسر (هلال بن امیه) مي تواند بخاطر بقاء در نزد شوهرش از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اجازه بگیرد ، باکی ندارد . زیرا شوهرش سالخورده است وبه خدمت اونیازدارد ، اما بودن همسرم درنزد من چگونه ممکن است ؟! مگر من مي توانم بر نفس خود که به سلاح جوانی مسلح است دراین تنهائی وخانه خلوت لگام بزنم ، چه چیز چنین ضمانتی میدهد ؟

ایا من مي توانم از شیطان ایمن باشم که مرا به لغزش وانمیدارد ، شیطانی که همیشه درکمین من است ومي خواهد تانابودی کامل من دستت از سرم برندارد !

نه ، من نمی توانم درمورد پایداری وشکیبای کنم .. مي ترسم که در دامهای لعنتی وسوسه گیر بمانم ، وبیم دارم شیطانیکه چون خون درعروق انسان جریان دارد ، برمن چیره شود من در این حال به یاد پرسش یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) افتادم که زمانیکه آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) برایشان گفت : «مامنکم من احد الا وکل به قرینه من الجن وقرینه من الملائکة » نیست از شما هیچکس مگر انکه گماشته شده است بروی قرین ومصاحب وی از جنیان وقرین ومصاحب از فرشتگان . یاران پیامبر گفتند : دراین عموم توخود را نیز اراده مي کنی یعنی ترا نیز قرین جن است ؟ رسول الله علیه افضل الصلاة والتسلیم برایشان فرمود :

« وایای ... إلا أن الله تعالی اعاننی علیه فأسلم فلایأ مرنی الابخیر » وخودرا نیز داخل این حکم میدانم ومرا نیز قرینی از جن است ولیکن خدای تعالی مرا براویاری داد وبروی غالب گردانید ، پس به سلامت مي مانم از شروی واز آفت وسواس وی ایمن هستم ووی منقاد ومسخرمن است . پس امر نمی کند مرا به هیچ چیز مگر به نیکی واطاعت .

بناءً منی انسان ضعیف الایمان ، چگونه مي توانم بر شیطانم پیروز شوم واو را به ان وادارم که جز به خیر به چیز دیگری امر نمیکند ؟

امر این پیروزی، جز نصیب رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ، نصیب موجود دیگری نه شده است ، منی انسان گنهکار چگونه مي توانم با شیطان رویاروئی کنم ، شیطانی که از نیروی جوانی ام در این گوشه انزوا استمداد خواهد جست ..

من خودم را مي شناسم که حتماً در این مساله تاب نخواهد آورد ، زیرا در این صورت من دراطراف شهوات چرخ خواهم خورد وخویشتن را به معاصی نزدیك خواهم ساخت وفرموده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را ازیاد خواهم برد ، طوریکه میگوید : « من حام حول الحمی یوشك أن یقع فیه ألا إن حمی الله محارمه » کسیکه گرد « حمی » چرخ بخورد ، نزدیك است که در آن بیفتد ، آگاه باشید که حمای خدا « محارم » اوست .

بناءً ای کعب ! خود را از حمی ومحارم دورنگهدار .. وتا زمانیکه خداوند درمورد فیصله مي کند ، از همسرت دوري گزین ، همان بود که همسرم را ندا دردادم ، او هم از شنیدن صدای تند وپی درپی ندا کردن من در تعجب شده با شتاب خود را به نزدم رساند وگفت :

- ای کعب ! داری چه میکنی ، نزدیك است که خود را از غم وغصه بکشی ! آهسته تر صدا کن ، من در پهلویت هستم ، بگذار تا درغم و غصه ات کاستی بیاورم ومطمئن باش که کشادگی در قضیه ات نزدیك است .. بسیار نزدیك .. کشادگی ورحم خدا به بنده مومنش از فاصله دوسر کمان هم نزدیکتر

است .. !! – این حرفهای را که حالا مورد ندارد ترک کن . سوگند به خدا ، من خودرا آن مومن پیشین ، نمی بینم .. اوضاع آبستن مصیبت های بزرگ است واز مصیبت های دیگری خبرمیدهد .. ومن از خداوند التجا دارم که مرا در این آزمون پیروز گرداند ودرتحمل همه مصیبت ها یاری دهد..

– ای کعب ! ترا چه شده است ؟

– چیزی نیست ..اما .. نزد خانواده ات برو .

وقتیکه جمله « نزد خانواده ات برو » را باصدای گرفته وبریده ادا کردم ، همزمان با آن قطرات گرم اشك ازچشمانم فوران کرد ..

آن جمله برسر آن بیچاره چون صاعقه فررد آمد ، وهدفم را درك نکرد وگفت :

– به نزد خانواده ام بروم .. ای پدر فرزندانم ترا چه شده است ؟!

او با چشمان اشکبار گفت :

مگر مرا بدون موجب طلاق میدهی ، گمان می برم دیوانه شده ای !!

– نه ، هرگز دیوانه نشده ام ونه ترا طلاق داده ام .. اما تا زمان فیصله خدا در مورد من ، نزد خانواده ات باش ...

بعد از یك لحظه خاموشی که او درخلال آن ، قطرات اشکش را پاك می کرد ، من باز به حرفهایم ادامه دادم که :

– فرستاده خدا (صلى الله عليه وسلم) مارا دستور داده است که باید از زنان خود دوری گزینیم ، بناءً برخود ترسیدم که اگر تواینجا باشی ، من سوی تو بنگرم وتوسوی من ، از دستور پیامبر نافرمانی کنم ، بناءً بهتر دیدم توتا زمان فیصله خداوند در نزد خانواده ات سپری کنی .

* * *

همسرم کالا واسباب مورد نیازش را برداشت واز منزلم روان شد ، وبا چشمانیکه از آن شفقت ورحمدلی میباردید وبا اندوه برحال من مسکین وگنهکار گره خورده بود ، بامن وداع گفت :

همسرم در حال برآمدن به انسانی می ماند که بارگرانی را به جبر بردوشش نهاده باشی واو تا چار راه برود ، با دیدن این وضع دلم گفت :

همسر عزیزم ! به سلامت بروی ! به امید دیداردرنزدیکترین فرصت وپدیدار گشتن کشادگی در کار ها وآسانی بعد از دشواری .

همسرم دروازه را بسته کرد وپرده سیاه وتاریکی از هرسومرا در بر گرفت .. بعد از آن ، خویشتن داری وشکیبایی که به آن تظاهر می کردم همه را ازدست دادم ، بعد از آن لحظات ،همه توانم به تحلیل رفت ومن از هر چیز ، حتی از تفکر هم ناتوان شده بود م .

ساحه احساسم از همه چیز خالی شده بود واشکالی با سرعت از پرده خیالم عبور می یافتند ، گوئی بخش های زندگیم را عکاسی کرده باشند وبا سرعت از نظرم ناپدید می شدند ...

چاره من همین بود که به پرودگارم رو آورم ، در پاسهای از شب وساعاتی از روز به نیایشش بپردازم به او تضرع کنم ، تا گناهانم را ببخشاید ! وبه او التماس نمایم تا از تقصیراتم در گذرد ، زیرا بخشنده گناهان تنها اوست ... جز اواز کوتاهی های تقصیر کنندگان دیگر کی می گزرد ؟ وآن کوتاهی ها را عفو می فرماید ؟

جز آن پروردگار جهانیان .. اوپروردگا من است وجز او پروردگاری ندارم ..

من در بحر نجوا ها ونیایش هایم شناور بودم ، گاهی با تضرع به او روی آوردم ، گاهی هم شکر گزاری نعمت هایش را می نمودم .. باری التماس می کردم وباری اورا سپاس می گفتم .. با وجودیکه زمین باهمین پهنایش برمن تنگ شده است ، تنها پناه گاه من اوست ...

* * *

ده شب دیگر هم سپری شد ، امشب پنجاهمین شبی است که از مدت زندانم سپری میشود ، امشب را بالای بام خانه ام تا سحر گاهان در عبادت ، نماز ، مناجات ، دعا واستغفار سپری کردم .. تا اینکه سپیده صبح دمید دورکعت نماز خواندم ، ناگاه صدای بلند یرا از فراز کوه « سلع » شنیدم که می گفت :

– ای کعب بن مالك بشارت باد برتو !

باشنیدن این حرف درحالیکه احساس خوشی سرا پایم را فراگرفته بود ، به سجده افتادم ودانستم که کشادگی وپذیرش توبه از جانب خداوند جل جلاله فرا رسیده است ..

از جابر خاستم وبه سوی کوه « سلع » نگریستم ، منتنظر صدای مژده دهنده بودم ، وبا اشتیاق شنیدن حقیقت خبر ، لحظه شماری می کردم . .

آن صدا مدتی قطع شد که به اثر آن نفسهایم نیز به کندی افتاد واضطراب وپریشانی باردیگر برمن چیره شد . مدتی درنگ کردم ، صدای تاختن اسپی را شنیدم که به سرعت ره می پیماید وبالاخره در پشت دروازه خانه ام توقف کرد ..

دیدم که سوار کاری از قبیله « اسلم » از اسپ پیاده شد وازین که به سرعت اسپ تاخته است ، صدای نفس زدنش به گوش می رسد ، آن سوار کار به مجردیکه پایش را از اسپ برزمین نهاد فریاد کشید :

– بشارت باد برتوای کعب بن مالك !

نزدیك بود از خوشی خودم را برویش افگنم ، به سرعت به طرفش دویدم ، او مرا در آغوش گرفت وگفت :

– بشارت باد برتوای کعب ! که رسول الله (صلى الله عليه وسلم) برای ما از پذیرش توبه تو وبرادر انت هلال بن امیه ومراره بن ربیع خبر داده است ! بشارت باد برتو ، بشارت باد !

پیراهنم را کشیدم وبه او افگندم وگفتم :

– این را بگیر ، خداوند برایت بشارت جنت دهد !

به اطراف نگریستم تا شاید چیز دیگری بیابم وبرایش بدهم ، اما چیزي نیافتم ، بناءً دو جامه به عاریت گرفتم وپوشیدم ولباس دیگری که در تن داشتم آنرا نیز برون کردم وبه او دادم و گفتم :

– اینهم از تو باشد ، ای مژده دهنده خیرونیکی .. سوگند به خدا امروز جز همین دو ، چیز دیگری ندارم ، اگر دنیا در اختیارم می بود از خوشی این مژده همه را به تو میدادم .

سپس به سرعت ، آهنگ دیدار رسول الله (صلى الله عليه وسلم) نمودم ، آنقدر چابك ره می پیمودم که گوئی پرواز می کنم تا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) را ببینم .

در راه هرگروه مردمی که با من بر می خورند میگویند :

پذیرش توبه ات مبارك باد !

من سراز نو تولد شدم ، وهمه مردم بارديگر دوستان من گرديدند ، وهمه دوستدارانم احساس خرسندي شانرا از پذيرش توبه من اظهار ميكردند ...

من دنيا را مي ديدم كه به سوی من لبخند مي زند .. حتی زمين .. سنگها .. درختان راه همه به سويم تبسم مي كردند .. وبعد از ينكه با زبان قال از شادباش گفتن ناتوان شدند ، بالسان حال برايم تبريك وشاد باش عرض ميكردند ..

من به كاميابی بزرگی دست يافته ام .. اينك من نيكبخت ترين انسانها هستم ، دوان دوان ره مي پيمايم .. بال وپرگشوده ام تا خود را به رسول الله (صلى الله عليه وسلم) برسانم .

* * *

داخل مسجد نبوی شدم ، رسول الله (صلى الله عليه وسلم) نشسته بودند وياران گراميش هم حضور داشتند ، نظر رسول الله (صلى الله عليه وسلم) زمانيكه به من افتاد ، چهره مباركش ، از خوشی درخشيد .. سوگند به خدا آن نظر رسول الله (صلى الله عليه وسلم) درنزدمن از شتران سرخموی (كه دوست داشتنی ترين ثروت عربهاست) دوست داشتنی تربود !

آنانيكه در مجلس پيامبر(صلى الله عليه وسلم) حضور داشتند ، اوشان هم از ديدن من خوشحال بودند ، آثارخوشی از پذيرش توبه من ، در چهره های همه هويدا بود ، گويی هر كدام مي خواهند از جايشان برخاسته با من معانقه كنند ، ولی هيبت مجلس رسول الله (صلى الله عليه وسلم) مانع اجساد آنها مي شد كه بپا شوند وبا من معانقه كنند ولی يقيناً روح های شان تحيات بي پايان خود ها را به روحم تقديم ميداشتند ، و رد وبدل شدن نگاه های شان دال براين بود كه به من از اعماق دل سلام تقديم ميدارند وخوشي قلب های شان را كه از پذيرش توبه من به آنها دست داده است به نمايش ميگذارند ...

دراين حال برادر مهاجرم طلحه بن عبيدالله از پذيرش توبه من آنقدر خوشحال ميشود كه هيبت مجلس را از ياد ميبرد وبا سرعت به نزدم مي شتابد وبا من مصافحه مي كند ومرا تبريك ميگويد .

من به سوی رسول الله (صلى الله عليه وسلم) روان شدم ودر نزدش نشستم .. ديدم كه چهره مباركش چنان مي درخشد ، گوئی ماه شب چهارده است .. لب های مباركش از هم باز شدند وزيباترين عبارتی را از آن شنيدم كه درعمرم نه شنيده بودم ، آنحضرت (صلى الله عليه وسلم) فرمودند :

« ابشر بخير يوم مر عليك ، منذولدتك امك »

بشارت باد ترا به بهترين روزيكه برتو گذشت كه بهتر از آن روز از زمانيكه از مادر زاده شده اي نديده ای .

خوشی نزديك بود مرا سبك سازد ومرا به آن وادارد كه به حركاتی بپردازم كه در خور من نيست تا در برابر رسول الله (صلى الله عليه وسلم) انجام دهم ، به اثر تلاش زياد توانستم براعصابم حاكميت پيدا كنم .. واز رسول الله (صلى الله عليه وسلم) پرسيدم :

آيا اين بشارت وپذيرش توبه از جانب توست يا از جانب خدا ؟

رسول الله (صلى الله عليه وسلم) باعبارت زيبا وشيرين فرمودند :

«لا ، بل من عندالله » نه بلكه از جانب خدا امشب جبرائيل امين عليه السلام پيام اسمانی را چنين آورد كه :

«... وعلى الثلاثة الذين خلفوا ، حتى اذا ضاقت عليهم الأرض بمارحبت وضاقت عليهم انفسهم ، وظنوا أن لا ملجأ من الله الا اليه ، ثم تاب عليهم ليتوبوا ، إن الله هوا لتواب الرحيم ، يا ايها الذين آمنو ا اتقوا لله وكونوا مع الصادقين »

... ونيز توبه آن سه نفری را كه كار شان پس ماند ، تا آنگاه كه زمين با همه فراخيش برآنان تنگ آمد وبدانستند كه در برابر خدا جز به وی پناه نتوان برد آنگاه توبه آنان بپذيرفت تا با زآيند ، زيرا خداست كه توبه پذير مهربان است . هان ای كسانی كه ايمان آورديد ، از خدا بترسيد وباراستروان باشيد »

به مجرديكه رسول الله (صلى الله عليه وسلم) از تلاوت اين آيت مبارك فارغ شدند ، خوشی زايد الوصفی سراپای وجودم را فرا گرفت .. نميدانستم چه كنم . به طرف راست وچپ نگريستم ، ديدم همه دنيا وآنچه در آن است بخاطر من لبخند رضايت بر لبانش نقش بسته است .

من در آن لحظات احساس نمودم كه بقاياي آن زندان پولادين كه پنجاه روز دست از سرم بر نميداشت ، از من فاصله مي گيرد .. من در آن لحظات احساس مي كردم كه به صورت كامل آزادی يافته وانسان كاملی شده ام ...

آري ! آن پرده سياهی كه بر من خيمه زده بود از من دور شد ودنيا را مشاهده مي كردم روشن ودرخشان وسپيد است .. وآفتاب كه در روز پنجاه ويكم اشعه زرينش را به سوی من مي فرستاد همه تيره گيهای ايام تاروسياه تاريخ زندگيم را نابود مي كرد .

* * *

به ، به ، ما چقدر بايد خوشحال وشادمان باشيم كه در پذيرش توبه ماسه نفر متخلف ، وحی آسمانی نازل شده است كه مسلمانان آنرا تلاوت ميكنند ، توبه ايكه بااشك ديدگان ما عجبين شده است وبا عصاره قلب های مان مزج وخلط است !!

بايد مادر دريای مسرت وشادی شناور باشيم چه ماسه تن از بن زندان استخوان سوز آزاد شده ايم ، زندانيكه همه ناپاكي های مان را سوخت وآثار دلدادگی به دنيا را از ازما زدود وقلب مانرا از بيماری های نفس اماره بالسوء پاك ساخت . اكنون ما از ديدن هر پرتگاهی حذر مي كنيم ، شمرده گام برميداريم بلكه از موقف شر بجاي يك فرسنگ دوفرسنگ فاصله مي گيريم .

آه ! چقدر زيباست كه انسان از آن زندان سياه وقيرگون رهايی مي يابد !!

اما يك مسئله ديگر هم گاه گاه خودرا به يادم مي اندازد شايد آنهم اثری از آثار آن زندان سياه وهولناك باشد كه مدت پنجاه روز در آن بسر بردم كه ياد آن بند هايم را ازبيم برگشت به آن زندان مي لرزاند ! آن اثرنزسزا ، مسئله باغ ودارائی ام مي باشد ، گويی اين دو ازدور خود را نموده ميگويد :

ماسبب ابتلای توبه خشم خداوندی وورود توبه آن زندان تاريك بوديم وتخلف از رسول الله (صلى الله عليه وسلم) را درنظرت شيرين جلوه داديم ، ما دنيای تو بوديم به خود مشغولت ساختيم وترا از پذيرفتن امر

خداوندی وپیامبرش باز داشتیم .

ماهستیم دنیای سرگرم کننده و فریبنده تو بناءً با ما چه می کنی ؟ آیا از ما انتقام می گیری ، ویا اینکه توهم یکتن از آنانی هستی که در دام محبت ما گیرمانده ای ؟! من خود را از نگاه روانی آنقدر نیرومند یافتم که به نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بروم وبرایش بگویم :

- بخاطر شکرانه قبول توبه ام ، لازم میدانم که ثروتم را به خدا ورسولش صدقه دهم »

من این حرف را بارضایت کامل بیان داشتم ، گویا اینکه ثروت من چون خسی است درسمت وزش باد ..

من زمانیکه این حرف را یاد کردم ، احساس نمودم که از خطر بزرگی رهائی یافتم ، خطری که همیشه در کمینم قرار داشت واینکه من درخود رغبت ودلچسپی ای به دنیا وفریبگری هایش نمی بینم ..

من آن حرف را به خاطری گفتم که در رهائی از همه ثروت ودارائی ام پافشاری واصرار داشتم ، با جود آنکه فرموده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به یاد آوردم که زمانی سعد بن وقاص به نزد آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) آمده بود تا دوثلث ثروتش را صدقه کند ، آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) برایش فرمود :

« الثلث والثلث کثیر ، إنك إن تذر ورثتك أغنیاء ، خیرلك من أن تذرهم عالة یتکففون الناس » ثلث مالت را صدقه کن ، ثلث بسیار است برای وصیت کردن ، تو اگر ورثه ات را توانگر ومتکی بخود بگذاری ، بهتر است ازینکه آنها را ناتوان بگذاری که از مردم دریوزگی کنند ودست نیاز به سوی دیگران دراز نمایند من زمانیکه آن حرف را زدم در حافظه ام این فرموده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقش بود که :

«المؤمن القوی خیر واحب الی الله تعالی من المومن الضعیف » رواه احمد ومسلم وابن ما جه

مومن قوی در نزد خدا خوبتر ودوست داشتنی تر است از مومن ضعیف .

اما من توان آنرا نداشتم که آن اموالی را که روزی از روزها مرا به خشم خدا اندر کرد ببینم .. آن ثروت ودارائی در نظرم چون مار خوش خط وخالی جلوه می کرد که دهنش را به سویم کشاده وهرلحظه می خواهد برمن هجوم بیاورد .. من با خود گفتم باید نفس اماره بالسوء را امروز بفهمانم که پیمان متارکه دشمنی با شیطان نشاید ، زیرا شیطان دشمن بزرگ است ، دشمنی که خداوند درموردش فرموده است : إن الشیطان عدولکم فاتخذوه عدوا » شیطان دشمن شماست اورا دشمن گیرید .

من چگونه به خویشتن اجازه دهم به وسوسه های آن دشمن بزرگ گوش فرادهم ، ومرا بلغزاند وسوی جهنم رهسپار کند ، زیرا همین نا چیز شمردن واندك وکوچك دانستن گناهان است که ایشان را به جهنم رهسپار میکند .

ای کعب ! مگر فرموده مولی عزوجل را در مورد شیطان مردود نه شنیده ای که « إنما یدعو حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر »

بناءً من به خاطر اینکه این دروازه را به روی شیطان ببندم واز مهمترین منفذ های آن به نفس انسانی که اموال است خود را رهائی بخشم ، به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عرض کردم تا در صدقه اموالم اجازه دهد ..

ولی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا از ین کار منع داشتند ، زیرا ایمان حقیقی وقتی مورد آزمون قرار می گیرد که درورویاروئی اسباب فتنه واقع شود وگریز از آن مشکل باشد، بناءً برایم فرمود :

«امسك علیك بعض مالك فهو خیرلك » حصه از دارائی ات را نگهدار ، این کار برایت بهتر است .

من گفتم : ای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ! من آنچه از سهمی که در خیبر دارم می گیرم وباقی را بارضا مندی به شماواگذار می کنم ..

سوگند به خدا اگر امر توبه نگهمداری دارائی ام نمی بود واگر اطفال کوچك نمی داشتم جز به صدقه دادن همه دارائی ام راه دیگری اختیار نمی کردم ..

اندکی به فکر فرورفتم ، سپس سربرداشتم تاشروط دیگری هم به شرط نخستینم که صدقه دادن دارائی ام بود اضافه کنم وآن شرط ، پیشه ساختن صدق وراستی در سراسر ایام باقی زندگیم است ، اگر چه که با هرمشقت طاقتفرسائی هم روبرو شوم بناءً گفتم :

- ای فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) ، خداوند جل مجده مرا بوسیله صدق وراستکاری ام نجات داد . بناءً بخاطر تمام توبه ام وشکرانه قبولش این تعهدرا می نمایم که تازنده هستم جز راست حرف دیگری نزنم .

* * *

روز ها سپر ی شد .. ومن به عهد وپیمان خود وفا دار ماندم .. وسوگند به خدا من هیچکس ازمسلمانان را سراغ ندارم که خداوند چون من بخاطر راستی در حرف زدن اورا مورد آزمون قرار داده باشد .

« سوگند به خدا از بزرگترین نعمت های که خداوند بعد از مسلمان شدنم برمن ارزانی داشته است ، همانا صدق وراستگوئی ام در آنروز در پیشگاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است .

وسوگند به خدا از زمانیکه به فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) آن حکایت را بیان داشته ام تا کنون لب به دروغ نکشاده ام وآرزومندم که خداوند درباقی عمر مرا از شرآن ووقوع در آن نگهدارد ..

این آروز مندی نه بخاطر باز برگشتن به آن زندان سیاه است ، بلکه بخاطری است که الحمدلله ، همه بیماری های روانی ام از بین رفته است واینك درمراحل عالی ایمان قدم گذاشته ام واز همینرو نفسم هرگز تن نمیدهد تا به شابیه ای از نافرمانی ها آلوده شود ویا تاریکی های غفلت از یاد خدا اندر ...

این عقوبت بی مانند یکه با آن دست وگریبان بودم با وجود تلخی اش دوائی بود شفا بخش !!

وآن زندان سیاه وتاریك بخاطر پیامد هایش با وجود همه دشواری ها بسیار زیبا بود. آه چقدر این دین پاك آسمانی از جلال وشکوهمندی وصف ناپذیری برخوردار است ، که قبل از آنکه بنای مستحکم وزیبای ایمان را در نفس انسانی اساس نهد ، به صیقل وجلای نفس انسانی می پردازد ..

والسلام علی من اتبع الهدی

* * *

سیاست تداول هدف

نوشته : سید حبیب شاه

توافق وتعاقد روس وامریکا در مورد آینده افغانستان اقدام حادث وپدیده نو ظهور نیست ، بلکه استعمار از بدو اوجگیری ونسج یابی جهاد در پی ایجاد توطئه پشت توطئه بوده وسیرتحول جنبش را دقیقاً درمقطعات معین مورد اهداف مشخص قرار داده است .

روس وامریکا در محور(تضاد منافع) (سیاست متضاد) اتخاذ نمودند وبعداً با اتمام وانجام توفیقات جهاد که بروز پدیده خطر رابرای استعمار ملزم میساخت (تضاد منافع) را به (اتفاق منافع) مبدل کرد ، وضرورت (سیاست متداول) جای ضرورزت (سیاست متضاد) را گرفت روس وامریکا درقبال جو حاکم بروضع فعلی(سیاست تداول هدف) را اختیار نموده اند ودر برابر نتایج وغایت امرمبارزه اسلامی متفقاً فعالیت مي نمایند (سیاست تداول هدف) را از جهات ذیل مورد بحث وبررسی قرارمیدهیم :

اول : اسقاط عوامل جهاد وتخریب بنیاد مقاومت .

دوم : تبدیل نمودن وسایل موفقیت بوسایل شکست.

درجهت اول موضوع کاملاً واضح صریح ومحسوس است زیرا آنچه بنیاد واساس جهاد میباشد علناً هدف توطئه ودسیسه مشترك استعمار قرار دارد ، ودر جهت دوم که اصل بحث مارا تشکیل میدهد استقصا پیرامون درك ودریافت توسل به اسالیب استعمار است ، که چگونه (وسیله موفقیت) را بوسیله (شکست) تعویض میدارد ودستاورد جهاد را توسط(مجاهد) نابود میسازد .

اگر ژرف نگاه کنیم ودقیق بیندیشیم درپی حرکت نهایت مرموز باخطر بسیار بزرگ مواجه هستیم ، نشود مجاهد که (ذریعه) موفقیت جهاد بود (بذریعه) شکست جهاد مبدل گردد واز (آرمان گرائی) تا (منفعت خواهی) تنزل یابد .

افغانستان محیط عمل برای تئوری بازیهای استراتیژیك استعمار گردیده است روس وامریکا از ما حصل نتایج فعالیت در افغانسستان مي آموزند واز آن در بر خورد با وقوع وکنترول قدرت سایر انقلابات استفاده میکنند .

امریکا وروس ومنابع متصل به حلقه استعمار در مورد آینده افغانستان برداشت یکنواخت دارند وهرکدام از افزایش توان واز دیاد طاقت که گراف ارزش را بالا ببرد در هراسند .

کنترول قدرت وجلو گیری از (تثبیت قدرت بحکم قدرت) هدف واحد استعمار وتمام منابع مربوط به آن میباشد ، منابع فوق درصدد اند تا با تقسیم (قدرت) به (قدرتها) (اصل قدرت) درافغانستان را بنای (ضد قدرت) بدهند انقسام قدرت (عدم تمرکز قدرت) را بوجود مي آورد وعدم تمرکز قدرت آتش نهاد سوز انقلاب است .

در انقلاب (کنترول قدرت) مهمتر از (داشتن قدرت) است ، انقلاب میتواند (قدرت تثبیت قدرت) راپیدا کند اما اگر فاقد کنترول قدرت گردید دیوانه میشود (کنترول قدرت) لازمه وضع کنونی جهاد افغانستان است (کنترول قدرت) برایجاد قدرت سبقت دارد باید (قدرت) درمحور (قدرت) کنترول شود واز تزئید (قدرتها) به هر عنوان جلو گیری گردد تجزیه قدرت ها به کتله ها وجنگ قدرت ها با قدرت ها یگانه راه به هدر دادن آرمان انقلاب بوده که استعمار در افغانستان بادقت بدنبال آن میباشد .

هدف فوق مواضع سیاسی ونظامی روس وامریکا را درافغانستان جهت میدهد.

که با وسایل وامکانات شکل بکاربستن هدف را درابعاد مختلف به مورد اجرا قرار میدهند ، بطورمثال با ارائه دو مدل مي توان از طرز العمل استعمار ومنابع مربوط به آن درجهاد افغانستان واقف گردید .

وقتی روس با قبول شکست راه برگشت از افغانستان را اختیار کرد بوجود آمدن ارگان منظم سیاسی (دولت مشابه) به منظور احراز وحصول حقوق بین المللی افغانستان ضرورت جدی ومسؤلیت فوری مجاهدین بود ایجاب مي نمودتا ترتیب سیاسی مجاهدین بشکل حکومت پیاده شود ارزش سیاسی قضیه افغانستان به حدي بالا بود که جهان بالقوه مجاهدین را برسمیت شناخته بودند ورژیم

مزدور قطعاً حیثیت سیاسی واعتبار حقوقی نداشت وحکومت موقت درظاهرامربحیث یگانه مرجع با صلاحیت وممثل اراده ملت افغانستان در حالی قیام کرد که مانعی برای عدم شناسائی سیاسی آن توسط منابع بین المللي وجود نداشت شرایط سیاسی ، نظامی واجتماعی درجهت رشد وکمال حکومت موقت کاملاً مساعد بود ، اما چه علت باعث شد که پیامد ات حکومت مؤقت با انتظارات وتوافقات مطابقت پیدا نکرد حکومت مؤقت نه تنها به کمال سیاسی نرسید بلکه درحد نزول مطلق نظامی وسیاسی سقوط کرد ، رژیم مزدور که درحال مرگ ونابودی کامل بسرمیبرد قرار ودوام پیدا کرد .

اگر فارغ از گرایشات حزبی و بالاتر از تمایلات سیاسی بیندیشیم عامل عمده واساسی که حکومت را به شکست وعدم موفقیت مواجه کرد نقش نامتناسب افراد درترکیب حکومت موقت بود ، محور ضعیف نتوانست سیاست حکومت را در چوکات معین مشخص سازد مراجع مربوط به حکومت موقت جدا از هم سیاست میکردند ، رئیس صاحب دولت با تامسن ملاقات میکرد صدراعظم صاحب ملاقات با تامسن را رد مي نمود ، رئیس صاحب قضا به افتخار تامسن ضیافت ترتیب میداد وزیر صاحب خارجه ملاقات با تامسن را مغایر ومخالف با هدف جهاد مي خواند .

درصورتیکه یك حکومت دریك مورد چند سیاست مخالف ومتضاد را اختیار نماید آیا چنین حکومت میتواند اسباب اعتماد واطمینان منابع بین المللی را جلب کند؟ توجه بفرمائید !

آیا حکومت موقت بحیث یك مشکل درجهاد اضافه نگردیده ؟

آیا ناتوانی نظامی وسیاسی حکومت موقت دلیل دوام رژیم نیست ؟

آیا ائتلاف عملاً درحکومت موقت پیاده نشده ودرنهایت امرحکومت موقت دستخوش ارعاب وسازش نمیباشد ؟

وتا آنجا که جناب رئیس صاحب دولت درمصاحبه با خبر نگار جریده مجاهد حکومت موقت را وابسته ومربوط بیگانه وخود را دست بسته وفاقد صلاحیت وناتوان میخواند دراصل محورسست بنیاد لرزان ناثابت وناپایدار حکومت موقت حیثیت مجاهدین را متحمل ضربه جبران ناپذیری دیپلوماتیکی نمود ، مقصد روس وامریکا راکه گویا

در انقلاب (کنترول قدرت) مهمتر از (داشتن قدرت) است ، انقلاب میتواند (قدرت تثبیت قدرت) راپیدا کند اما اگر فاقد کنترول قدرت گردید دیوانه میشود ، (کنترول قدرت) لازمه وضع کنونی جهاد افغانستان است .
(کنترول قدرت) برایجاد قدرت سبقت دارد باید (قدرت) درمحور (قدرت) کنترول شود واز تزئید (قدرتها) به هر عنوان جلو گیری گردد تجزیه قدرت ها به کتله ها وجنگ قدرت ها با قدرت ها یگانه راه به هدر دادن آرمان انقلاب بوده که استعمار در افغانستان بادقت بدنبال آن میباشد .

مجاهدین فاقد صلاحیت سیاسی وتدبیر اجرائی درامور حکومت سازی ودولت داری میباشند . برآورده ساخت .

باید اذعان داشت که استعمار از تحمیل اراده مستقیم برملت افغانستان اجتناب مي ورزد ومیکوشد تا اول شرایط رابرای تحمیل اراده مساعد کند و اسباب اقناع ذهني را فراهم نماید وآنگاه به هدف اساسی که جلوگیری ازتشکیل حکومت درنقش بالفعل مجاهدین است دست یابد درحالیکه عدم موفقیت حکومت موقت دلالت برناتوانی سیاسی ونظامی مجاهدین نمیکند ، مجاهدین عملاً به اثبات رسانیده اند که قدرت کنترول ،اداره وتشکیل دولت وحکومت را دارند در مناطق آزاد افغانستان تشکیلات مشابه دولت وحکومت وجود دارد که مجاهدین توانسته اند نظم سیاسی ، نظامی واجتماعی را درمنطقه مربوط با کمال موفقیت پیاده کنند.

چنانچه در فوق تذکار گردید که روس وامریکا اهداف ومواضع بلا متنازعه را درافغانستان دنبال میکنند میکوشند تا کنترول هراقدام رادردست گیرند ودرجهت حصول مقاصد خود ازآن استفاده نمایند .

نواقص شورای مشورتی اسلام آباد ، عوامل شکست وناتوانی حکومت مؤقت همه تجاربی است که در تعاملات واقدامات آینده میتوان از آن استفاده کرد ، برگزاری شورای قوماندانان درجهت ایجاد مرکزیت قوی منظم وفعال نظامی ضرورت مبرم واساسی بوده که موفقیت نهائی جهاد را در امر تأمین وحدت کامل مجاهدین تضمین مینماید با وجود ضرورت تشکیل شورای قوماندانان لازم است تا نکات ومراجعی را که وسیله فعالیت سؤ ومنفی منابع مخالف ومنفعت جورا مساعد مي گرداند مدنظر داشت .

موارد قابل توجه دربرگزاری شورای قوماندانان :

۱- وقتی نام از قوماندان برده میشود باید مشخصات سیاسی ، صلاحیت نظامی ، وزن اجتماعی وساحه نفوذ معین گردد ، ومطابق معیار افراد به عنوان قوماندان پذیرفته شو د.

۲- قدرت توسط قدرت کنترول میشود ،محال است که محور ضعیف بتواند محل تجمع قدرتها شود باید بنیاد استوار وپایدار باشد تا اساس قدرت تحکیم واستمرار پیدا کند .

۳- استعمار سعی مي ورزد تا فاصله میان سنگر نظامی وسنگر سیاسی ایجاد گردد ، بي اعتمادی میان رهبران جهاد ومسؤلان نظامی بوجود آید ، رهبران خلع قدرت نظامی وقوماندانان خلع زعامت سیاسی شوند ودرنتیجه هردوجهت ناقص ضعیف وناتوان گردد .

لازم به توجه است که از شورای قوماندانان بحیث یك پدیده (تهدید) و (تشویق) به منظور کسب امتیازوبهره گیری استفاده نگردد طوریکه رهبران را(تهدید) به از دست دادن جبهات نظامی وقوماندانان را (تشویق) به راه یافتن درمسند سیاسی نمایند ، وهرکدام را درجهت حصول مقاصد خود مورد بهره برداری قرار دهند.

برادرانم : نباید از توطئه غافل نشست وموانعی را که در زمینه کسب توفیقات نظامی وسیاسي حکومت موقت بوجود آوردند وحتی سیر حکومت موقت را عوض کردند نادیده گرفت وشرایط را بار دیگر برای توصل به مقاصد روس وامریکا مساعد ساخت آنطوریکه ملت ما به احزاب تقسیم گردیدند ، نشودتا کشور ما را به شورا ها تجزیه نمایند زیرا استعمار نیات (مشئوم) خودرا دربهی (اهداف معصوم) ما جستجو مي کند .

وما علینا الاالبلاغ

دمارکسیزم ماضی او راتلونکی

ژباړن : اجرالدین

مارکسیزم او انسان

۵۶ پوښتنه : داسې ښکاریږي چې کمونیزم له بشر یته دفاع کوي او انسانانو سره خواخوږي لري نولدي امله داستعمار او استثمار سره مبارزه کوي چې پدې توګه انسان ته په سترمقام قائل دی او فرضاً که ددې مکتب اصول منطقي او سم هم نه وي خو آثار او نښې يي ګټوري دي نو ځکه مونږ باید دهغه دضعیفو ټو پسې لټه ونکړو ؟

ځواب : کمونستان همداسې ادعا وي کوي خو په عمل کې ددې پر ضد وي کمونیزم د « پانګوالی » په څیر بشریت ته نه جبیره کیدونکی تاوان اړولی .

۵۷ پوښتنه : دمارکس او مارکسیسم په نامه کتاب چې « آندره پیتر » لیکلی ډیری په زړه پوري جملې پکې لیکل شوي او هغه داچې :

« انسان دخپل زیار او کار له امله دځان جوړونکی دی .»

« انسان له طبیعته دانکار (دوني پری کول د طبیعت انکار دی) له امله خپل موجودیت تصدیقوي .»

« کار دانساني ژوند اساسي شرط دی داسې چې له یوه نظره باید وویل شي چې خپله انسان هم دکار په نتیجه کې پیدا شوی . »

« دانسان لوړتیا په فکرکې نه بلکه په کار او مسئولیت کې یې ده . »

ځواب : ماهم نوموړی کتاب مطالعه کړی او په ښکلی شاعرانه تعبیراتو یې داجملې راټولې کړیدی خو مارکسیزم په عملی لحاظ د « انسان » ، « کار » ، « آزادی » او « استعمار او استثمار نه دخلاصون په نامه » داسې سترجنایات سرته رسولي چې دمارکسیزم اویا کلن عمر پرې شاهد دی یعنی که مونږ دمارکسیزم په مورني وطن « روسیه » او بیا چین او نورو سوسیالستي هیوادونو کې دمارکسیستانو کړنه تر غور لاندې ونیسو نو په غوڅه توګه به دې نتیجې ته ورسیږو چې دبشري ناموس غداران یعنی همدوي .

مارکسیزم انسان ته په سپکه سترګه کتلی او دهغه درونړ او سترشخصیت یې تر پښو لاندې کړی چې مونږ په لنډه توګه دهغې یوې برخې ته اشاره کوو :

لومړی : مارکسیزم « ماده پالونکی - اقتصادی » مزاج او طبیعت لری چې دهمدې پربنا انسان اقتصادي موجودبولي اودانسان ټولې اړتیا وې اوغوښتنې په « کور ، کالی او ډوډی » کې لنډ وي یعنی انسان یو اړخیز موجود ګڼي اود« کارګر

حیوان » په توگه ورته قائل دی چی یوازی « وښو او غوجلی » ته اړه لری اوبس .

مارکسیزم له انسانه دهمدغسی نیمگړی او ناقصی پوهیدنی له امله دانسان اخلاقی فضیلتونه اوځانگړ تیاوی لکه پوهه، آزادی او عدالت سره دهغه مینه او معنوی احساسات داټول څیزونه داقتصاد زیږنده او مولود گڼی . نو آیاتاسی نه وینی چی له انسانه دغسی پوهیدنه دهغه دستر شخصیت دسپکاوی پرمفهوم نده نوڅه ده ؟!

دویم : مارکسیزم له هر ډول فکره انکار کوی او ټول څیزونه نسبی گڼی او پدی توگه ټول فکری اصیل ارزښتونه نفی کوی او داقتصادی تغییراتو اوتولیدی وسائلو پوری یي تړلی گڼی چی پدی توگه دا دویمه ضربه ده چی پر انساني شخصیت یي واردوی .

دریم : ټولی لاری او مکتبونه « کار » ته احترام لری خو داسی نده چی علم ،فرهنگ او فکر ته ثی شا کړی اوسي او له مقامه یي سترگی پټی کړي وی داځکه چی «فکر» دکار او عمل لارښوونکی راهنما او معیار دی . لکه څنگه چی « فکر » بي له کاراو عمله بي ارزښته دی دغسی بي له فکره « کاراو عمل » هم له ډیرو زیانو نو ډك دی او لدی هریو منکر یدل پریو بل منفي اغیزه غورځوی .

خو مارکسیزم یوازی « کار» ته په اصالت او ارزښت قائل شوی او له « فکره » یي سترگی پټی کړی چی پدی توگه دایي انسان ته بل سپکاوی دی .

څلورم : مارکسیزم په عملی توگه د «علیت جبر» او«تاریخی جبر» په منلو سره دانسان « آزادي او اختیار » نفی کړی . دا ځکه چی :

مارکسیزم د« ماده پالنی »پر بنیاد ولاړ دی چی له مادی او دهغه له خواصو پرته بل شی نه منی او حتی فکر دمادی فزیکی او کیمیا وی خواص گڼی چی دعلت او معلول له طبیعی رابطی راولاړیږی او پدی توگه پدی لاره او مسلك کی د « ارادی آزادی » څه معنا نلری او نه ورته په کوم مفهوم قائل دي . او لدی سر بیره دتاریخ اصلی محرك « اقتصادی شرائط او دتولید طریقه » گڼی او پدی توگه ټول انسانی افکار داقتصادی شرائطو زیږنده بولی .

نوآیا اوس داراسره نه منی چی دوی دانسان ارادی ،اختیار او آزادی ته په کوم مفهوم ندی قائل ؟!

مارکسیزم چی پر جبر باندی عقیده لری نو انسان هم دنورو حیواناتو په څیر دخپلی حیوانی غریزی (له معنوی اړخه یي منکردی) تابع گڼی له بلی خوا که مونږ دروسیی او چین کمونستی نظامونو ته پا ملرنه وکړ و نو هلته انسان دماشین دیوی پرزی پشانی دی چی له ځانه هیڅ ډول آزادی او اختیار نلری بلکه څه چی ورته واکمن کمونست گوند وائی هماغسی کوی .

۵۸ پوښتنه: مونږ وینو چی هغوی دوظیفی او مسئولیت په باب ډیری خبری کوی خو څوك چی انسان مجبور گڼی اووایي چی انسان دمحیطی جبر او دعلت او معلول دجبر تابع دی نو دلته سوال پیدا کیږی چی دمسئولیت منل یعنی څه ؟ وظیفه او مسئولیت په هغه صورت کی وی چی انسان دیوی لاری په انتخاب او منلو کی داختیار اوارادي خاوند وی .

ځواب : هو ددی لاری له مهمو تضاد ونو یو هم دادی . څوك چی دتاریخ ، محیط او روزنی پرجبر او لنډه دا چی دعلت او معلول پرجبر عقیده ولری او دمجبوری له مخی پر ټاکلی لاری روان وی نوڅنگه کیدای شی چی هغه ته پر وظیفه قائل شو هغه خو هرو مرو دجبر له مخی باید پردی لاره لاړشی .

نو آیا ویلای شی چی داسړی دخپلو اعمالو پروړاندی مسئول دی ؟ نه خیر .

نو که داسی وی آیا کولای شو چی یو چاته دښه کارپه مقابل کي اجر او دبد کار په مقابله کي سزا ورکړو ، نه خیر .

بلی څوك چی پرجبر عقیده لری نوڅارنه او محاکمه ، تبلیغ او دعوت ،ځان جوړونه ،ښوونه او روزنه ورته څه معنی نلری .

بلی دا ټول څیزونه ورته بي مفهومه دی .

نو تاسیووینی چی مارکسیزم د « ماده پالنی » پر بنیاد انسان مجبور اوبی ارادی گڼی څومره یي د هغه لوړ شخصیت سپك او راټیټ کړیدی .

مارکسیزم او مذهب:

۵۹ پوښتنه : مارکسیزم دمذهب او اخلاقو په باب څه نظرلری ؟

ځواب : مارکسیستان ، دین دملتونو افیون گڼی او مارکس د « مقدسی کورنی » په نامه کتاب کي دمسیحیت په هکله لیکلی دی چی « دمسیحیت ټولنیز اصول بیا نوی چی دحاکمی او محکومی طبقی موجودیت لازم دی ... »

« دمسیحیت ټولنیز اصول



ددي دنیادټولو بدبختیو جبران په اُخروی ژوند کی وعده ورکوی »
دغسی نورمذاهب همدغسی ګڼی او یو له بله یي نه بیلوی .
مارکسیزم ټولی ټولنیزی پدیدی حتی مذهب هم د ټولنی داقتصادی نظام زیږنده او دهغه په خدمت کی بولي .

٦٠ پوښتنه : مذهب دیوی ټولنی دخاص اقتصادی نظام پوری څه اړه لری ؟
ځواب : هغوی وایي چی دټولنی واکمنی طبقی پر بي وزلو خلکو باندی دواکمنی او دهغوی دزبیښلو او استثمار لپاره مذهب دذهنی تسکین او آرامی لپاره راوړاندی کړی چی پدی توګه مذهب خلك دزورورو زورته تسلیموی او ظلم تــــه غاړه ایښودنه یو ډول اُخروی ثواب ګڼی نومذهب پدی توګه دټولنی انقلابی او فعال قوتونه له پښو غورځوی او پر ټولنه باندي داستثماری نظام دټینګښت ،تداوم او بقا باعث ګرځی .

٦١ پوښتنه : دوی داسلام په باب همداسی عقیده لری ؟
بلی : په داسی حال کی چی اسلام دریمه نړی راویښه کړی او دنړی دسړي خورو په مقابل کي دپاڅون او رهبری یوازینی مفکوره اسلام پیژندل شوي او انګریزی شیطانی سیاستمدارانو ویلی دی چی :پانګوالی نړی ته دکمونیزم له اړخه خطر متوجه ندی بلکه دا اسلامی فکر دی چی نړی یي را پارولی او له همدی مونږ ته سترخطر متوجه شویدی .»
دامریکا پخوانی جمهور رئیس ریچارد نیکسون دپیښور دناصر باغ افغانی مهاجرینو کمپ له کتلو وروسته په امریکا کی یو خبر یال سره دمرکی په ترځ کی ویلي :
« دا بربنډ اوپښی ببل ، په۷سرتور افغانان چی دکمونیزم او روسی سور لښکـــــر په مقـــــابل کی جنګیږی دا یوازی داسلام زور دی او بس ، نوځکه یوازی روسا نوته دا خطر متوجه نه بلکه مونږ ته هم دی باید دواړه (امریکا ، روسیه) لاس په لاس شو او دا خوځښت خاموش او له منځه یوسو .»
کله چی دایران په هیواد کی دامام خمینی ترمشری لاندی اسلامي انقلاب بریالی شو نو په هغه وخت کی دامریکا واکمن جمهور رئیس جیمی کارتر وویل: « داسلام خطر غرب او شرق دواړوته متوجه دی .»
که نن ګردی نړی ته یوه ځفلنده کتنه وکړو نو دا به راته ثابته شی چی نن دهر ډول ظلم پر ضد مبارزی مخکښان مسلمانان او اسلامی نهضتونه دی .
نن چی زمونږ په شرقی ګاوندی مسلمان هیواد کی دپردیو ښکیلا ککګرانوا، روسی پوځـــیانو او ګوډاګـــیانو پـــه مقـــابل کی افغانستانی مسلمانان را پورته شوی او په خورامیړانه جنګیږی او حتی دوحشی روسی لښکر طلسم یي دړی وړی کړ یوازی او یوازی پر اسلامی روحیي جنګیږی اوبس .
نوله پورته توضیحاتو دامعلومه شوه چی مارکسیستان دمسیحیت په باب چی کومه عقیده لری او اسلام هم هماغسی په یوه تیګه ورسره تلی داځومره له واقعیته لیری او غیر علمی ده .
ښائی ځینی مارکسیستان داسی ووایي چی اسلام یو رښتونی مذهب دی اومونږ ددی دین په باب دمسیحیت پشانی عقیده نلرو .
خو په ځواب کی باید ووایو چی ددوی داخبره د مارکسیزم له اصولو مخالفه ده ځکه په بنیادی توګه کمونستان پدی عقیده نلری چی مذهب ټولنه بل مخی اړولی او انـــقلاب پکی راوستلای شی . نو که دوی په ریښتیا همداسی عقیده لری نو پخپله مارکسیستانو خپل اصول دپښو لاندی کړل او دهغه ماته یي اعلان کړه .
او که نه دیو تاکتیك ، چل ول او خلکودتیرایستلو لپاره کله ناکله داسی خبری کوی چی بي شکه دایي دمنافقت ستره نښه او علامه ده خو اسلامی پرګنی ددوی پرشیطانی چل ول پوه شوی او نوربه هیڅکله هم تیرنه وځی .

(دوام لری)

سیدغوث الدین «شرف»

حرکت اصولی

انجامش پیروزیست

فرجام هر جنبشی منوط ومربوط است به مشی ومسیرآن نه به تشکیل وتجمل ظاهری آن در طول تاریخ اسلام مطالعه میگردد که دشمنان انبیاء علیهم السلام باوسایل ، امکانات وشوکت مادی وظاهر مجهز بودند چون عمل کرد ومسیر شان بسوی کفر منشی وطاغوت بود بناءً هیچ یك از اسباب مادی در جهت نجات وپیروزی شان مثمر واقع نگردید .

راه روان حق زمانی به هدف خود میرسند که از ذرایع ووسایل ممکن ومیسر درجهت مشروع ومعقول و طریقه شایسته کار میگیرند نه از خواهشات نفس . زیرا حاصل دومي فساد ، بد کاری ودورشدن از خط اصیل اسلام وبالاخره نابودی وهلاکت است .

داعیون اسلام که در مسیر سالم واستواری در حرکت بودند وتمنای شان به مادیات نبوده با اتکا به ایمان چون کوه پایه ای در مقابل حملات ووحشتگری های طواغیت زمان پا برجا ماندند تا آنکه میدان موفقیت را تصرف نمودند .

آری ! گروهی که مشی زندگی خود را در روشنائی بینات ودر پرتو براهین الهی تشخیص دادند ویا توصل باین رهنمود به جانب هدف در حرکت افتادند هرگز با گروهی که در حرکت شان به جلو، به برهان ودلیل مثبت استوار نیستند ودرتاریکی های زندگی بدون مشعل فقط بحکم غریزه وتقاضای نفس بسوی افق نا معلوم گام برمیدارند ، برابر نمی باشند .

شریعت برگزیده اسلام امکان اقامه عدل وقسط رامیان مردم مقدور ومیسر میگرداند واز ظلم وبی دینی و خرافات جلو گیری نموده از پاداش منفی آن برحذرمیدارد .

بناءً پیروان راستین اسلام در مسیر زندگی وکسب هدف شان از دستورالعمل وقرآن وشریعت تبعیت نموده اخرالامر به منزل مقصود راه یاب میگردند.

تاریخ به این گواه است که گروه قلیلی از مسلمانان فقط با نیروی عقیده وایمان بدون درنظر داشت تجهیزات نظامی وارد معرکه نبرد گردیده اند ناکامی وظفر رااز جانب خداوند «ج» پنداشته شکم گرسنه وپای برهنه در کار زار جهاد مشغول نبرد گردیدند امکانات دشمن را باخودغیر قابل مقایسه دیدند . مگر وعده خداوند بگوش شان طنین انداز بود که اگر الله«ج» را یاری کنید شمارا یاری میدهد ومتیقن بودند که حیات و ممات پیروزی وناکامی ، ذلت وغربت بدست خداوند «ج»بوده کشتن وکشته شدن در راه اوتعالی (ج) سبب فلاح ونجات دارین است ، رضایش را بر زندگی دنیا ترجیح داده مرگ با عزت را از زندگی ننگین بهتر دانستند .

بناءً توانستند در طول سالیان دراز با دشمن پنجه نرم بکنند ، واورا به زانو در آورند . جنگ وجهش بخاطر اعلای کلمه حق (ج) مستلزم تحمل ناگواری ها ونابرابری های مادی است فقط با توکل ، ثبات وتداوم میتوان فوز ورستگاری را در دو جهان تصاحب نمود . دعوت ومبارزه اسلامی روی اصول وموازینی استوار بود ، که دین مبین اسلام اساس وبنیاد آن را مقرر وتعیین نموده است .

طریق همواروروشنی است که روندگان خود را به منـزل مقـصود میرسـاند واز افتیدن درمنجلاب بدبختي ويا زماندن در وسط راه نگاهش میدارد مشروط براینکه نیت و عملش بالخیر بوده تکالیف جسمي ومشکلات مادی مانع حرکتش نگردد

از آنجائیکه انسان فطرتاً ضعیف وناتوان خلق شده است به چیز های محتاج است که اصلاً در اختیارش نبوده غرض بدست آوردن آن مي کوشد وگاهی به آن دستیابی حاصل مي کند وگاهی در راه کسب آن زیان هم مینماید .هستند اشیائیکه انسان تمایل به دسترسی آن را دارد وپیهم درین راه مي کوشد در حالیکه برایش مضرومصیبت بار است هکذا پدیده های اند مانند حوادث ، امراض وغیره که هر لحظه وجود ووقوع شان انسان را توبیخ وتهدید میکند مگر انسان قدرت دفاع وجلوگیری از وقوع آن را ندارد .

پس انسان ضعیف وناتوان ناگزیر است به پیش گاه احدیت (ج) سرتسلم بگذارد وهمه امور خود و کائنات را متعلق به او بداند نه آنطوریکه گوشه عزلت وانزوا اختیار نموده سعی وکوشش انسانی را کنار گذارد بلکه درحد توان خود بخاطر کسب منفعت ودفع مضرت تپ وتلاش نماید .

چنانچه خداوند (ج) فرموده است : نیست انسان را مگر آنچه مي کوشد .

شاعری گفته است :

ورنه شد از جهد کارمن تمام
من در آن معذور باشم والسلام

مرد مومن وهدفمند گاهي در برابر ناکامی ها وناملایمت ها مایوس نه شده دست از طلب برنمی دارد ودر پرتو ایمان با این همه ناتوانی های فطری ومشکلات زمانی ومکانی مقابله مي نماید ویسوی دریافـت موفقیت راه طولانی رامي پیماید .

وقتیکه انسان به منظور رضای خالق (ج) به کارهای بزرگ ومشکلی مبادرت مي ورزد ایمان برایش اطمینان وشکیبائی مي بخشد وتوصیه اش میدارد که خداوند (ج) موید ومددگارش مي باشد . پس هیچ نیروی ومصیبتی مانع تصمیمش نگردیده از راه بازش نمی دارد چنانچه صحت این مدعا را در



کشور به خون آلوده خود مشاهده کرده ایم وجای شك وتردیدی براي ما باقی نگذاشته است .

آنانیکه بحکم نفس واغواگری شیطان راه دیگری انتخاب کرده در جانب مخالف مسلمین عمل کردند متاع دنیا را بر پاداش آخرت ترجیح دادند به اسباب وتزئینات ظاهری فریفته گردیدند به عوض ایمان وعقیده برخداوند (ج) دست بدامان مفکوره ونیروی باطل دراز نمودند بروسایل مادی وامکانات ظاهری مغرور گردیدند تا اینکه خود را مغلوب وشکست خورده ونزد جهانیان بي عزت گردانیدند .

در زمان حیات فرخنده ناجي بشریت که در غزوه احد قیادت مجاهدین را شخص بزرگوار شان بعهده داشتند باآنهم لشکر اسلام به شکست مواجه گردیده جسم مبارك شان مورد هدف دشمنان دین قرار گرفت ونیز در طول جنگ ها ومبارزات اسلام با کفر چنین وقایع پیش آمده است مگر خداوند (ج) از شکست ها وعقب نشینی های زود گذر به لشکر اسلام پند وانتباهی حاصل گردانیده که کامیابی آن را در آینده محتوم ومحقق گردانیده است .

شکست وپیروزی در نبرد حق علیه باطل هردو حاوی پاداشی اند بس بزرگ برای مسلمانان مجاهد. خلاصه هر قدر که داعیان راستین ومبارزین واقعی اسلام به شکست های پیهم ونا امیدي های متواتر روبرو شوند چون هدف شان رضای خداوند (ج) وپیروزی حق برباطل است اخرالامر به سرمنزل مقصود میرسند وآرمان نهائی خود را که عبارت از حصول هدف ويا جان سپردن بخاطر کسب وکمائی آن باشد در آغوش مي کشند. بناءً بحکم طبیعت اسلام راهی را که داعیون ومجاهدین راه حق در گرفته اند راه فلاح وبهبودی جامعه اسلامی بوده هیچ مانعی سد راه آن نمی گردد مامطمئن هستیم وبه سوی هدف مشروع خویش قاطعانه گام برمیداریم ویقین داریم که حرکت اصولی انجامش پیروزی است . والسلام .

عصمت « قانع »

څلور څاڅکي اوښکې

معلم شفیق عقیده درلوده چې دبره پر کوم ځای پرته وي هلته درنه وي دانسان درنښت هم دهغه دتفکر او عقل په درنښت پورې اړه لري دده په نظریوغوره مبارز عنصر هغه دی چې دژوندانه لاره یې دیوه مشخص هدف په لیکه کې هیڅ راز کږوالي او له طمعې ډک سازش ونه مني ! او په خپل مبارزاتي مورچل کې ثابت پاتې شي معلم صاحب لکه څنګه چې دګفتار دمیدان یکه تاز قهرمان و په همدې ډول دکر دار په ډګر کې هم سپین صفا او مخلص انسان ؤ .

ده په خپل ۳۹ نه دیر ش کلن ژوندانه کې څو ځله دزندانو نو تور دالانونه لیدلي ؤ او دځوانۍ ډیرې رنګیني او شیرینې شپې یې په زولنوا و پنجرو کې دهدف او مبارزې په نوم دیوه غوره امید او شیرین بدلون په طمعه سبا کړې وې .

معلم صاحب کله چې دپوهنتون محصل ؤ د شلو کالو په عمر زندان ته تللی و او څلور کاله یې هلته تیر کړي ؤ . باقي عمر یې یو کال معلمي کړې وه او نور ژوندیې په جبهو ، سنګرو او دفترو کې تیر کړی و .

دلوړې چناری ونې غنم رنګې جوسې زیږ و او ګڼو ویښتانو لرونکې شفیق په خپل مبارزاتي نهضت کې یو پیژندل شوی شخصیت و .

کوم دموری زوی به وو چې پر معلم به یې دیوې روپۍ مادي خیانت او یا هم ... په مبارزاتي ډګر کې دیوې دقیقې غفلت او لږې تور ثابت کړی وای ده دخپل زړه په ټول قوت شپه او ورځ کارکاوه دخپلې درنې لارې ددرنو شهیدانو او قربانیانو په ویاړندي یې دوفا لاره دپرله پسې مبارزې پر له پسې خوځښت او نه ستړې کیدونکې کار اوزیار په کرښه کې په خورا شجاعت اوغیرت ترسیم کړې وه معلم شفیق په دې عقیده وو چې دشهیدانو په وړاندې بهترینه اوترټولو غوره وفا داده چې دهغوی دهدف په حاصلو لو کې خیانت ونه شي دشهیدانو هدف امانت دی او یو مبارز باید دداسې هدف ترټولو غوره او له مبارزاتي غرور څخه ډک امین واوسیږي .

دمعلم صاحب دبیداره ایمان او روښانه عقیدې عالي روح هغه په یوه بې ډاره او شجاع انتقادي شخصیت بدل کړی و .

ده چې به دخپلې لارې ، خپلې عقیدې ، خپل ارمان اوخپل ایمان دبڅوا اصولو خلاف هر څه لیدل بې واره به یې دانتقاد غشې پرې ویشتلو .

ډیرو طمع لرونکو ، پیسه دوستو . مقام پرسته او جبونو عناصرو به معلم صاحب دیوه بې عقل او أفراطي عنصر په توګه پیژانده او دده دخبرواصالت به یې د جهاد په فعلي مرحـــله کې مسخره کاوه .

له همدې امله معلم صاحب په خپل تنظیم کې دغرض لرلو عناصرو او په وړانـــدې چـندان مقبولیت نه درلود .

دپیجارو ، لنډکـروزر او ټیوټا سواریانو خوبالکل هغه له نظره غورځولی وو او دده په انتقاد ونو به یې هیڅ غوږ هم نه ګرولو .

دمعلم صاحب په مربوطه تنظیم کې هم دمعاملاتو او معادلاتو معیارونه داصوا وضوا بیطو پر خلاف دچاپلوسۍ ، غوړه مالۍاو غټانوته دمادي ګټې دحصول په نیت پرناروا انقیاد اووفاداری باندې ولاړوؤ .

معلم صاحب ته دا حالت ډیر له تحمل او ذغم څخه وتلی حالت وو .

اوتر اوسه پورې یې په ښارکې دیوې وړې کوټې دکرایي مادي وس او توان نه درلود .

پرمادي ناتوانـــــۍ او نیستۍ برسیره معلم صاحب ځان ډیر غنی او شتمن ګڼلو ده ځان دیوه نهضت وارث بللو کوم نهضت چې

ددنیا یو ستر نظامي ماشین له حرکت څخه غورځولی وو او دنورو اسیرو خلکو پرمخ یي دآزادۍ او خپلواکۍ دروازی پرانیستی وی اسیرانواومظلومو خلکوته یي له زور او جبرسره دټکروهلو جرئت ورکړی وو .

او دتاریخ دیوی پیړۍ بشری سرنوشت ته یي یومعـــلوم او مشخص جهت وربخـــښلی وو . معلم صاحب ځان دیوه داسی نهضت وارث بللو او آینده ژوندانه ته یي له شتمني او غنا څخه ډك امید ونه ساتلی ؤ .

خو دغني او شتمنو ارمانونو دنیایي په امن او کرارۍ کی نه اوسیدله دده دآرمانو اوارزوګانو پر روماني جهان به همیشه دغمیزو خیټو ، ځان پرسته او بي ارمانه عناصرو دبی کفایتۍ ځان پالنی او ملت پلورلو دناروا اعمالو تورو وریځو یـــوډول بي نوره او بي سروره چو پټیا غوړولی وه .

ده چي به کله دخپل نهضت ، خپلو خلکو او خپل جهاد ، لوی والی ،سترتوب او عالی عروج ته کتل نو له ورایه به یي پر چاو دلو شونډو او مصیبت لیدلی څیره باندی یو ډول له هیلو ډکه مسکاخوره شوه .

په زړه کی به یي دروماني خیالونو دنیا جنت جنت شوه دپوهنتون هغه شپی او ورځی به وریا دشوی چي څو تنو ځوانانو دحوتنو استادانو تر لارښوونی لاندی دتحریك او مبارزی بیرغ پورته کړی وو .

او نور به یي پرخلاف ولاړو، اویا به هم بیغم باش اوسیدل خو دوی چي دتعهد په وړاندی دانحراف لاره ونه نیوله نو حرکت یي برکـــتی شو او نن خو بیا ددوی حرکت دیر ستر او له حادثو ډك انقلاب زیږولی وو .

معلم چي به دانقلاب عظمت ته کتل نو له خپلو هغو شپو څخه چي په زندانوکی یي تیری کړی وی ، ډیر خوږ لذت اخیستلو .

فوراً به شیهدان ورته یادیدلو اودهغو دوینوعظمت او قداست ته بي یي په زړه کی دمینی ډیردروند احترام راپورته شو .

خو کله چي به یي دخپلو شهیدانو مظلومه او معصومه وینه دپیښنو ربړ سړکونو باندی دروانو موډموډ موټرو ونو په کاربیټروکی لوګیځ لوګیځ ولید له نوڅیره به یي په بل رنګ واوښتله ، ګڼ زیږه زیږه ویښتان به یي له قهره څخه په بدن کی جګ جګ ودریدل ، غاښونه به یي وچیچل او بیا به یي غبرګ لاسونه سره ټك وهل ، او له ځان سره به یي له احتجاج څخه په ډکه لهجه خبری شروع کړی-اخ ، دانقلاب خو ددی لپاره نه وو . چي دمفت خورودعیش او نوش دلوبو له پاره استعمال شي .

دا انقلاب دچادی وارث لری کنه ؟ مګر وارث نه لری ؟

معلم به دلیونی په څیرداسی پوښتنی له ځان سره تکرار ولی نه پوهیده څوك ملامت کړی له ډېر سوچ وهلو وروسته به دی نتیجی ته ورسید چي دیوه هدفمند مبارز چي هدف معلوم دي دښمن یي هم معلوم دی زما دښمن معلوم دی . کفر، فساد ، دطلا شیطان دشخـــصي قـــدرت شـــیطان دعصبیت شیطان ... داټول زما دانقلاب دښمنان دی هو دوی په ګډه غواړی چي زماانقلاب وخوری اویا یي له خپلی کرښی څخه کوږ کړي خو داسی نه شي کیدای هیڅکله نه شي کیدای ....

زما دی په خدای قسم وی زما دشهیدانو وینه دداسی خلکو درفاه لپاره نه ده توی شوی چاچي زمـــونږ اجتماعی رفاه پخپله شخصی رفاه خرڅه کړه او اوس بیا غواړی دوینوا او اوښکو پر سرله دښمن سره معامله وکړی .معلم به همیشه دشهیدانو یادونه لمانځل دقرآن ختمونه به یـــي کـــول او حاضروخلکو ته بي یي دشهیدانو دارمان په هکله خبری کولي .

خو په مقابل کي به هغو خلکو چي نه یي شهادت پیژانده او نه یي دشهید ارمان هم ګډون کولو دیوه شهید دشهادت دنمانځنی په ورځ دچـــاغي خیـــټی غټ سرورووړوســـتـــرګو او غوړو شوندانو یومهاجرنما رئیس دعا کوله چي خدای دی شهیدان وبخښي او خدای دی مجاهد ینو ته قوت ورکړئ.

رئیس صاحب ځان په عطر و لړلی ؤ . تك سپین کالی یي هم په ډیره سلیقه اوتوکړی وؤ دقره قول خولۍ یي په خورا عالی ذوق پرسرایښی وه رنې عینکی یي دسترګو پر کسوباندي بیخي برابری پرتی وی او وړی وړی شنی سترګی یي له ورایه تری معلومیدی .

معلم چي کله درئیس سر اوصورت تـــه وکتل نو رئیس یي وپـــیژاند چـــي یووخت دملی مصئونیت داداری غړئ وو خپل قـــهریي مهـــارنه شو کړلای . راولاړشو رئیس یي ترمټ وینو اوبیایي په غضب لړلی لهجه ورته وویل ، ولاړشه او فوراً له دی ځایه ولاړشه .

ستاســتو ، بي ارمانه اوبي مسلکه انـــسانانو راتګ دی محفلونو ته زمونږ دشهیدانو توهین دی خواهش کوم چټك له دی ځایه ووزه . درئیس دوړ پښنی خپلی وی اودوی یي نوری کړی سمدلاسه ووت کـــله چي معلم دخوست په جبهه کی شهید شو او دخپلو شهیدانو په کاروان ورګډ شو نو درئیس پر چاغ مخ باندی هم یوه فاتحانه مسکا خوره شوه چي کورته ولاړنوبي سلامه اوبي کلامه یي خپلی ماندینی ته وویل :

آ ښځی هغه افراطی هم مړشو ، کوم افراطی ؟ هغه افراطی چي زه ئی په غونډ مجلس کی بي ابه کړم . چایي دعا واخیستله ؟ نه نه څوك یي په کیسه کی دی یوازی موربه یي څلور ځاځکی اوښکی ورپسی توی کړی وی .

□

در گلزمین
شعر
و ادب

جلال فرهیخته

ترانه مجاهد

برتـو از ما سلام ای مجاهد
ای گـرامی مقـام ای مجاهد
سنـگرت مفـخر آدمیت
درجهـان - ای همام ، ای مجاهد
کـاخ فرعونهـا واژگون شد
تاتـوکردی قیـام ای مجاهد
تاکـشیدی بـه آورد گـاهان
حربـه ات از نیام ای مـجاهد
داد تکبیـر هـاي مـهیبت
خصـم را انـهزام ای مجاهد
پـیر وبرنـای عالم از آنت
میکنـند احتـرام ای مجاهد
از حـریم دیـار مسلمان
حارسـی صبح وشام ای مجاهد
بـرخدا تـاتـوکل توداری
آرزو سـتت بکـام ای مجاهد
از تـودراهـتزاز است دایم
بیـرق سبـز فام ای مجاهد
هست شیطـان خصیم بزرگـت
هان نگردیـش رام ای مـجاهد
آرزویـت برآورده بـادا
آی فرخنـده نـام ای مجاهد
صبـح پـیروزیت بـاد طالع
ای گـرامی مقـام ای مجاهد

در گلزمین
شعر
وادب

از احمد یاسین « فرخاري »

پاییز

سایه های گنه آلود وسیاه
دست دردست سکوت
پرده بر پیکر شهرا فگندند
پرده ئی شوم وسیاه
بازهم برسر این شاخچه های بیروح
بومها مي آیند
وبه آهنك بدو جانفرسا
همگان میگویند
باز پاییز رسید
فصل دمسردی وخاموشیها
فصل بیحاصل ونومیدیها
هدیه اش جامه زردی به تن سرد زمین
***
زرد برگان درختان تك تك
درنخستین دم مرگ
می تکانند به هنگام فراق
لرزولرزان به سوی شاخچه ها دست وداع
شهر بیمار شود
زردی یأس به بنیاد تنش چیره شود
روح افسردگی از زندگی نافرجام
رگ رگ کالبدش را کاود

نه تپد در تن این شهر دگر دل با شوق
وان پرستو ها نیز
که ززردی بدشان مي آید
واژه غربت وتنها ئی را
در رگ زمزمه ها میبندند
پس از آن
ناامید انه به شهر دگر ی میلغزند
چون همه میدانند
زرد معنای جدائی دارد
***
من درین کشمکش ناهموار
سرد وامانده وحیران شده ام
ونمیدانم هیچ
به کجا بشتابم
به کدامین طرف آواره شوم
چون کنم عزم سفر باد ل آگنده زیاس ؟
که به دل ذوق تمنائی نیست
به کجا بشتابم ؟...
به کدامین طرف آواره شوم ؟



مستقیم

رهنمون شو دگر ای عشق که از دست شدیم

خیز ای خضره عشق تماشا بنگر
این هیا هو بسر غمکده ما بنگر
بشریت همه پامال هوا و هو س است
رفته از یاد کنون رفعت معنی بنگر
راه گم کرده وآواره به تیه اند زبون
مانده از منزلت رتبت موسی بنگر
همه درجهل فرو رفته ودانشمنداند
قدرت واگهی ی مردم دانا بنگر
به اپولو بنشینند وفضا پیمایند
بیخبر از گهر اندر دل دریا بنگر
حرص خود خواهی قدرت طلبیها افزود
رأفت ومهر وفاکاست از اینها بنگر
آدمیت همه جا معنی آدمخوار یست
از پی کشتن هم اینهمه اعدا بنگر
دست یازیده بهر سوی جنایات کنند
بازهم درپی صلح اینهمه دعوا بنگر
غرقه شد ملت آزاده افغان درخون
کس نپرسید از این ظلم هویدا بنگر
سرخ گردید زخون هر در ودیواروطن
گل سرخ است بهر منزل وماوابنگر
زین وقایع نبود خانه ی بیداغ دریغ
حالت غمزده ملت شیدا بنگر
شدتبه حال جهان دراثر استعمار
زندگی را بچنین شورش و غوغا بنگر
هر زمان حیله ونیرنگ دگر ساز کنند
صحنه ی شیطنت وقدرت رسوا بنگر
آتش ناشده خاموش ببك كشور وباز
سوخته کشور دیگر به تقلا بنگر
اینهمه فتنه وآشوب دوخرچنگ پلید
طرحها ئیست بخون ریزی ویغما بنگر

در گلزمین شعر وادب

حین قـــدرت زهـــمه قوم تـبرا دارند
از تحکم که بمانند تو لا بـــــنگر
فقرودارائی بهم غفلت وبیداری بـــین
آسیا را نظر انداز واروپا بنـــگر
پیر گشتیم وجوان مانده عجب حرص وهوا
پیـری و آز جـوانی وتقاضا بنگر
رهنمون شو دگر ای عشق که از دست شدیم
عمر کوتاه وبسر خواهش بیجـــا بنگر

زبان لال

سودا

سرنشد حرفیــکه باشـد ترجمـان حال ما
یاغلـط کار است آنان یابد است افعال ما
انجمــن دور از هدف کـج راه را طي میکند
بـــهـره برداری بود از پـرده تمـــثال ما
باوجـود این همه رنج وفشـار زنـدگی
کـــم نشـــد وزن تحمـل از سرمثقال ما
کی رســد مـرغ امیـــد دل ببـام آرزو
بال وپـــر بـــشکسته اندي کـفتر اقبال ما
خوش بـــودروز یکه آزادی دهد دست وصال
تانگردد بیــش ازین پامـال یاس ، آمال ما
چون صـــدف لب بستـه مهرخموشیها ستم
گوهر حرف وسخـــن گـیر از زبان لال ما
گوی برساقی که محفل فتنه پاش است هوشدار
تانـریز انـــند اینجـــا جام مالا مال ما
خم بـود دوش هـــوس ازبارمنت هاهنوز
دورنتوان شد زدورچرخ این اغلال ما
تابپـــای مرگ مي رزمــــیم «سودا» دم مزن
درهدفمــــندی بود ممـــتاز ایـــده آل ما

ثمره

استاد آئینه

پیشوایان سخنگو ، در سپیده دم ترنم پدیده های موزون ، صدای دل ونوای روح را ، در کلماتی گنجانید ند که بتواند ، عاطفه درون واحساسات قابل بیان را ،ادا کند وبه دیگران انتقال دهد.

همین کلماتی که گوینده مجذوب ، برای نظم اندیشه وخیال ،درعالم ااستغراق برگزید ..

نشانه های از زیبائی رادرآن با تلاش خردمندانه ،می یافته ، زیبای نیز ، طوریکه وصف شده «نظمی است درعظمت ، یا عظمتی است درنظم» .

قرار دادن کلمات والفاظ سره ، ملایم با طبیعت شاعر ، در اعاده و تکرار وترنم،موزونیت یافت و کیفیتی آورد ، گوارا وفریبنده وحال آور.

شاعر در سرشت های متنوع ومتفاوت ، دراجتماع ،بسرعت جایگاه خاصی گرفت .

شعر هم در جویه های زندگی مثل « نکتار» .. جوهر عسل ،روان گردید ویردلها وجانها اثر های دیر پای گذاشت .

ریختن مفاهیم دلکش درکلمات فاخر ،موج بیان شاعر زابالا برد .

ترنم اشعار از شروع دربم وزیر آواز ، ساز نغمه والحان وضربات موزون موسیقی را طرح افگند وشعرو موسیقی مانند درخواهر توام ، از یك گریبان سر برآوردند . قبول مردم وتکامل این هنرجمیل دنیای عظیم بشریت را تحت تاثیرمستقیم قرارداد.

هرکلمه که اندیشه شعر وبیان خیال بران می نشیند ، واحد شعر آفرینی شمرده میشود . ادیب عارف در کلمات بلیغ وجاندار ،معانی را چو برزیگرماهر در کشتزار مستعد ، کشت می کند .

« میثاق » زیر کلیشه « ثمره » که به یقین پر بها ترین و شیرین ترین میوه باغ آدمی است ... در نظر دارد : کلماتی را که شاعر بکار گرفته وقالب مفاهیم نفیس خود شناخته ، در معرض تشریح وتبین قرار دهد .

سخنان منظوم را تا سرحد مجال از شروع ، طرح نماید ویا خیال وفکر شاعر همراهی کند .

این سعی بر انست تا از رخ اندیشه های رویائی وبهشتی ، نقاب های نازك ونرم بافته شیفتگان جمال وپروانگان عشق وشور و جذبه واحساس برداشته آید .

البته این مرور طرفه بر آثار موزون دری است در تولد بعد از اسلام وبرکات آن .

یکی از موزون گویان پیشینه ، این بیت شعر را درعالمی وخیالی پرداخته که ظاهراً انگیزه آن خرام آهوی بوده ویا خیال واندیشه دیگر .

آهوی کوهی در دشت چگونه دو دا

یــاز ندارد ، بی یار ،چگـــونه رودا

مضمون این شعر پاره روشن است وخیلی ساده ، اما کلماتی را که گوینده به حیث مواد و مصالح برگزیده و پهلوی هم نهاده وسعی منظوم فرموده تا با این اجراء ،بیتی بنا کند که از باد وباران گزند نیاید . حالادیدبزنیم :

آهو ودشت وکوه که اسامی بس عام و از مظاهر عادی است درخارج ، حسنی دارد وتجسم آن در اذهان مرغوب می افتد .

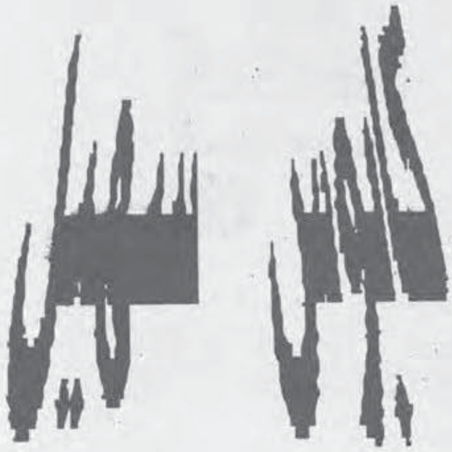
تماشای آهوی کوهی هنگام پویه دردشت ، نشاط ، در باطن بیننده افگنده احساس بدیعی را به شور می آورد ... در جزء دوم مصرع اول ، (چگونه رودا) حیرتی رامی چکاند وباز کیفیت اینکه : یار ندارد وبی یار چطورمی رود ، تاثیری درعمق ناپیدای احساس وعواطف بار می آرد .

خواننده وشنونده این شعر اندك مایه را از دوش وبی یار وتنها رفتن آهو در دشت ،حتماً رقتی وتاثری واند و می فرامی گیرد .

حالا می آئیم برینکه شاعري ، یك مفهوم واقعی را درخیالی ویا کلماتی پرورده که هم موزون آمده وهم مقفی ، ساده وروشن وکشش دار .. این خاصیت را گذشته از اندیشه وتخیل ، درکلمات نیز باید جست ، هرکدام این کلمات بیان را تابناکتر ساخته . پس می بینیم ، شاعر که در صنعت خود ، فقط معانی و مفاهیم را در قالب کلمات می گنجاند ، به همان اندازه که آوردن چنین کلمات و الفاظ فاخر، برایش میسر گردد و قدرتش مجال دهد ، از عهده کار و هنر خود موفق تر بلدر شده.

(ادامه دارد)

یك داستان کوتاه



نوشته : استاد محمد صابر « یوسفی »

پرندگان فریاد میزدند تو ظالمی تو ظالمی توغاصب آزادی مائی . تو آزادی مارا گرفتی ما انتقام میکشیم ما انتقام میکشیم سهیل وحشت کرد خواست فرار نماید اما نتوانست پاهایش از حرکت بازمانده بود اندامش از شدت ترس میلرزید احساس کرد گرمی سوزاني وجودش را فرا گرفته صدا در گلویش خشکیده بود نفسش بند میآمد بالآخره با زحمت فریاد زد راحتم بگذارید شمارا به خدا راحتم بگذارید .

اما پرندگگ ها نزدیکتر شدند گرد سرش بالك میزدند با منقارهای کوچك و تیز خویش به سرو روی او میکوفتند وصفیر وحشتناك شان رعشه براندامش مي افگند .

تو ظالمی ،تو ظالمی توغاصب آزادی مائی تو آزادی مارا گرفتی ما انتقام میکشیم انتقام میکشیم ...

سهیل وحشت زده خود را عقب کشید تنش داغ بود گوئی بالای اجاق داغی حرارتش داده اند پشتش تیر میکشید ، صفیرترسناك پرنده گگ ها بلند وبلند تر مي شد وچون صاعقه تند بر اعصابش فرود مي آمد احساس کرد پنجالك های تیز پرندگك ها چون نشتردرگلویش مي خلند وحشت زده چشمانش را بست انگشتانش را سخت با هم قلاب کرد پس با همه انرژی فریاد زد :

نی ... نی ...

تازه سپیده دمیده بود . اشعه طلائی رنگ خورشید از پشت شیشه های بسته پنجره مانند خطوط موازی بدرون خانه میتابید .

سهیل بطرز وحشتناکی از بستر خوابش پرید . مدتی در جایش ساکت ،مانند آدمي که هیپنوتیزم شده باشد به نقطه نامعلومی خیره شد .

سرش بشدت درد میکردوکف دستانش میسوخت . خواب شب گذشته بیادش آمدبار دیگر صفیر ناخوشآیند پرندگگان دردهلیز های گوشش طنین افگند انتقام میکشیم انتقام ...

سرش را محکم بادستانش فشار داد هنوز بدنش میلرزید به اطرافش نگاه کرد همه چیز مرتب بود عقربه ساعت رنگ ورو رفته که جای کمی را در گوشه میز کهنه چوبی اشغال نموده بود به تندی ته وبالا مي شد وبدور محورش مي چرخید .

سهیل از جایش بلند شد به آئینه قدنمائي که در بالای سرش بروي دیوار خانه نصب گردیده بود نگاه کرد ، دستی به سرتاسش کشید به سیمایش دقیق شد خسته بنظر میآمد ، گوئی تازه از یك مریضی طولانی برخاسته باشد چین وچروك پیشانی اش بیشتر از هروقت دیگر جلب نظرمینمود .

آهسته نگاهش را از آئینه برگردانید گوئی از دیدن چهره استخوانی اش خوشش نیامد .

آهسته از جایش حرکت نمود بالای قفس بزرگ آهنی که کنار پنجره خانه جا گرفته بود خم شد .

پرندگك هاي زندانی بطور ناشیانه اینسو وآنسوی قفس جست وخیز میزدند و بدنه های کو چك خود را به میله هاي آهنین آن میکوفتند .

سهیل روبروی قفس زانو زد مدتی به پرنده ها خیره ماند تعدادي از پرنده گك های کوچك وزیبا در قفس زندانی بودند او میتوانست پول خوبی از فروش آنان بدست آورد چنانچه بار ها این کار را کرده بود پرنده فروشی به پیشه وحرفه او مبدل شده بود .

اما اینبار احساس کرد دست نامرئی اورا از این کار باز میدارد براي نخستین بار درزنده گی اش احساس کرد زندگانی زنده جاني را به اسارت کشیدن ومعامله نمودن از بدترین گناهان است

درحالیکه قطرات کوچك اشك از گونه های سوزانش فرود میآمد بادستان لرزان خود آهسته دروازه قفس را گشود پرندگك ها باخوشحالی فراوان یکی پی دیگر از قفس بیرون آمدند .

سهیل درحالیکه بالك زدن پرندگك ها را در بالای سرش تماشامینمود احساس کرد بارسنگین را از روی شانه هایش برداشته اند

یک خاطره

بقلم: ث «ثامر»

موسم گرماست وهوای پشاور هم گرم وپر از رطوبت.اکثر مردم که در شهر بازار وکوچه ها گشت وگذار مي کنند لباس های شان تر شده وقطرات درشت عرق از سر وروی شان یکی پی دیگرمي ریزد. ومردم درهر نماز بحضورپروردگارشان ایستاده ، تضرع کنان خواستار باریدن باران مي شوند البته ناله وزاری از قلب کسانی برمیخیزد ومورد پسند وقبول پرورد گار قرارمیگیرد که واقعاً از شدت گرما بیتابند واز ته دل دعا مي کنند وهرلحظه بیم آنرا دارند که اطفال شان در گهواره از شدت گرما تلف خواهند شد . آخرالامر روزي ، بعد از ظهر تکه ابری در فضای آسمان به نظرخورد وبعد از سروصدای رعد وبرق ، باران شروع به باریدن کرد .

بلی ! با باریدن باران از گرمی هوا کاسته شده وکم کم بسوی سردی مي گرائید ، باران درحالیکه بشدت مي بارید درآنوقت من با یکتن از دوستانم نیز براه افتاده بودیم ، اما درحصه ای رسیدیم که تعدادی از بچه ها ی خرد سال که از گرمي به تنگ آمده بودند از خیمه های شان بیرون آمدند ودرزیر باران ایستاده اینطرف وآنطرف مي د ویدند واحساس خوشی میکردند وگاهی هم از خورسندی زیاد آب باران را برسم بازی بالای همدیگر مي پاشیدند وکالا ها وبدن های یکدیگر را تر مي ساختند .

راستی ایشان بیش از حد خوش وخندان به نظر میرسیدند زیرا باریدن باران موسم را دگر گون ساخته ، احساس گرمی وناراحتی را از آنان دورساخته بود ، چون باران وتغییر موسم را وسیله دور ساختن بخار ودانه ... مي پنداشتند .

گر چه باران زیاد باز هم به ضرر آنها تمام میشد ، بخاطر اینکه داخل خیمه های شان پر از آب وصحن کوچکی که دراطراف خیمه های شان است آنهم گل آلود شده وگشت وگذار را هم برایشان مشکل مینمود بعضی آلات وسامانی که با دست خود برطبق عادت طفلانه درست کرده بودند در روی آب اطراف خیمه شان درحرکت بود اما بجز اینکه صبر وتحمل نمایند ، دیگر چاره ای نداشتند .

اما آنگاه وقتی که بیك طرف دیگر نگاه کردیم چشمان مان به اطفال دیگری افتاد که دیدیم از « بلنده » ها ویا از پشت پنجره ها وکلکین ها ودروازه ها بطرف آسمان وباریدن باران نگاه مي کنند واز مشاهده حباب ها در روی آب وناپدید شدن شان لذت مي برند ، واز طرفی هم نگاه شانرا به اطفال کوخ نشین که درمیان آب باران با همدیگر بازی مي کنند دوخته اند وآن نگاه ها برایشان مثل یك تفریح به نظر مي خورد .

زیرا آنها فقط از مشاهده باربدن باران وجاری شدن آب ازین طرف به آنطرف ومشاهده بازی طفلکان دیگر خوششان مي آید وازینکه باریدن باران در موسم وآب وهوا کدام تغییری مي آورد یا نه ، درك شان ازین ناحیه عاجز است . زیرا گرمی را بدن های نازك شان حسن نکرده ، و همواره در بلدنگ ها ودر.زیرا ایرکندیشن ها بسربرده اند وبا باریدن باران که گل ولای را بوجود مي آورد هم آنقدر خوششان نمی آید زیرا درصورت بیرون شدن از منزل مي ترسند که لباس ها وبوتهای شان گل آلود گردد ، اما اطفال چادرنشین وبي بضاعت غیر از آنند .

وهمین است که باریدن باران نیز برکاخ نشینان وکوخ نشینان اثرات جداگانه دارد .خداوند کاخ نشینان ما را توفیق وکوخ نشینان را صبـــر وشکیبـــائی عنایت فرمایند !

بخون خفتگان سنگر حق



شهید تورن فتح محمد قوماندان جبهه سعد الدین « انصاری » ولسوالی ده سبز کابل

خلص سوانح وکارنامه های شهید تورن فتح محمد قوماندان عمومی جبهه سعد الدین انصاري ولسوالی ده سبز ولایت کابل

تورن فتح محمد فرزند مرحوم ډگروال محمد نذیر در سال ۱۳۳۴ دریک فامیل متدین درقریه توره خیل ولسوالی ده سبز دیده بجهان گشود . وی مضامین مکتب ومضامین دینی را به کمك ورهنمائی های عالمانه مامای بزرگوارش مولوی صاحب محمد محسن که فعلاً عضودارالافتاء جمعیت اسلامی است به پیش مي برد .

درسال ۱۳۴۷ بدرجه عالی فارغ وبه اساس لیاقتی که خداوند "ج" برایش اعطا فرموده بود ، شامل حربی سوو نحی گردیدوبعد از طی تعلیمات درسال ۱۳۵۶ به درجه اعلی از حربی پوهنتون فارغ ودراواخر همان سال درریاست مالی وزارت دفاع اشغال وظیفه نمود تا اینکه کودتای ننگین هفت ثور توسط کمونست های وطن فروش ودرراس آن تره کی ملعون به وقوع پیوست وی توان وحوصله خاموش نشستن را دربرابر این مزدوران روسی بخودندید ،بعد از ارتباط بابرادران مبارز خویش شروع به فعالیت نمود دربرج جوزا سال ۱۳۵۹ دولت مزدور به دستگیری وی اقدام نمود . ولی به فضل خداوند "ج" وهمکاری یاران مومن خودکه درداخل شهرکابل مصروف فعالیت جهادی بودند ، نجات داده شد .سپس بدون معطلی درپهلوی برادران مجاهد خویش درجبهه کوه صافی قرارگرفت وبا برادران همسنگرش از جمله قوماندان عبدالودودشهید شروع به جهاد مسلحانه نمودوبرای اولین باربالای پوسته های روسی درقریه کته خیل ولسوالی ده سبز مشترکاً با مولوي صاحب شفیع الله شهید به عملیات پرداخته که به اثر این حمله از جمله چهار پوسته شامل افراد روسی چهار نفر عسکر روسی از مرگ نجات یافتند متباقی که بیشتر از چهل نفربودند به هلاکت رسیدند .

حمله دومی وی بالای قوای چهار زرهدار صورت گرفت که در ین عملیات همه دیپو های مهمات قوای چهار زرهدارطعمه حریق گردید وچندین تانك وموتر نیز به آتش کشیده شد .

درحمله سومی که به قسم شبیخون بالای پسته هاي داخل فابریکه (هوخست) انجام گرفت افراد رژیم قبل از عملیات آگاهی حاصل کردند ودرمسیر راه ، درنزدیکي پل فیض الله کمین گرفتند تا اینکه تورن فتح محمد شهید با مجاهدین خود درکمین بز دلان خود فروخته قرارگرفتند اما به اثرتلاش

بي دريغ اين شهيد به خون خفته با تكتيك های نظامی که دردوران تحصیل وجهاد اندوخته بود خودویاران مجاهدش را نجات داد . درحمله چهار مي بالای پوسته های ماهیپربا اخوت وبرادری که در میان مجاهدین تنظیم های اسلامی برقرار ساخته بود . با اشتراك آنها به شكل همآهنگ عملیات سرتا سری به راه انداخته شد . این یکی از عملیات های کوبنده وخون باری بالای دشمن بحساب مي رفت که در نتیجه از گوگاه منده شروع وتا شپولی بابا هـ پوسته هاي دولتی فتح گردید ، ولی متاسفانه در این فتح بزرگ برادروفرمانده بزرگ خـود (تورن افغان) را از دست داد ودرهمان لحظاتیکه از سنگ و چوب آتش بالا مي شد تورن فتح محمد شهید پیکر خونین تورن افغان شهید یا (معلم جهادش را) به حکم وفاداران اسلامي ازمیان آتش وگلوله به شانه خودحمل ووی را از صحنه بیرون کشید وجنازه بعد از فتح نهائی موضع دشمن درقریه لندا خیل به خاك سپرده شد .

مقابله پنجم : ازاینکه رژیم درجنگ هم آهنگ تلفات وضربات خوردکننده مجاهدین تاب نیاورده روحیه مقابله را از دست داده بودبخاطر گرفتن انتقام قوائی خودرا با همه امکانت متوجه جبهه تورن شهید ساخت وبالای منطقه جوزك که درآن وقت مرکزیت همه قوماندان های جهادی بود حملات هوائی خودراشدت داد وحملات از جانبین درگرفته ومدت "۹" نه شبانه روز بطول انجامید ومجاهدین درمحاصره سخت دشمن قرارداشتند ، همه راه هائی اکمالاتی به روي شان قطع گردیده بود اما بازبه لطف خداوند"ج" به اساس پیروی از حکم خداوند "ج" وشورائی اسلامی که برای تحکیم وحدت مجاهدین درمیان شان حاکم بود تمام حلقه های محاصره دشمن به اثرمقابله وجان بازی مجاهدین از هم پاشیده شده ودشمن به شکست فاحش مواجه گردید درجریان این عملیات چنان تلفاتی به دشمن وارد آمد که همه داروند ار شان کاملاً طعمه حریق گردید.

اما بعد ها طوریکه معلوم گردید از تلفات جانی دشمن بالاتر از هفتصد نفر تخمین شده بود . وموضوع جالب اینکه مجاهدینی که درداخل صحنه پیکار قرارداشتند همه مهمات ومرمی های خودرا از دست داده بودند فقط در شاجور های آنها مقداری مرمی مانده بو د وبس [illegible]دآوری باید کرد که درین عملیات مشـ[illegible] گروپ های قوماندانان آتی اشتراك ورزیده بودند.

۱ مولوی صاحب شفیع الله شهید .
۲- قوماندان عجب گل
۳- قوماندان عبدالله شهید
٤- قوماندان مامور داد خدا
۵- قوماندان امان الله
٦ - قوماندان عبدالروف ویکعده قوماندانان دیگر ده سبز.

آری ! تنها به برکت عذر نیازبدرگاه خداوند "ج"واستقامت مجاهدین بود که سبب نجات آنها ازین مرگ حتمی گردید .

همین بود که مجاهدین مظفروسرخ رویه پایگاه های خودبرگشتند واز فرط شادی وخوشی از فضای آرامش روح وسیمای بشاش همدیگر را به آغوش کشیدند وشکرنعمت بجا آوردند واین صحنه از صحنه های تاریخی وفراموش ناشدنی درجهاد تورن فتح محمد شهید بشمار میرود .

پس از آن تاریخ تورن فتح محمد شهید روي بعضی ضرورت ها عازم پشاور شد ومدتی از طرف مسولین جهادی بحیث قوماندان قرارگاه غند ضربتی مقیم جاجی توظیف گردید . درطول مدت در منطقه نری مربوط جاجی چندین عملیات پیروز مندانه بالای پوسته های دشمن انجام داد . همچنان عملیات های چشمگیری درمنطقه چکری ولایت کابل توسط شهید قهرمان صورت گرفته است که به اثر آن چندین پوسته دشمن فتح وغنائیم زیادی بدست مجاهدین ا فتاده است وی همچنان پس از آن مدت به اساس هدایت مقام محترم رهبری جمعیت اسلامی وریاست کمیته نظامی نسبت موثریت وسابقه کاری که شهید مذکور از خود نشانداده بود وارد منطقه ولسوالی ده سبز کابل شد بعد از رفتن تورن شهید درمنطقه موفقیت های چشم گیری نصیب مجاهدین گردید .

وی قهرمانی خودرا نزد مردم به اثبات رسانیده ونزد همه برادران همسنگراز محبوبیت خاصی برخوردار بود که دراین مختصر مقال ، ذکر همه پهلوهائی از قهرمانی هایش ناممکن میباشد ، باز هم لازم است دربعضی از قسمت های آن اشاره شود !

برادر شهید تورن فتح محمد در ولسوالی ده سبز کابل درمنطقه سنگ گاه وکته چاه درنزدیك سرك جدید اکمالاتی رژیم مزدور کابل سنگر داشت ودشمن ملحد را همیشه تحت فشار وشکنجه قرار داده بود طي چندین عملیات قهرمانانه خسارات ذیل را در قلب پایگاه دشمن یعنی شهر کابل وارد آورد ، که آنها عبارت انداز:

۱- انهدام یکعراده بطریه توپچی دشمن .
۲- انهدام (۹) عراده تانگ زرهدار دشمن .
۳- انهدام (۲) دستگاه (بی - ام - ۱۳) .
٤- سقوط یك فروند طیاره (N - ٢٦) .
۵- انهدام وحریق شدن ده عراده وسایل نقلیه .
٦- کشته شدن ۵۸ نفر از عساکر مزدور .
۷- کشته شدن ۱۵ نفر عساکر روسی .
۸- ازبین رفتن ۱٦ نفراز صاحب منصبان روسی
۹- هلاکت ١٤ نفر از صاحب منصبان مزدور .
۱۰ - اسارت ۳۵ نفر از عساکر مزدور توسط مجاهدین .
۱۱- تخریب یك ورکشاپ مخابره درشهرکابل ویك ورکشاپ ساختمانی درمکرویان .

غنائم مجاهدین :

۱۲- دومیل راکت انداز .
۱۳- سه میل (پی ، کا ،تی)
١٤- ۳۷ میل کلاشنکوف
۱۵- ۲ میل هاوان .
١٦- یکدستگاه مخابره (آر . ۱۱۱) همراه یکعراده موتر با مهمات آن .

دشمن ملحد بعد از شکست ومتحمل شدن

خسارات زیاد مالی وجانی جهت اخذ انتقام بالای مناطق (کته چاه) وسنگ آب، درولسوالی ده سبز دوازده مرتبه بطور مسلسل حمله نمود که به اساس شجاعت وفداکاری این برادر وسنگرداران فداکارش به شکست مفتضحانه ای مواجه شد.

سیزدهمین تعرض دشمن اسلام ووطن بالای قرارگاه شان درحالیکه مجاهد راه آزادی شهید تورن فتح محمد خان توپ (۸۲) بي پسلگد ببالای شانه خود گرفته وسرسختانه بالای مواضع دشمن عملیات مي کرد، بالاخره بتاریخ ۳۱ /۱۳۶۹/۴ درعهد وپیمانی که با خداوند "ج" بسته بود وفاکرد واین سردار رشید هدف گلوله توپ دشمن ملحد قرار گرفت وبه درجه رفیع شهادت نایل آمد.

« روحش شاد وراهش مستدام باد »

مولانا اسدالله

په ۱۹۷۷ م. کال کی دنورستان دپارون په علاقه داری کی یولس کلن ماشوم چی اسدالله نومیږی دعلم تر لاسه کولو لپاره پاکستان ته راغئ او دمردان تعلیم القرآن مدرسه کی پخپله زدکړه څان بوخت کوی.

کله چی په افغانستان یرغلگر او وحشی روسان تیری کوی او خپل لاس کیسنولی رژیم دافغانستان په پاکه خاوره او مظلوم ولس باندی تحمیلوی او خپل گوډاگیان اومریان پدغه سیمه کی حاکموی، نوددغه منحوس رژیم په وړاندی دولس مقاومت اوداسلامی انقلاب فعالیتونه لاگر ندی کیږی او اسدالله هم ددغه غیر اسلامی نظام په وړاندی دجهاد فرضیت سره له مجاهدینو سره یوځای افغانستان ته ځی او دبدخشان په ولایت کی دمجاهدینو په ډیرو عملیاتو کی برخه اخلی او ځینی ملگری یي په شهادت رسیږی.

اسدالله دخپلو لوستونو دتعقیبولو لپاره بیرته پاکستان ته راځی اوخپلی زده کړی ته دوام ورکوی او دچار سدی جامعه احیاء العلوم کی خپلی زده کړي تکمیلوی او بیا دوه کاله دچارسدی جامعه اسلامیه کی زده کړه ترلاسه کوی.

نو موږی په ډیرو ولایتونو کی په جهاد کی برخه اخیستی ده او خپله اسلامی دنده یي تر سره کړیده چی بالاخره د ۱۳۶۹ هـ-ش- کال دچنگاس په ۱۳ نیټه د <<خوست>>په جبهه کی دچهارشنبی په ورځ دشهادت لوړ مقام ته ورسید.

(روح یې دی ښاد وي.)

شهید محمد نبی قوماندان

شهید محمد نبی فرزند پاینده بای از قریه پخل توغای ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب بوده درسال ۱۳۳۶ دریك خانواده متدین چشم بدنیا گشود. شخص مذکور تعلیمات ابتدائی را به نزد ملا امام مسجد آموخت قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ چوپانی ودهقانی میکرد او شخصي بود سخاوت پیشه وعلم دوست وعلمای اسلام را بسیار دوست داشت وضمناً مردم اورا بسیاردوست داشتند.

محمد نبی شخصی بود متدین، شجیع، دلاور وباغیرت، تا سال ۱۳۶۷ بحیث یك فرد مجاهد ایفای وظیفه مینمود وقهرمانی زیاد از خودنشانداد ومجاهدین را همیشه به پیروز شدن بالای ملحدین تشویق میکرد اودر سال ۱۳۶۷ به اتفاق آراء مجاهدین بحیث قوماندان پخل توغای تعیین شد او در سال ۱۳۶۹ چندین پوسته های دولتی را تصرف وبعد از اخذ غنایم زیاد ناجوانمردانه از طرف تربیه یافتگان حرفوی درشب چهارشنبه دوم جوزای ۱۳۶۹ به عمر ۳۳ سالگی بدرجه رفیع شهادت نایل آمد.

«روحش شاد ویادش گرامی باد»

شهید حمید الله

شهید حمید الله (مشهور به آغای چونته) فرزند سید محب الله درسال ۱۳٤۰ دریك فامیل متدین دیده بجهان گشود.

درسن ۷ سالگی شامل مدرسه امام صاحب ولایت کندز گردید، بعداً از مدرسه مذکور فارغ ودرسال ۱۳۵۸ درصف سنگرداران قرارگرفت اواز خودایثار گری هاوفدا کاریهای بیاد گار گذاشت. بعداً بحیث قوماندان تعیین شد او عملیات های زیادی بالای روسها وملحدین انجام داده وموفقیت های نصیب مجاهدین گردیده است. درسال ۱۳۶۳ باثر فیر راکت این برادر به بالای میدان هوائی امام صاحب یك فروند، هلیکوپتر باسرنشینانش طعمهٔ حریق گردید ودر سال ۱۳٦٤ نیز یکفروند هلیکوپتر دشمن را درمنطقه امام صاحب کنذز سقوط داد. درسال ۱۳۶۷ پوسته ملحدین مستقر درمنطقه قرغان تپه را هدف قرار داده، پوسته را فتح و (٦٠) تن از ملیشه ها وعساکر آن پوسته راراهی جهنم گردانید. بالاخره دریك کمین گیری دشمنان اسلام بتاریخ اول سرطان ۱۳۶۹ جام شهادت نوشید.

« راهش مستدام ویاد ش گرامی باد »

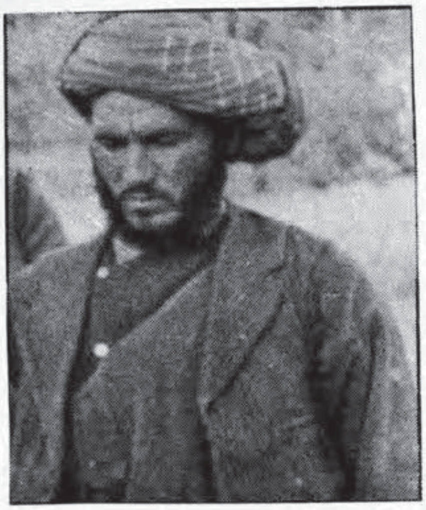
شهید قوماندان غلام نقشبند

شهید قوماندان غلام نقشبند فرزند محمد صالح چهل ویکسال قبل درقریه خواجه قشیری ولسوالی پشتونکوت ولایات فاریاب دریك خانواده متدین چشم بجهان گشود. تعلیمات ابتدائی را به نزد امام مسجد آموخت درابتداي قیام مسلمانان علیه کمونستان غلام نقشبند با همراهی برادرش غلام سرور سلاح بدوش گرفتند وخود هارا فدائی راه اسلام اعلان کردند بعد از سپری شدن چند مدت غلام سرور از طرف اهالی منطقه اش بحیث قوماندان تعیین گردید غلام سرور قوماندان درسال ۱۳٦٦ دریك جنگ رویاروئی شهید شد چونکه غلام نقشبند لیاقت قوماندانی را داشت درسال ۱۳٦٦ بعوض غلام سرور شهید بحیث قوماندان خواجه قشیری تعین گردید.

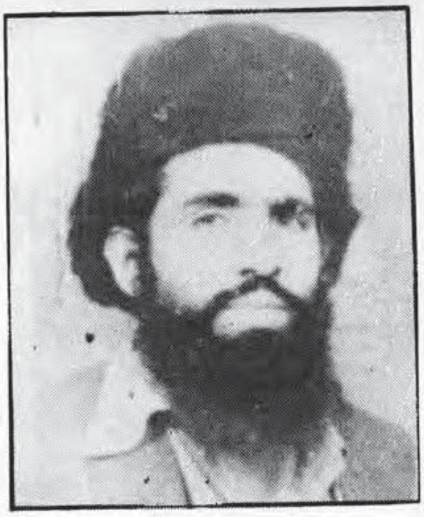
غلام نقشبند شخصی بود اسلام دوست همه وقت گاه وبي گاه از احوال اقوام مظلوم خود باز پرسی بعمل میآورد ودرقلع وقمع دشمنان خداورسول (کمونستان وملیشه های دولتی) مثل شیرغران بود واز شنیدن نام غلام نقشبند قوماندان اندام کمونیستان به لرزه درمیآمد



شهید مولانا اسدالله



شهیدقوماندان محمد نبی



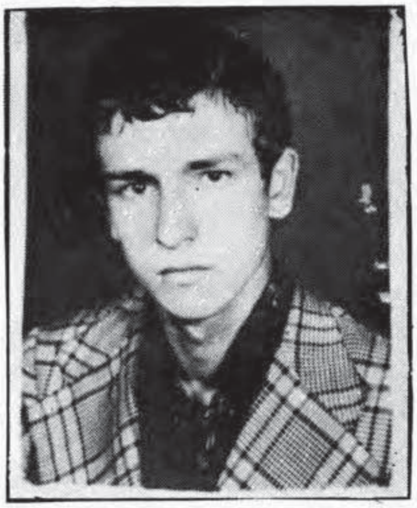
شهیدحمید الله



شهید قوماندان غلام نقشبند



شهید سید امان الله



شهید امیر حاتم



شهید خالدار



شهید عبدالباقی پهلوان

شهید مذکور مردی بود دلیرودلاور ویکه تاز میدان جنگ ،وقهرمانی های زیاد ي درطول جهادش ازخودنشانداد . بالاخره بتاریخ ۲۸ دلو ۱۳۶۸ بعد از فتح وتسخیر ۲۳ پوسته ملیشه ها دریك نبرد خونین رویا روئی به آرمان دیرینه خویش نایل آمده به کاروان شهدا پیوست .

<< روحش شاد ویادش گرامی باد >>

شهید سید امان الله

شهید سید امان الله فرزند سید فخری ازآب شیرا حمرد ولسوالی کشم ولایت بدخشان بوده درسال ۱۳۳۹ دیده بجهان گشود.. ایام طفلی را در قریه سپری نمود وبعد ازسپری شدن ۱۰ سال عمرش از اینکه شوق وعلاقه برآموختن علوم اسلامی داشت یك مدت را درنزد علمای این منطقه بخاطرآموختن مضامین دینی نیز سپری نمود وبعداً شامل مکتب ده سیدان گردید تا صنف پنجم درآن مکتب مصروف دروس خود بود، از اینکه مشکلات های فامیل وضعف اقتصاد دامنگیر ش بود نگذاشت به تحصیلاتش ادامه دهداز مکتب صرف نظر کرده ودرخدمت والدین روانه ودر همان زمان بود که کودتای نافرجام هفت ثور بوقوع پیوست از اینکه این برادر مجاهد نهایت با درد وبا احساس بود باتلاش زیادی درصف برادران مجاهدش پیوست درحالیکه مشکلات بي شماری درپیشرو داشت ازمنطقه مربوطه اش به غند حضرت حسامه بن زید <<رض>> رفته ومدت هشت ماه درآنجا افتخاری ایفای وظیفه نمودوواپس به منطقه مربوطه اش آمد برادرمذکور مجاهد با احساس بود ازینکه دشمنان جهاد از اشخاص با احساس همیش درهراس اند اورانیز نگذاشتند ودربرج عقرب ۱۳۶۵ بشهادت رسانیدند .

<< یادش گرامی باد >>

امیرحاتم شهید :

شهید روح جامعه است شهید با اهداء خون پاك خویش نبض حیات وبقای جامعه انسانی را به تپش مي آورد شهید بااهداء جان شیرین خویش کاروان پویای زندگی را از توقف درمرداب های رذیلت مانع میشود ورسم آئین چگونه زیستن رابما مي آموزد . انقلاب اسلامی ما که از میان انبوه کشمکش ها وشدائد ومشکلات راه خودرابه سوی پیروزی باز کرد پیشواز شان ونشانه های درخشانی که راه شانراترسیم مي کردازقوج خون پاك شهدای بیدریغ کشوراسلامی مابودوهست .

امیرحاتم ولد ملافیض الدین یکی ازهمین شهدای پاك اسلام است که درآغوش خانواده متدین وخدا پرست دیده بجهان گشود (محل سکونت موصوف حوزه تالقان وتحصیلاتشرا تامتوسطه چمن تالقان ادامه داده است . محل سکونت موصوف حوزه (٤) تالقان مرکز ولایت تخاربوده با بمیان آمدن کمونیست ها این دشمنان ننگین اسلام، علم مبارزه وجهاد برافراشت وشب وروز از پای ننشست تا اینکه در ماه اسد ۱۳۶۷ جام شهادت برسرکشید وبه لقاء الله پیوست .

<< یادش گرامی باد >>

شهید خالد ار

شهید خالدارولد عبدالخلیل درسال ۱۳۳۷ به قریه بادغیسی ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب دریك خانواده متدین وعلم دوست تولد گردید . علوم دینی را به نزد ملا امام مسجد آموخت چونکه فامیل مذکور علم دوست واز اسلامیت آگاهی کلی داشتند درمرحله ابتدائی جهاد اسلامی خالد ارشهید را به صفوف مجاهدین فرستادند او درعملیات علیه ملحدین در صف اول مجاهدین قرار میگرفت عشق وعلاقه خویشرا درامر پیشبرد جهاد مقدس گذاشته شب وروز لحظه آرام نبود وهمه وقت انتظار شهادت را داشت وبسیاری از پوسته هاي دولتی راتصرف کرده وغنایم زیادی از سلاح ومهمات بدست آورده و بسیاری از کمونیستان را راهی جهنم نمود وبالاخره باثرانفجار ماین ضد پرسونل جسم پاکش پاره پاره گردید ودرشب دوشنبه ۱۳۶۹/۱/۶ جام شهادت نوشید .

<< یادش گرامی باد >>

شهید عبدالباقی پهلوان

شهید عبدالباقي پهلوان ولد خواجمقل از قریه تورت کل بلوچ ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب بوده درسال ۱۳۳۹ دریك خانواده متدین تولد یافت درسن صغارت پدربزرگوارش را از دست داد وکفالتش را والده دلسوزش بدوش گرفت در دوران جوانی مادر دلسوزش را نیز از دست داد ودربین مردم بنام « باقی صغیر » مشهور گشت ، ،بعد ازاینکه مردم با ایمان ولسوالی شیرین تگاب ولسوالی مذکور را فتح کردند این برادر مجاهد درگروپ شهید قاری رحمت الله به پیشاپیش سنگرقرار داشت این برادر مجاهد بخاطرتحقق آرمان اسلامي لحظه هم آرام نمی نشست شب وروز بخاطر اسلام تلاش میورزید یگانه آرزویش کسب رضای خداوند متعال بود درجنگ ها قهرمانانه میرزمید . بالاخره به تاریخ ۲۹/ ۱۲ / ۱۳۶۸ به اثراصابت مین هاوان به رحمت حق شتافت .

<< روحش شاد ویادش گرامی باد >>

شهید دین محمد

برادر مجاهد شهید دین محمد فرزند مصطفی قل باشنده قریه قزیل قشلاق ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب بوده ، ودرسال ۱۳٤۰ دیده بجهان گشود .

درسن طفولیت نظربه توجه والدینش جهت فراگرفتن علوم دینی نزد امام مسجد رفت ودرسن هفت سالگی شامل مکتب متوسطه دهنو گردید وتا صنف پنجم بدروسش درمکتب ادامه داد اما به نسبت ضعیف بودن اقتصاد وبي بضاعتی که متاسفانه دامنگیر اکثریت ملت مان میباشد این برادر نیز نتوانست تا به تعلیم خود ادامه دهد بناءً به وظیفه دهقانی پرداخت . بعداً درسال ۱۳٦۰ که ۲۰ سال داشت درصف برادران مجاهدش پیوست ویکمرتبه هم درسال ۱۳۶۵ به پاکستان آمده وبعد از گذراندن یکسال دوباره بصوب سنگرشتافت واز هیچگونه خدمت درمقابل مجاهدین دریغ نمیکرد .

بالاخره برادر دین محمد بتاریخ ۲۸ دلو سال ۱۳۶۸ بدرجه رفیع شهادت نایل گردید

<< روحش شاد باد >>

شهید عبدالکریم

شهید عبدالکریم فرزند برهان الدین باشنده قریه بادغیسی ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب بوده ، ودرسال ۱۳۱۳ دیده بجهان گشود وبالاخره درسال ۱۳۶۸ خورشیدی به اثراصابت ماین بی ، ام ، ۱۳ دشمن به عمر (۵۵) سالگی بدرجه رفیعه شهادت نایل گشت .

<<یادش گرامی باد >>

شهید محمد سلیم

شهید محمد سلیم فرزند عبدالکریم درسال ۱۳۵۱ در قریه بادغیسی ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب در یک خانواده متدین دیده بجهان گشود .

در ۲۶ قوس سال ۱۳۶۸ باثراصابت مرمی بی -ام - ۱۳ با همرای قبله گاه اش عبدالکریم یکجا بشهادت رسیدند .

« روحشان شاد وجایگاه شان بهشت برین باد . »

شهید حفیظ الله

شهید حفیظ الله فرزند پاینده بای از قریه پخل سوز ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب بوده در سال ۱۳۴۳ دیده بجهان کشود بارویکار آمدن کمونیست ها این برادر آرام نه نشسته ، وهمیشه در اتحاد ووحدت مجاهدین مي کوشید وآرزویش فقط رضای پروردگار بود وشهادت در راه او .

سرانجام دریک نبرد رویا رویی با کمونیست ها وبعد از بدست آوردن غنائیم زیاد بتاریخ ۲۵/ حوت ۱۳۶۸ درحالیکه ۲۵ سال عمر داشت بد رجه رفیع شهادت نایل گردید .

« روحش شاد ویادش گرامی باد »

شهید خال محمد

شهید خال محمد فرزند پیرم قل باشنده قریه بادغیسی ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب بوده ، درسال ۱۳۴۴ دریک خانواده متدین دیده بجهان گشود . ودر ۲۶ قوس ۱۳۶۸ درسن ۳۴ سالگی باثر اصابت مرمی بی - ام - ۱۳ بدرجه رفیع شهادت نایل گردید.

« یادش گرامي باد »

شهید محمد عالم

شهید محمد عالم در قریه خواجه قشیری ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب درسال ۱۳۴۰ چشم بجهان گشود . او مردی بود دلیرو با شهامت ودو شادوش همسنگرانش درعملیات های ضد روسی وملحدین شرکت مینمود . این برادر باثر فیر ماین بي - ام - ۱۳ بدرجه رفیع شهادت نایل گردید .

« روحش شاد باد »

بقیه از صفحه (۳)

بیست وچهار مین سالروز شهادت سید قطب

وبا بیان آشکار وقلم رسا درراستای مبارزه اسلامی با متانت واطمئنان به پیش مي رود ودر اندك فرصتی حرف هایش به دلها مینشیند وجوانان سرگشته را از بن بست فکری نجات مي بخشدو اخوان المسلمین درشعاع قلم ها ودر استقامت قدم های فرزندان اصیل و وارستۀ خویش چنان دراعماق تاریکی های متراکم جوامع اسلامی نفوذ مي یابد وپرتو مي افگند که جباران وسرکشان زمان را به وحشت وهراس مي افگند واز ینجاست که برای ادامۀ حیات ننگین وذلت بارخویش به حرکت مي افتند وکاخ های سفید وسرخ همچنانکه امروز برای سرکوبی وقلع وقمع جنبش های اسلامی همآهنگ شده اند آنزمان نیز متفقاً به مزدوران فرومایه خود درقاهره دستور میدهند که نیروهای پیشتاز اخوان المسلمین را سرکوب کنند . مزدوران خود فروخته نیز بیدرنگ عمل مي کنند ودستور باداران غربی وشرقی خودرا اجراء مینمایند .

سید قطب ورهبرانش چه جرمي داشتند ؟

هیچ ! اینها فقط میخواستند دست تجاوز استعمار ومزدوران آن از سرنوشت امت مسلمه کوتاه گردد واینها میخواستند بنی نوع انسان را از سقوط ابدی درلجن زار بي شرفی وذلت ونابودی نجات دهند .نصب العین اینها فقط حاکمیت اسلام وزیستن در سایه های قرآن بود .

اینها فقط میخواستند سرزمین های اسلامی از زنجیر غارتگران جهانخوار آزاد گردد وسرمایه های اینها بغارت برده نشود وشرف وحیثیت مسلمانان پایمال نگردد ومسلمان ها درخانه وسرزمین خود صاحب ومالك وحاکم برمقدرات خودباشند . آری فقط همین ؛گناه شان مسلمان بودن ، با عزت وشرف زیستن وازغلامی واسارت بیزار بودن وبالآخره انسان زیستن بود وبس .

استکبار جهانی از مکتب انسان ساز اسلام هراس ووحشت دارد وامروز نیز پس از گذشت ۲۴ سال از شهادت سید قطب وبزرگمردان تاریخ اسلام در مصر یعنی رهبران اخوان المسلمین باردیگر دشمنان اسلام مستقیماً باهمه تجهیزات آدمکشی خودبه سرزمین های اسلامی درخلیج فارس هجوم آورده اند تا جلوجنبش های طوفانی اسلام راسد شوند واز حاکمیت اسلام وتامین آزادی مسلمانان درسایه اسلام جلو گیری کنند وفرصتی بیشتر برای غارت سرمایه های ملت های مسلمان داشته باشند .

ولی مطمئناً باید گفت که دوران سیاه استکبار جهانی بپایان رسیده است وإن شاء الله نیروهای رزمنده وشهادت طلب اسلام دیگر مجال به اهریمنان ومزدوران بي غیرت شان نخواهند داد وإن شاء الله زمان پیروزی اسلام برکفر نزدیك است وآینده درقلمرو اسلام است

وماذلک علی الله بعزیز

درود برروان پاك همه شهدای راه اسلام که مردانه رزمیدند وعاشقانه جان باختند

تابلوی زندگی

نگه کن برین گنبد زرنگار
که سقفش بودبی ستون استوار
سراپرده چرخ گردنده بین
دروشمعهای فروزنده بین
یکی شادمان ویکی دردمند
یکی کامران ویکی مستمند
یکی برحصیرویکی برسریر
یکی درپلاس ویکی درحریر
یکی بینوا و یکی مالدار
یکی نامراد ویکی کامگار!
یکی درغناویکی درعنا
یکی دربقاویکی درفنا
یکی نیك خلق ویکی تندخوی
یکی بردباریکی جنگ جوی
یکی درتنعم یکی درعذاب
یکی درمشقت یکی کامیاب
یکی درگلستان راحت مقیم
یکی باغم ورنج ومحنت ندیم
یکی رابرون رفت زاندازه مال
یکی درغم نان وخرچ عیال
یکی چون گل ازخرمی خنده زن
یکی را دل آزرده خاطرحزن
یکی راشب وروزمصحف بدست
یکی خفته درکنج میخانه مست
یکی مقبل وعالم وهوشیار
یکی مدبروجاهل وشرمسار
یکی غازی وچابك وپهلوان
یکی بزدل وسست وترسنده جان
یکی کاتب اهل دیانت ضمیر
یکی دزد باطن که نامش دبیر










فشرده نظریات اشتراك کنندگان اولین میز گردفرماندهان جهاد

- ما اکنون درمرحله نتیجه گیری انقلاب قرار داریم ، دشمن نیرنگ های را بکارمی برد تا انقلاب اسلامی را دزدی کند . «استادشاداب»
- مادرحالت رکود قرار داریم ویکی از اسباب عمده آن نواقص خود ما است . «قوماندان محمد انور»
- به نظرمن دوره فعلی دوره رکود نیست ، بلکه دوره آماده گی وزمینه سازی برای کار نهائی واز بین بردن بقایای تجاوزروس است. «منصور»
- برای شکستن رکود ، صف های مجاهدین باید یکپارچه گردد جبهات درچوکات اردو تنظیم شوندوبرای دفع تبلیغات دشمن چاره سازی گردد . «دگروال محراب الدین»
- یکی از عوامل رکود ، بي توجهی رهبران جهاد به مسایل نظامی است. «قاری رحمت الله»
- حکومت موقت جز اینکه به عده ای موتر خرید وبرای جلب افراد به معاش مامورین افزود کار دیگری نکرد . «جگرن شکرالله خان»
- ما در دو ساحه ناکام ماندیم ، تعرض استراتیژیك صورت نگرفت که بالای امور سیاسی اثر منفی انداخت ودرمیدان سیاست ما همیشه عکس العملی بودیم . «اندیشمند»
- رکود فعلی به نظر من زاده ، عدم تقوا ، اخلاص ،فدا کاری ووجود اختلاف شدید میان مجاهدین است . «قوماندان مسلم»
- راه شکستن رکود، تصفیه صفوف جهاد از عناصر ناپاك وتشکیل اردوی اسلامیست . «خلیل الله هوتك»
- برای تعلیم وتربیه مجاهدین پایگاه های تعلیمی مانند شورای نظار جمعیت اسلامی درسراسر افغانستان ایجاد گردد . «احمد نصیر فروتن»
- مهم ترین عامل رکود اختلاف مجاهدین وعدم آگاهی تصمیم گیرندگان درمراکز رهبری از داخل افغانستان میباشد . «داکتر عبدالظاهر»
- قلت تسلیحات درجهاد وتوطئه روس وامریکا، رکود فعلی را بار آورده است . «ملا شمس الرحمن»
- دوری قوماندانان از جبهات شان واقامت شان برای مدت مدیدی در پشاور میتواند یك عامل عمده رکود بوده باشد . «عنایت الله خلیل»







